

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

فصلنامه علمی

دوره نهم، شماره اول، بهار ۱۴۰۵

شاپای چاپی: ۳۶۰۲-۳۳۸۳

شاپای الکترونیکی: X ۵۸۷-۲۶۷۶

موضوعات

اقتصاد سیاسی، مفاهیم، نظریه، روش شناسی،
جهانی شدن، دولت، منطقه گرایی، اقتصاد سیاسی جهانی،
اقتصاد سیاسی ایران، پیشرفت اقتصادی، اقتصاد سیاسی شهر، محیط زیست،
سیاست تکنولوژی، اقتصاد سیاسی انرژی، اقتصاد سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی.

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیرمسئول و سردبیر: فرهاد دانش نیا

مدیر داخلی: سحر محمدی

ویراستار انگلیسی: مسعود دهقان

ویراستار و صفحه آرا: هدی رضایی

اجرای جلد: سعید پرور

طراح جلد: غلامرضا مهری

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، باغ ابریشم، پردیس دانشگاه رازی، دانشکده اقتصاد و حسابداری، طبقه دوم اداره پژوهش.

کد پستی: ۶۷۱۴۴۱۴۹۷۱

تلفکس: ۰۸۳۳۴۳۴۳۱۶۳

تارنما: <http://ipes.razi.ac.ir>

رایانامه: ipes@razi.ac.ir

اعضای هیئت تحریریه

استاد

دکتر حسین پوراحمدی	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر خلیل اله سردارنیا	استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز
دکتر کیومرث سهیلی	استاد اقتصاد دانشگاه رازی
دکتر محمدعلی فلاحی	استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر سید عبدالعلی قوام	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر علی اصغر کیوان حسینی	استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر عباس مصلی نژاد	استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر فرشاد مؤمنی	استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر حسین هرسیج	استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

دانشیار

دکتر قدرت احمدیان	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی
دکتر فرهاد دانش نیا	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی

اعضای هیئت تحریریه بین المللی

دکتر محمد احمد حسون	استاد علوم سیاسی دانشگاه داماسکوس سوریه
دکتر بهاء عدنان یحیی السعبری	استاد علوم سیاسی دانشگاه کوفه عراق

داوران این شماره

سعید اسلامی، امیرمحمد حاجی یوسفی، فرهاد دانش نیا، بهاره سازمند، خلیل الله سردارنیا، فاطمه سلیمانی سرلک، کیومرث سهیلی، سید رضی عمادی، عبدالله قنبرلو، حامد کاظمی، جلیل کریمی، الهه کولایی، یوسف محمدی فر، سعید میرترابی، سید عبدالامیر نبوی، حسین نوروزی، مختار نوری.

راهنمای نویسندگان و ضوابط انتشار مقاله در نشریه مطالعات اقتصادی سیاسی بین‌الملل^۱

بسیار مهم: به مقالات خارج از فرمت و دستورالعمل زیر ترتیب اثر داده نخواهد شد.

عنوان مقاله با فونت فارسی B Titr ۱۴ پرنرنگ

(اسامی نویسندگان را به هیچ‌وجه درج نکنید)

چکیده

چکیده فارسی مقاله باید ساختار یافته بوده و شامل بخش‌های هدف، روش، یافته‌ها و نتیجه‌گیری باشد. یادآوری می‌شود که تمام این بخش‌ها در یک پاراگراف نوشته می‌شوند. چکیده مقاله، نباید کمتر از ۲۰۰ کلمه و بیشتر از ۲۵۰ کلمه باشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پاورقی در چکیده خودداری شود. چکیده مقاله با قلم فارسی B Mitra اندازه ۱۰، با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۴ سانتی‌متر از بالا و ۲ سانتی‌متر از پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف شده (Justify Low) نوشته شود و به‌صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده فارسی که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای بگیرد. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند.

کلیدواژه‌ها باید حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه بوده که با کاما (،) از هم جدا شده و در یک سطر و به ترتیب اهمیت‌شان با قلم فارسی (B Lotus 11) باشند.

مقدمه (قلم B Lotus اندازه ۱۳ pt)

به منظور یکسان‌سازی مجموعه مقاله‌ها و نیز برای آنکه امکان ترکیب و انتقال فایل رایانه‌ای آن‌ها فراهم شود، لازم است بخش‌های مختلف مقاله با طرحی یکسان، کامل و هماهنگ تهیه و تایپ شود. راهنمای حاضر به نویسندگان مقاله‌ها کمک می‌کند تا مقاله خود را با طرح مورد قبول دبیرخانه نشریه تهیه کنند.

برای تایپ مقاله به زبان فارسی، فقط از نرم‌افزار مایکروسافت ورد نسخه ۲۰۰۳ یا ۲۰۰۷ (MS-Word 2003 or 2007) در محیط ویندوز با امکانات فارسی استفاده کنید. حروف‌چینی مقاله با رعایت فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ، فاصله ۳ سانتی‌متر از بالا و پایین کاغذ باشد.

متن اصلی مقاله به صورت تک‌ستونی با قلم (فونت) B Mitra و اندازه ۱۳ pt و قلم انگلیسی Times New Roman با اندازه ۱۱ تهیه شود. عنوان همه بخش‌ها با قلم B Titr اندازه ۱۲ pt و عنوان زیربخش‌ها با قلم B Titr و اندازه ۱۱ تایپ شوند. عنوان هر بخش یا زیربخش، با یک خط خالی فاصله از انتهای متن بخش قبلی تایپ شود. در متن مقاله از شماره‌گذاری عنوان‌ها پرهیز شود. خط اول در پاراگراف اول زیر هر تیتر بدون تورفتگی و در همه پاراگراف‌های بعدی با تورفتگی ۰/۵ خواهد بود. (لطفاً پیش از آغاز کار، نخست فونت‌های ارائه شده را نصب نمایید).

ترتیب عنوان‌های مقاله (بسیار مهم)

ترتیب عنوان‌های مقاله به طور دقیق شامل این تیتراها باشد: مقدمه، پیشینه پژوهش، روش‌شناسی پژوهش، یافته‌های پژوهش، بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها، منابع.

توجه ۱: در مقدمه به بیان مسئله، اهداف و ضرورت‌های پژوهش اشاره شود (در مقدمه باید بیان شود این پژوهش چیست و چرا انجام می‌شود).

توجه ۲: در قسمت پیشینه پژوهش باید به زیربخش‌های اصلی ذیل اشاره شود: ۱. پیشینه نظری (نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و

۱. در تدوین راهنمای نگارش مقاله نشریه مطالعات اقتصادی سیاسی بین‌الملل از فایل راهنمای نویسندگان مجلات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و نیز، راهنمای تدوین مقالات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران استفاده شده است.

رویکردهای موجود در مورد مسئله؛ ۲. پیشینه تجربی (پژوهش‌های پیشین و روش‌شناسی‌های آن‌ها در مورد مسئله؛ و ۳. مدل مفهومی (در صورت کمی بودن پژوهش و داشتن مدل).

توجه ۳: در تدوین مقاله از آوردن مواردی چون ضمیمه، پیوست و پرسش‌نامه خودداری شود. اهداف، سؤال‌ها و فرضیه‌های پژوهش در انتهای بیان مسئله توضیح داده شوند.

نسخه‌های ارسالی به دبیرخانه نشریه صرفاً از طریق سامانه دریافت مقاله است و دو فایل دریافت می‌شود. فایل اصلی مقاله (بدون نام نویسندگان) و فایل مشخصات نویسندگان با فرمت یاد شده از طریق سامانه یاد شده ارسال شود. در ارسال فایل مشخصات نویسندگان به این موارد دقت کنید: ۱. نام و نام خانوادگی نویسندگان به‌طور کامل نوشته شود (لطفاً در بخش انگلیسی مشخصات، املاي نام نویسندگان پس از تأیید نویسنده درج شود)؛ ۲. ایمیل و شماره تماس تمامی نویسندگان نوشته شود؛ ۳. مراتب علمی نویسندگان به‌طور کامل نوشته شود.

تعداد صفحات مقاله

حداکثر تعداد صفحات مقاله (شامل کلیه بخش‌های مقاله، اعم از چکیده انگلیسی و فارسی و منابع و...) که منطبق با این راهنما تدوین تهیه می‌شود، نباید از ۲۵ صفحه در همین فرمت بیشتر باشد.

واژه‌های خارجی در متن فارسی

برای واژه‌ها و نام‌های خارجی، در حد امکان از معادل‌های فارسی مصطلح و مصوب استفاده کنید. می‌توانید از [بانک مستندات کتابخانه ملی ایران](#) برای مستندسازی نام خانوادگی افراد استفاده کنید. در خصوص نام‌های خارجی ضروری و غیرمتداول یا معادل‌های غیرمصطلح فارسی فقط در اولین ارجاع و در اولین حضور در متن و بلافاصله پس از بیان این‌گونه واژه‌ها، معادل لاتین آن را داخل پرانتز در جلوی واژه قید نمایید.

پی‌نوشت / زیرنویس

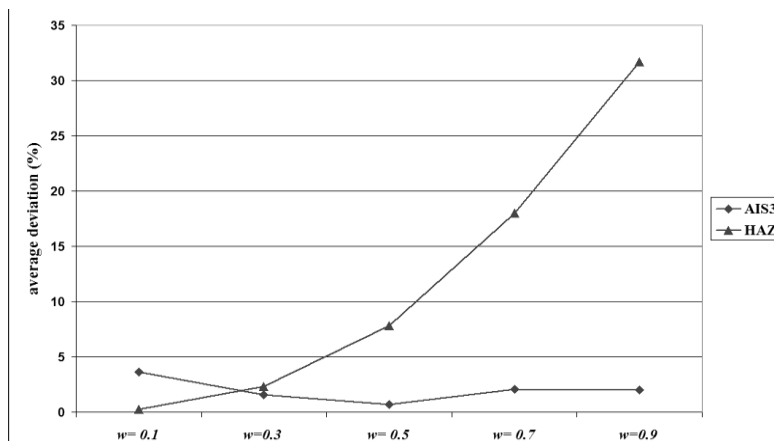
در نگارش متن از پی‌نوشت استفاده نشود و در صورت ضرورت، توضیحات اضافی به شکل زیرنویس بیاید. موارد زیرنویس فارسی به صورت راست‌چین با قلم B Mitra و اندازه ۹ و زیرنویس‌های لاتین به صورت چپ‌چین با قلم Times New Roman اندازه 9 pt. نوشته شوند.

معرفی نشانه و متغیرها در متن

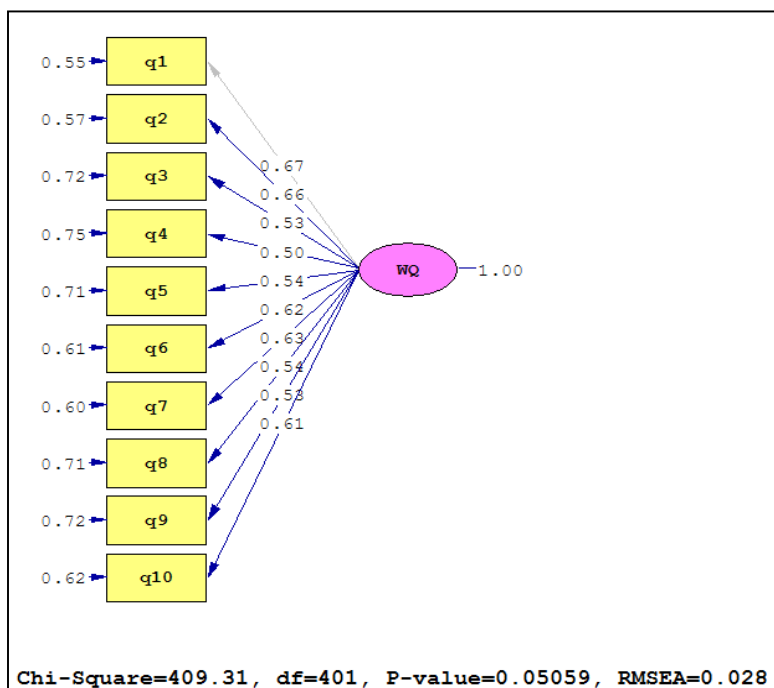
هر نوع متغیر یا علامت به‌کار رفته در متن مقاله، در اولین ارجاع در خود متن مقاله معرفی شود.

شکل‌ها

هر شکل اعم از نمودار، چارت، نقشه و... باید به صورت وسط‌چین در زیر آن با قلم B Mitra پررنگ و اندازه 10 pt. تایپ و به ترتیب از ۱ (شکل ۱، شکل ۲، ...) شماره‌گذاری شوند. نمودارها می‌توانند به صورت رنگی یا سیاه و سفید باشند؛ اما به گونه‌ای که در صورت چاپ سیاه و سفید رنگ‌ها و جزئیات آن‌ها قابل تشخیص باشد. نمودارها و شکل‌ها در داخل متن و در جایی درج شوند که به آن‌ها ارجاع می‌شود. بیان واحد کمیت‌ها در نمودارها به زبان فارسی الزامی است. در متن مقاله باید به همه نمودارها ارجاع شود و مختصر توضیح داده شوند. در تهیه نمودارها توجه کنید که اندازه اعداد، واژه‌ها، کمیت‌ها و راهنمای منحنی‌ها (Legend) به قدر کافی بزرگ باشد تا پس از درج در مقاله، کاملاً واضح و خوانا باشند. دقت نمایید که اگر نمودار داخل مقاله به شکل تصویر (خروجی نرم‌افزار) است، باید وضوح کامل داشته باشد. بهتر است فایل اصلی نمودارها در متن مقاله قرار داده شود. هر نمودار را با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار دهید. یک نمونه نمودار در زیر آمده است. توجه شود که خود نمودارها نیز، همانند جدول‌ها باید در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرند.



شکل ۱. نموداری برای نمونه



شکل ۲. مدل بررسی عوامل مرتبط با کیفیت وبگاه (نمونه دوم)

جدول‌ها

هر جدول باید شماره و عنوان (توضیح) داشته باشد که در بالای جدول و به صورت وسط چین با قلم **B Mitra** پررنگ و اندازه ۱۰ pt. تایپ و به ترتیب از ۱ (جدول ۱، جدول ۲، ...) شماره گذاری شود. باید جدول‌ها در داخل متن و پس از جایی که به آن‌ها اشاره شده، درج شوند. عنوان ستون‌های هر جدول باید به صورت وسط چین (۱۰ **B Mitra** پررنگ) و کلیه متون در داخل جدول اگر فارسی باشند به صورت راست چین یا وسط چین بسته به مقدار متن داخل جدول (**B Mitra** ۱۰ نازک) و اگر لاتین باشند به صورت چپ چین (**Times New Roman 9 pt.**) تایپ شوند. همه اعداد در جدول‌ها به صورت فارسی و وسط چین تایپ شوند. بیان واحد کمیت‌ها در جدول به زبان فارسی الزامی است. هر جدول با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار گیرد و نیز اگر جدول‌ها از منبعی برداشت شده‌اند، باید نام نویسنده آن منبع بر اساس شیوه‌نامه APA در انتهای عنوان جدول آورده شود (این روش در ادامه توضیح داده شده است). جدول ۱ مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. در این جدول نوع و اندازه قلم مورد نیاز برای تدوین مقاله‌ها فارسی به صورت خلاصه آمده است. توجه شود که خود جدول نیز باید در موقعیت وسط چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرد.

جدول ۱. خلاصه نوع و اندازه قلم‌های مورد نیاز برای تدوین مقاله‌ها فارسی

عنوان	قلم (فونت)	اندازه	نوع قلم
عنوان مقاله	B Titr	۱۴	پررنگ
نام و نام خانوادگی	B Mitra	۱۱	پررنگ
آدرس پست الکترونیکی نویسندگان	Times New Roman	۹	نازک
عنوان بخش‌ها	B Titr	۱۲	پررنگ
عنوان زیر بخش‌ها	B Titr	۱۱	پررنگ
متن چکیده	B Mitra	۱۰	نازک
کلیدواژه‌ها	B Mitra	۱۰	نازک
متن اصلی	B Mitra	۱۳	نازک
زیرنویس فارسی	B Mitra	۹	نازک
زیرنویس لاتین	Times New Roman	۹	نازک
عنوان جدول‌ها و نمودارها	B Mitra	۱۰	پررنگ
عنوان ستون‌های جدول‌ها	B Mitra	۱۰	پررنگ
متون فارسی درون جدول‌ها	B Mitra	۱۰	نازک
متون لاتین درون جدول‌ها	Times New Roman	۹	نازک
مراجع فارسی	B Mitra	۱۲	نازک
مراجع لاتین	Times New Roman	۱۱	نازک

جدول ۲ نیز مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. یادآوری می‌شود که جدول‌ها باید در نخستین مکان ممکن پس از اولین اشاره به آن‌ها در متن قرار گیرند؛ ضمن آنکه در داخل جدول‌ها باید از اعداد فارسی و عنوان‌های فارسی استفاده شود و در صورت استفاده از ممیز، اعداد را از سمت راست نوشته، ممیز زده و بقیه عددها را بنویسید. از ترسیم خطوط عمودی داخل جداول خودداری شود. جداول فقط دارای خطوط افقی خواهند بود. از به کار بردن نقطه به جای ممیز پرهیز شود. به طور مثال، عدد ۰/۵ اول عدد ۵ را نوشته، ممیز را تایپ کرده بعد عدد صفر را بنویسید. (۰/۵)

جدول ۲. نمونه یک جدول

اندازه مسئله	تعداد نمونه بهینه حل شده	میانگین مدت زمان حل (ثانیه)	میانگین تعداد گره قطع شده
روش ۱	روش ۲		حد پایین اصل غلبه ۱
۲۰	۱۵	۰/۰۰	۹۴/۲۹
۲۰	۱۴	۰/۰۰	۸۷/۵۲
۱۹	۱۲	۰/۰۱	۸۷/۶۴
۱۹	۹	۰/۱۱	۹۰/۶۰
۱۴	۱۰	۱/۳۹	۹۱/۰۳
۱۰	۸	۳۲/۲۰	۹۲/۱۹
۱۰	۸	۶۱۳/۳۰	۹۳/۳۴

عنوان در بالای جدول و منبع با همان فونت (B Mitra 10 پررنگ) در زیر جدول و به صورت وسط چین قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بخش جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پس از متن اصلی مقاله الزامی است. در صورت داشتن پیشنهادهای برخاسته از پژوهش، می‌توانید آن‌ها را در انتهای نتیجه‌گیری طرح نمایید.

روش منبع‌دهی

برای منبع‌دهی از روش استاندارد APA استفاده کنید. می‌توان برای افزایش بهره‌وری و راحتی در این کار از نرم‌افزار Word یا Endnote استفاده کرد.

در فهرست منابع انگلیسی بایستی تمام منابع فارسی بر اساس چکیده و مشخصات کتاب‌شناختی انگلیسی هر منبع در مجله‌ای که منتشر شده و با قلم Times New Roman اندازه 11 pt نوشته شده و عنوان کتاب و نام نشریه به صورت ایتالیک مشخص شود. از ترجمه منابع فارسی با استفاده از گوگل مترجم اکیداً خودداری شود. به عبارت دیگر، منابع فارسی یک‌بار به زبان فارسی در بخش منابع نوشته می‌شود و بار دوم به انگلیسی در قسمت منابع لاتین بر اساس حروف الفبا درج شده و در انتهای منبع (In Persian) نوشته می‌شود. انجام بند اخیر یعنی برگردان منابع فارسی به انگلیسی بعد از پذیرش نهایی مقاله یا صرفاً برای مقالات پذیرفته شده الزامی است. در فرآیند داوری نیازی به رعایت نکته یاد شده در مقالات نیست.

نکته مهم در مورد منابع استفاده شده:

نکته ۱: در جدول ۳ شیوه منبع‌دهی به کتاب و مقاله تشریح شده است، در صورت استفاده از سایر منابع اطلاعاتی مانند: پایان‌نامه، گزارش پژوهشی، آمار سازمان‌های دولتی، جزوه‌های منتشر نشده، وبگاه‌های اینترنتی، فایل‌های صوتی و تصویری و ... از شیوه‌نامه APA استفاده کنید. تمام مواردی که برای نمونه در جدول ۳ مشاهده می‌نمایید (شماره نشریه داخل پرانتز، نام نشریه یا پایان‌نامه و عنوان کتاب به صورت ایتالیک و...) باید رعایت شوند. فایل شیوه‌نامه را می‌توانید از [اینجا](#) دریافت کنید.

نکته ۲: مشخصات منابع حتماً باید به طور کامل نوشته شوند. در مورد نشریه‌ها اعم از فارسی و انگلیسی حتماً به ترتیب نام نشریه (به صورت ایتالیک)، دوره، (شماره نشریه داخل پرانتز)، صفحه ابتدای مقاله خط تیره صفحه انتهای مقاله نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده نمایید).

نکته ۳: منابعی که کتاب هستند، اعم از کتاب فارسی و انگلیسی حتماً باید به ترتیب شهر محل نشر و نام ناشر نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده فرمایید).

نکته ۴: منابعی که مربوط به پایان‌نامه یا رساله دکتری هستند، اعم از فارسی و انگلیسی باید دانشگاه و شهر مربوط به آن نوشته شود. (جدول ۳ را مشاهده فرمایید).

نکته ۵: در مورد منابع مربوط به همایش‌ها، سمینارها و...، نوشتن تاریخ و مکان دقیق همایش الزامی است.

نکات مهم در مورد فهرست منابع فارسی:

۱. در داخل متن کلیه منابع باید به زبان فارسی نوشته شوند (حتی منابع انگلیسی).
۲. برای منابع داخل متن از واژه (و دیگران / و همکاران) استفاده نکنید و تمام اسامی نویسندگان و پژوهشگران را بنویسید مگر اینکه افراد بیشتر از ۵ نفر باشند.
۳. منابع فارسی به زبان فارسی در این قسمت هم نوشته شوند:
- (نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده، و نام خانودگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده. (سال انتشار). عنوان مقاله، نام نشریه، دوره (شماره)، صفحه شروع مقاله - صفحه پایان مقاله.
۴. مثال:

تقوا، محمدرضا؛ منصوری، طاها؛ فیضی، کامران؛ اخگر، بابک (۱۳۹۵). کشف تقلب در تراکنش‌های کارتهای بانکی با استفاده از پردازش موازی ناهنجاری در بزرگ‌داده. فصلنامه مدیریت فناوری اطلاعات، ۸ (۳)، ۴۷۷-۴۹۸.

نکات مهم در مورد فهرست منابع انگلیسی:

- در پایان متن در قسمت "References" علاوه بر منابع انگلیسی، منابع فارسی نیز باید به زبان انگلیسی آورده شوند.
- برای ترجمه منابع فارسی لطفاً به چکیده انگلیسی مقاله، صفحه عنوان انگلیسی کتاب، صفحه عنوان انگلیسی پایان نامه، و... مراجعه کنید یا از مترجم کمک بگیرید. برنامه Google Translate پاسخ مناسبی به شما نمی دهد.
- در انتهای منابعی که فارسی هستند و به انگلیسی ترجمه شده حتماً (In Persian) اضافه شود.
۱. منابع باید به ترتیب حروف الفبای انگلیسی مرتب شوند.
 ۲. مطمئن شوید که منابع اشاره شده در متن در مآخذ نوشته شده باشند و برعکس.

جدول ۳. شرح صحیح منبع دهی در داخل و انتهای مقاله

نوع منبع	در داخل متن	در فهرست منابع
مقاله فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی تمام نویسندگان، سال: صفحه)	(نام کوچک همان نویسنده؛ نام خانوادگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره (شماره)، صفحه آغاز مقاله - صفحه پایان مقاله.
نمونه مقاله فارسی	یوسفزهی و همکاران (۱۳۹۹) هنگام ذکر نام نویسندگان در آغاز جمله. (سینایی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۰۰). هنگام ذکر نام نویسندگان در پایان جمله و در داخل پرانتز.	سینایی، وحید؛ یوسفزهی، ناصر؛ فاطمی نژاد، سید احمد؛ منشادی، مرتضی (۱۳۹۹). جامعه پذیری بین المللی، بایسته کشور داری اقتصادی توسعه. نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین المللی، ۳(۱)، ۵۳-۷۸.
نمونه مقاله انگلیسی	(Blanchard & Ripsma, 2007: 20-21)	Blanchard, Jean-Marc F., & Norrin, M. Ripsma (2007). Asking the right question: When do economic sanctions work best?. <i>Security Studies</i> , 9(1), 219-253.
نمونه مقاله فارسی ترجمه شده	(مقیمی و اعلائی اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۰)	Moghimi, S. M., & Alaei Ardakani, M. (2011). Measuring good governance factors and e-government role in enhancing it. <i>Journal of Information Technology Management</i> , 3(8), 171-188 (In Persian).
کتاب فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی سایر نویسندگان، سال، شماره صفحه یا صفحات)	نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده؛ نام خانوادگی نویسنده دوم، نام کوچک همان نویسنده (سال انتشار). عنوان کتاب. شهر محل نشر: نام ناشر.
نمونه کتاب فارسی	(سیدجوادین، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۴)	Arthur, D. (2004). <i>Fundamentals of human resources management</i> . New York: American Management Association. Seyed Javadein, S. R. (2004). <i>Fundamentals of human resources management</i> . Tehran: University of Tehran Press (In Persian).
نمونه کتاب انگلیسی	(Diaz-Rico, 2018: 144)	Diaz-Rico, L. T. (2018). <i>A course for teaching English learners</i> . 2 nd Edition. Boston, MA: Pearson.

چکیده انگلیسی مقاله باید ساختاریافته بوده و به‌طور دقیق با ترجمه چکیده فارسی همسان باشد (رعایت تمام دستورالعمل‌های چکیده‌نویسی فارسی در این بخش هم الزامی است)، چکیده مقاله، نباید کمتر از ۲۰۰ کلمه و بیشتر از ۲۵۰ کلمه باشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پاورقی در چکیده خودداری شود. چکیده انگلیسی باید با قلم Times New Roman 10 با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۴ سانتی‌متر از بالا و ۲ سانتی‌متر از پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف شده (Justify Low) نوشته شود و به صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده انگلیسی که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای گیرد. در نوشتن عنوان انگلیسی دقت کنید که به جز حروف اضافه تمام کلمات با حرف بزرگ نوشته شوند. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند.

کلیدواژه‌های انگلیسی معادل کلیدواژه‌های فارسی و ترجمه دقیق همان واژگان با قلم Times New Roman 10 است که به ترتیب اهمیت‌شان ذکر می‌شوند.

اضافه نمودن آیتم سپاسگزاری

نویسندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل آیتم سپاسگزاری را در پایان مقاله و قبل از بخش منابع به مقاله اضافه نمایند. این آیتم می‌تواند به صورت جملاتی مثل موارد زیر به مقالات اضافه شود:

از آقای دکتر/ خانم دکتر به خاطر بازبینی متن مقاله و ارائه نظرهای ساختاری تشکر و قدردانی می‌شود.

از داوران محترم به خاطر ارائه نظرهای ساختاری و علمی سپاسگزاری می‌شود.

از آقای دکتر/ خانم دکتر به خاطر مطالعه متن مقاله حاضر و ارائه نظرهای ارزشمند سپاسگزاری نماید.

نگارندگان بر خود لازم/فرض می‌دانند از مجموعه/ نهاد به خاطر حمایت مالی سپاسگزاری نمایند.

برخی نکات مهم ویرایشی

۱. برای شماره‌گذاری از عدد و نقطه استفاده شود؛ مانند شماره‌گذاری همین قسمت.
- قبل از نقطه، ویرگول، نقطه ویرگول، دوقطه، علامت سؤال، علامت تعجب و ... نیازی به فاصله (space) نیست؛ اما بعد از این علائم باید یک فاصله گذاشته شود.
۲. هنگام استفاده از پرانتز قبل از باز شدن پرانتز و بعد از بسته شدن پرانتز از فاصله استفاده کنید، کلمه داخل پرانتز بدون فاصله به پرانتز می‌چسبد.
- برای نوشتن کلمات مرکب یا بعضی واژگان و افعال مشابه از نیم‌فاصله استفاده شود (برای مثال انسان‌ها، می‌رود، تصمیم‌گیری، اندازه‌گیری، بهره‌مند، منطقه‌ای، همان‌گونه و...) [برای مثال: می‌خواهم (غلط) می‌خواهم (درست)]. برای ایجاد نیم‌فاصله در نرم‌افزار Word می‌توانید از (CTRL + Shift + 2) یا (Shift + Space) یا (CTRL + -) استفاده کنید (بسته به نوع ویندوز یکی از موارد عمل می‌کند).
۳. به جای استفاده از علامت (%) در متن از کلمه درصد استفاده کنید. مانند: ۵ درصد.
۴. از به کار بردن (ه‌ی) و همزه (ۀ) در متن مقاله خودداری کنید.

شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقاله

- نشریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل مقالات اصیلی که مبتنی بر روش‌های پژوهشی معتبر و منطبق با موضوع و رویکرد نشریه باشد را منتشر می‌نماید. به مقاله‌های اقتباسی، گردآوری یا ترجمه ترتیب اثر داده نمی‌شود.
- کلیه مقالات ارسال شده به دفتر نشریه توسط سامانه همانند جو کنترل می‌شوند. مشابهت مقاله با متون انتشار یافته حداکثر در حد بیست تا بیست و پنج درصد قابل قبول است و مقالاتی که بیشتر از حد یاد شده با منابع موجود هم‌پوشانی داشته باشند، صرفاً برای یک بار به نویسنده جهت اصلاح عودت داده می‌شوند و در صورت عدم اصلاح، مقاله از فرآیند بررسی خارج می‌گردد.

- مقاله‌ها فقط از طریق سامانه نشریه دریافت و ارزیابی می‌شود. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در سامانه نشریه بارگذاری و ثبت کنند.
- در مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد، مسئولیت تعارض منافع بین نگارندگان با نویسنده مسئول است. وی در هنگام ارسال مقاله باید فرم مربوطه را تکمیل و بعد از امضاء در سایت نشریه بارگذاری نماید. به تبع نشریه مسئولیتی در قبال ترکیب و ترتیب نویسندگان یک مقاله ندارد.
- بارگذاری فرم تعهدنامه اخلاق نشر که توسط نویسنده/نویسندگان امضاء شده باشد، در سایت نشریه الزامی است.
- مقاله‌های ثبت شده در سامانه نشریه به هیچ وجه نباید در دیگر نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد.
- فرآیند داوری و پذیرش مقاله در نشریه به صورت دو سو ناشناس است. یعنی مشخصات نویسندگان برای داوران و مشخصات داوران برای نویسندگان در همه مراحل داوری پنهان می‌ماند.
- مقاله‌ای که مراحل داوری و تأیید نهایی را در این نشریه گذرانده باشد، انتشار آن در نشریات دیگر توسط نویسنده یا نویسندگان مجاز نیست.
- سردبیر، هیئت تحریریه و داوران نشریه در پذیرش و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند. همچنین، ویراستار نشریه در ویرایش صوری، زبانی و ادبی مقاله‌ها اختیار کامل دارد.
- نویسنده مسئول موظف به انجام کلیه اصلاحاتی است که در مراحل داوری یا ویراستاری مقاله از وی خواسته می‌شود. تشخیص مغایرت این مهم در هر مرحله‌ای، از داوری تا ویرایش و صفحه‌آرایی منجر به حذف مقاله از فرآیند داوری خواهد شد.
- مقاله‌هایی که با «راهنمای نگارش حاضر» و به‌ویژه با «شیوه استناد» نشریه منطبق نباشد، پذیرفته نمی‌شود.
- مسئولیت کامل صحت و دقت نشانی منابع، نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، ارجاعات و مشخصاً کتاب‌شناختی منابع در کتاب‌نامه با نویسنده مسئول مقاله است.
- مقاله‌ها پس از بررسی توسط تیم سردبیری و در صورت پذیرش اولیه که حداکثر پنج روز کاری به طول خواهد انجامید، در فرآیند داوری قرار می‌گیرند. نتیجه داوری مقاله ظرف دو تا چهار ماه مشخص می‌شود و از طریق ایمیل به نویسنده مسئول اعلام می‌گردد.

به نام خدا

فرم تعهدنامه نویسنده مسئول

سر دبیر فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

با سلام،

اینجانب..... نویسنده مسئول مقاله.....

اعلام می کنم که مقاله ارسالی به نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل قبلاً درجای دیگری

چاپ نشده است و متعهد می شوم که آن را به طور همزمان به نشریه یا همایش دیگری

ارسال نکنم.

تاریخ

امضای نویسنده مسئول

فرم تعارض منافع

فرم تعارض منافع، توافق نامه‌ای است که نویسنده (گان) یک مقاله اعلام می‌کنند که در رابطه با انتشار مقاله ارائه شده به طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوء رفتار، جعل داده‌ها و یا ارسال و انتشار دوگانه، پرهیز نموده‌اند و منافعی تجاری در این راستا وجود ندارد و نویسندگان در قبال ارائه اثر خود وجهی دریافت ننموده‌اند. فرم تعارض منافع به خوانندگان اثر نشان می‌دهد که متن مقاله چگونه توسط نویسندگان تهیه و ارائه شده است. نویسنده مسئول از جانب سایر نویسندگان این فرم را امضا و تایید می‌نماید و اصالت محتوای آن را اعلام می‌نماید. نویسنده مسئول هم چنین اعلام می‌دارد که این اثر قبلاً در جای دیگری منتشر نشده و همزمان به نشریه دیگری ارائه نگردیده است. همچنین کلیه حقوق استفاده از محتوا، جداول، تصاویر و ... به ناشر محول گردیده است.

نام نویسنده مسئول:		آدرس الکترونیکی:	
وابستگی سازمانی:		تلفن:	
عنوان مقاله:			
آیا نویسندگان یا موسسه مربوطه وجهی از یک شخص ثالث (دولتی، تجاری، بنیاد خصوصی و غیره) برای هر بخشی از مقاله ارائه شده (شامل کمک‌های مالی، نظارت بر داده‌ها، طراحی مطالعه، آماده‌سازی اثر، تجزیه و تحلیل آماری و ...) دریافت نموده است؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا نویسندگان هرگونه اختراعی که در حال انجام، داوری و یا ثبت شده، مربوط به این اثر را در حال انجام دارند؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا طرق دسترسی دیگری وجود دارد که خوانندگان بتوانند که اطلاعات اضافی اثر مذکور را از نویسندگان مقاله دریافت نمایند؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا جنبه‌ای از این اثر مرتبط با حیوانات آزمایشی یا بیماری‌های خاص انسانی است که نیاز به اعلام و تایید اخلاق نشر باشد؟			
☐ بلی		☐ خیر	
نام نویسنده مسئول:		تاریخ:	
		امضا	

سخن سردبیر

در فضای جریانات جهانی قرن بیست و یکم، جامعه بشری بیش از هر زمان دیگر، مقوله تنوع و تکثر هنجاری - ارزشی در سطوح مختلف فروملی و فراملی را در ابعاد اقتصاد، سیاست و فرهنگ تجربه می‌کند. برآیند تحول یادشده، تقدّم یافتن نیازهای انسانی (human needs) در کنش‌ورزی شهروندان از یک‌سو و نیز، در مداخلات سیاستی نظام تدبیر ملی و محلی از دیگرسو است. بدیهی است نیازهای یادشده، طیف متنوع و گسترده‌ای از احتیاجات و تقاضاهای افراد و گروه‌های اجتماعی در ابعاد مادی، معنوی، هویتی و فرهنگی را دربر می‌گیرد. در این چارچوب مکان‌مندی، زمان‌مندی و تکوین توسعه در بستر ساحت‌های فرهنگی، زبانی، گفتمانی و زیست‌بوم انسان‌ها به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شده است.

بی‌راهه نیست که به موازات رخداد یادشده، توسعه یا پیشرفت متوازن به یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم و تجارب فراروی کشورها و نظام‌های سیاسی مختلف تبدیل شده است. چگونگی همسازی بین ارزش‌های ناهمگن پیش‌گفته و تجمیع بین نیازهای انسانی متنوع شهروندان و گروه‌های اجتماعی مختلف، فرجام بقا و پایداری یک نظام سیاسی و الگوی باثبات رابطه دولت و جامعه در سطح داخلی و دولت با هم‌تایان خود را در سطح بین‌المللی رقم می‌زند. درمقابل ریشه بسیاری از تعارضات دولت - جامعه و تنزل انسجام اجتماعی و ثبات سیاسی جوامع را باید در غفلت از نیازهای انسانی به‌معنای پیچیده و فراگیر مادی - معنوی آن جستجو کرد.

چند نکته اساسی را می‌توان به‌عنوان تالی منطقی قرارگرفتن انسان و جامعه به‌مثابه محمل و مجری توسعه و معطوف‌شدن ظرفیت‌های نظام تدبیر موجود برای رفع نیازهای انسانی برشمرد. نخست اینکه مهم است انسان‌ها و جوامع براساس مبانی ارزشی - فرهنگی خود مقوله توسعه و تغییر تحولات اقتصادی - اجتماعی را تجربه و به‌پیش ببرند. به‌تعبیر آمارتیاسن اینکه توسعه چه هست یا دربرگیرنده چه چیزی است، بستگی به این دارد که چه چیزی ارزش ارتقا دارد. به‌تبع دستیابی به یک نظام ارزشی پویا، منسجم و مورد اجماع جامعه، دشوارترین مسئله فراروی نظام‌های سیاسی در فضای سیال جریانات عصر جهانی‌شدن و پساجهانی‌شدن است.

تکوین نظام ترجیحات یادشده در ارتباط دولت و جامعه برآیند طیف متنوع و گسترده‌ای از کارکردها و ظرفیت‌ها در سیستم سیاسی است که بعضاً نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی توسعه از آن به‌عنوان قدرت زیرساختی یک نظام سیاسی یاد می‌کنند. تجربه و داده‌های موجود نشان می‌دهد که میزان موفقیت و درحقیقت ظرفیت قدرت زیرساختی دولت‌های مختلف در این‌خصوص یکسان نیست. کاربرد سازوکارهای اقناعی برای دستیابی به یک سامانه ارزشی - هنجاری فراگیر تا اعمال اجبارآمیز و بازتولید قدرت و نظم به‌شکلی مکانیکی برای تسری طیفی از ارزش‌ها در حوزه‌های مختلف دو سرطیف الگوی رابطه دولت - جامعه و دولت با نظام بین‌الملل برای حل تعارضات خرد و کلان را نشان می‌دهد.

در گام دوم و سوای اینکه جوامع و نظام‌های سیاسی چه چیزی را شایسته ارتقا و تعالی ببینند و چگونه بر سر آرمان‌ها و هنجارهای یادشده به توافق برسند، مقوله سازوکارها و مدل تحقق‌بخشی آن نیز، به همان اندازه مهم است. بشر تاکنون در شکل‌های مختلف بازارمحور (کاپیتالیستی)، دولت‌محور (سوسیالیستی) و نیز گونه‌های تلفیقی متنوع‌تر در فراسوی دوگانه یادشده و با بینش‌های سیاسی - امنیتی، اقتصادی و فرهنگ‌محور با مسائل مبتلا به فراروی جامعه و نظام سیاسی روبه‌رو شده است. این مهم نیز به تناسب شرایط و امکانات داخلی و نیز جایگاه و مکان‌یابی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی کشورها متفاوت و متلون است؛ با این حال، تأثیر عملکرد ساختار سیاسی و نهادی حاکم در تجربه موفق یا ناکام تحقق نیازهای انسانی و چگونگی دستیابی به انسجام و همبستگی بین دولت - جامعه انکارناپذیر است.

مطالعه فرجام تغییر - تحولات اجتماعی برخی جوامع نشان می‌دهد هرچا نظام سیاسی بستر فراخ‌تری برای گفتگو، تعامل و

کنش‌گری مردم فراهم نموده، امکان دستیابی به مفصل‌بندی نظام ترجیحات و ارزش‌های فراگیر، سطح بالاتری از توسعه و پیشرفت متوازن و در نتیجه تحقق ثبات سیاسی بیشتر بوده است. در جوامعی که شهروندان در قبض و بسط ارزش‌ها و اولویت‌بندی نیازها و اقتضائات تأثیرگذار بر زندگی روزمره خود و نیز در تدوین و اجرای اقدامات توسعه‌ای مشارکت بیشتری دارند، مقوله تغییرات اجتماعی آهنگ مطلوب‌تری داشته و تعلق خاطر به تصمیمات نظام تدبیر و نیز حمایت از خروجی‌های سیستم تصمیم‌گیری در حوزه‌های مختلف بالاتر است؛ بنابراین سیاست‌گذاری معطوف به نیازهای انسانی شهروندان و لحاظ نمودن انسان‌ها و ترجیحات آنان در مفصل‌بندی مقوله پیشرفت و الگوی تحقق‌بخش آن، برای پایداری نظام سیاسی و حل و فصل تعارضات محتمل در رابطه دولت - جامعه مقوله حیاتی است.

همان‌قدر که تقدّم حیات انسانی و کیفیت زندگی شهروندان بر هر سیاست و اقدام دیگری برای تحکیم مشروعیت ساختار قدرت در نظام به هم فشرده اطلاعاتی - ارتباطاتی موجود جهانی اولویت حیاتی دارد، اینکه به توسعه و ارتقا چه چیزی پرداخته شود نیز، مهم و سرنوشت‌ساز بوده و در تکوین تعامل ارگانیک نظام سیاسی با مردمان خود به شکل‌های مختلف تأثیرگذار است. خارج از چنین رهیافت و تجربه‌ای می‌تواند زمینه‌ساز گسست رابطه دولت و جامعه یا دست کم شکنندگی، ناپایداری و غیر قابل پیش‌بینی شدن تحولات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در یک پهنه سرزمینی باشد. در پرتو میکروفیزیک قدرت، تدبیر متوازن اقتصاد، سیاست و فرهنگ و تقدّم امر سیاستی بر امر سیاسی در نظام تدبیر محلی و ملی است که بنیان‌های قدرت سیاسی استوار شده و در بستر آن زمینه هر نوع پیشرفت و ارتقای تکنولوژیک، صنعتی، شهری، کشاورزی و انسانی نجات‌بخش و پایدار فراهم می‌شود.

سازوکارهای تک‌بعدی سیاسی - امنیتی، اقتصادی یا فرهنگی رویارویی با نیازهای پیچیده افراد و گروه‌های انسانی مختلف تنها می‌تواند سطح اصطکاک دولت و جامعه در ساحت داخلی و ستیز دولت با دیگر بازیگران را در نظام بین‌الملل بالا برده و وضعیتی غیر متعارف و آنومیک را در تعاملات ملی و بین‌المللی یک نظام سیاسی به‌بار آورد.

References

- Burton, J. (1990). *Conflict: Human Needs Theory*. Macmillan press.
- Lane, J. E., & Ersson, O. S. (1997). *Comparative Political Economy: A Developmental Approach*. Canadian Sociology and Anthropology Association, Pinter Publisher.
- Weiss, L. (2014). *Infrastructural power, economic transformation, and globalization*. In John A. Hall & R. Schroeder (Eds.), *An Anatomy of power: The social theory of Michael Mann*, Cambridge University Press: available at: <https://www.researchgate.net/publication/235785057>.

فهرست

- نقش هوش مصنوعی در تغییرات اقتصاد بین‌الملل ۱
تیرداد تقی‌پور، حسین سلیمی
- از افول تا بازآرایی: چالش‌های سنتی و نوظهور هژمونی آمریکا ۲۵
حمید احمدی‌نژاد، حسین چهره‌آزاد
- ابتکار کمربند و راه و نقد ایده دیپلماسی تله بدهی چین ۴۵
سعید میرترابی
- تحول در سیاست خارجی مصر در دوره گذار از عبدالناصر به سادات؛ تحلیلی از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی
(۱۹۶۵-۱۹۸۱ میلادی) ۶۵
سید امیر نیاکوئی، حمید سرادار
- اقتصاد سیاسی بحران اعتراضات در عراق: تحلیلی نهادی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۵ ۸۵
روح‌اله کهن‌هوش نژاد
- بررسی تأثیرات جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران: ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ۱۰۵
رضا ذبیحی، جواد گلستانی
- بازنمایی دو الگوی تقابلی و تعاملی سیاست خارجی ایران بر مبنای تمایز جوامع روح‌بنیان و اشتهاب‌بنیان: تحلیل
مقایسه‌ای دوره‌های مصدق و روحانی ۱۲۵
حمید یحیوی، نجف شیخ‌سرای

The Role of Artificial Intelligence in the Transformations of the International Economy

Tirdad Taghipour^{1✉}, Hosein Salimi²

1. Corresponding Author, PhD graduate in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: t_taghipoor@atu.ac.ir
2. Full Professor of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: hoseinsalimi@yahoo.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 13 Dec 2023 Received in revised form: 14 Jan 2026 Accepted: 23 Mar 2026 Published online: 22 May 2026 Keywords: International Economics, Trade, Artificial Intelligence, Institution, Employment.	Artificial Intelligence (AI) has evolved from an aspirational concept into a transformative technological paradigm that is reshaping global economic structures. This study investigates the multifaceted impacts of AI on international economic dynamics, emphasizing its influence on productivity, labor markets, trade systems, institutional governance, and the global distribution of power. Grounded in the Endogenous Growth Theory, the paper adopts an analytical-descriptive methodology based on extensive library and documentary research. The findings reveal that AI functions as both an enabler and a disruptor: it enhances efficiency and innovation while simultaneously generating new inequalities and institutional challenges. Specifically, AI drives structural shifts in five domains—international trade and development, institutional adaptation, productivity and efficiency, employment transformation, and power redistribution. Ultimately, the study concludes that AI is not merely a technological innovation but a systemic force capable of redefining economic interactions, governance frameworks, and competitive hierarchies at the global level.
Cite this article: Taghipour, T., & Salimi, H. (2026). The Role of Artificial Intelligence in the Transformations of the International Economy. <i>International Political Economy Studies</i>, 9(1), 1-24. http://doi.org/10.22126/ipes.2026.9995.1634 (in Persian).	
	© The Author(s). DOI: http://doi.org/10.22126/ipes.2026.9995.1634
	Publisher: Razi University

1. Introduction

Over the past decade, AI has emerged as one of the most influential determinants of global economic transformation. Its capacity for autonomous decision-making, predictive analysis, and large-scale automation has redefined how production, trade, and finance operate across borders. Scholars increasingly argue that AI represents the “engine of growth” in the 21st-century international economy, shaping not only business models but also geopolitical and institutional configurations.

This paper seeks to address a central question: How does the technological evolution of artificial intelligence alter the structure and dynamics of the international economy? By situating this question within the broader discourse on globalization and technological innovation, the study explores how AI-driven processes affect employment, trade flows, governance mechanisms, and power distribution among nations.

2. Theoretical Framework

The study employs Paul Romer’s Endogenous Growth Theory (1990) as its conceptual foundation. Unlike exogenous growth models that attribute development to external inputs, this theory posits that innovation, knowledge, and human capital are internal engines of economic expansion. Within this framework, AI acts as an endogenous technological driver that accelerates innovation cycles, enhances labor productivity, and fosters knowledge diffusion.

By augmenting research and development (R&D), AI strengthens human capital formation and creates increasing returns to scale, leading to sustainable economic growth. Moreover, AI’s analytical and computational capacities enable economies to internalize knowledge creation, making it a fundamental mechanism for continuous technological advancement and global competitiveness.

3. Methodology

This research adopts a qualitative, analytical-descriptive approach. Data were collected from a broad range of sources, including peer-reviewed journal articles, policy papers, institutional reports, and international databases. The analysis integrates comparative evaluation of global investment trends in AI, adoption rates across industries, and labor market shifts between 2013 and 2022. The study emphasizes conceptual interpretation and synthesis over statistical quantification, focusing on the causal relationships between AI diffusion and macroeconomic transformation in the global context.

4. Results & Discussion

4.1. AI and Global Trade Development

AI optimizes logistics, supply chains, and customs management, reducing transaction costs and enhancing trade efficiency. Machine translation, predictive analytics, and algorithmic forecasting facilitate cross-border business and international market integration. However, the so-called “modern productivity paradox” suggests that the measurable macroeconomic benefits of AI adoption may lag behind its rapid technological diffusion. 4.2. Institutional and Governance Transformation: AI challenges traditional institutional frameworks and necessitates adaptive regulatory architectures. Emerging global initiatives—such as the European Union’s Artificial Intelligence Act (2021)—illustrate the need for ethical, transparent, and harmonized governance systems. The rise of “machine economies” also calls for redefined norms regarding data ownership, algorithmic accountability, and cross-border cooperation. 4.3. Redistribution of Economic Power: AI intensifies global economic competition by amplifying disparities between technologically advanced and lagging nations. The United States and China have emerged as dominant AI superpowers,

leveraging technological leadership to extend their geopolitical influence. This dynamic fosters a new form of digital mercantilism, wherein technological capability becomes a determinant of economic sovereignty. 4.4. Productivity and Efficiency Gains: Empirical evidence indicates that AI adoption in manufacturing, logistics, and services leads to substantial cost reduction and performance improvement. Predictive maintenance, intelligent automation, and data-driven decision-making contribute to significant increases in productivity growth and operational scalability, potentially adding trillions of dollars to global GDP by 2030. 4.5. Employment and Labor Market Transformation: AI's dual impact on labor markets involves both displacement and creation. Routine and repetitive jobs are increasingly automated, while new, high-skill occupations emerge in data analytics, algorithm design, and AI system management. The long-term employment effects depend on workers' adaptability and the effectiveness of educational and reskilling programs supported by public policy.

5. Conclusions & Suggestions

Artificial Intelligence represents a pivotal inflection point in the evolution of the international economy. It simultaneously enhances productivity and disrupts traditional market structures, redefining trade patterns, labor relations, and institutional governance. While AI-driven automation raises concerns about inequality and job displacement, it also generates unprecedented opportunities for innovation and sustainable growth. The study concludes that the future of the international economic order will depend on how effectively nations integrate AI into their development strategies while mitigating its socio-economic risks. Balanced governance, inclusive education policies, and cooperative international regulation are essential for ensuring that the benefits of AI-driven transformation are equitably distributed across the global economy.

Ethical Considerations

Not applicable

Funding

Not applicable

Conflict of interest

The authors declare no conflict of interest

نقش هوش مصنوعی در تغییرات اقتصاد بین الملل

تیرداد تقی پور^۱ | حسین سلیمی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانش آموخته دکتری روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه:

t_taghipoor@atu.ac.ir

۲. استاد روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: hoseinsalimi@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

هوش مصنوعی در دهه اخیر از یک مفهوم آرمانی به واقعیتی چشم گیر در زندگی بشر تبدیل شده است. با پیشرفت روزافزون این فناوری، هر روز شاهد دستاوردهای جدید و شگفت انگیزی در زمینه های مختلف هستیم. نفوذ و تأثیر هوش مصنوعی در ابعاد فردی، ملی و جهانی به حدی است که آگاهی و پیش بینی اثرات آن برای جوامع بشری ضروری شده و به ابزار مهمی برای رقابت تبدیل گردیده است. در سال های اخیر، تلاش های گسترده ای برای بهره برداری از توانمندی های هوش مصنوعی در حوزه های مختلف، به ویژه در اقتصاد، با نتایج برجسته ای همراه بوده است. این پیشرفت ها حساسیت هایی را در زمینه کاربرد هوش مصنوعی در حوزه اقتصادی ایجاد کرده و موجب رقابتی شدید میان کشورها در این زمینه شده است. هدف نوشتار پیش رو بررسی تأثیرات هوش مصنوعی بر تحولات اقتصاد جهانی است. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که تکامل فناوری هوش مصنوعی چگونه بر اقتصاد بین الملل تأثیر می گذارد؟ برای این منظور، از منابع مختلف شامل اسناد کتابخانه ای و اینترنتی استفاده شده و روش تحلیلی برای تدوین پژوهش به کار رفته است. نتایج نشان می دهد که در چهار حوزه اصلی از جمله اشتغال و بیکاری، تجارت و توسعه بین المللی، الگوی توزیع قدرت اقتصادی و نهادهای رژیم های بین المللی هوش مصنوعی تأثیرات عمیقی گذاشته است که در نهایت به تحولات اساسی و تکاملی در این حوزه ها منجر شده است.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱

کلیدواژه ها:

اقتصاد بین الملل،

تجارت،

هوش مصنوعی،

نهاد،

اشتغال.

استناد: تقی پور، تیرداد؛ سلیمی، حسین (۱۴۰۵). نقش هوش مصنوعی در تغییرات اقتصاد بین الملل. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل*، ۹(۱)، ۱-۲۴.

<http://doi.org/10.22126/ipes.2026.9995.1634>

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.9995.1634>



۱. مقدمه

آیا به‌راستی هوش مصنوعی آینده جهان بشریت را دگرگون خواهد کرد؟ این سؤال پرتکرار مدتی است که در اکثر مطالعات نوین اجتماعی مد نظر است. بسیاری آینده روابط بین‌الملل را متأثر از تکامل فناوری‌های هوش مصنوعی می‌دانند؛ اما آیا این یک داستان علمی-تخیلی جدید است که محصولات شرکت‌های فناوری را تبلیغ می‌کند و یا واقعیتی که زیست‌جهان ما را تغییر خواهند داد. در این مقاله یکی از ابعاد روابط بین‌الملل یعنی حوزه اقتصاد سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد. جان مک کارتی تحقیق بر روی هوش مصنوعی را در سال ۱۹۵۵ آغاز کرد و فرض کرد که عناصر فردی یادگیری و سایر حوزه‌های هوش را می‌توان دقیقاً توسط اتوماسیون تعریف و شبیه‌سازی کرد. اصطلاح هوش مصنوعی به بررسی رفتار حل مسئله هوشمند و توسعه برنامه‌های کامپیوتری هوشمند اشاره دارد.

اساساً سه نوع هوش مصنوعی قابل طبقه‌بندی است. هوش مصنوعی محدود (ANI)^۱، هوش مصنوعی عمومی (AGI)^۲ و هوش مصنوعی برتر یا ابر هوش مصنوعی (ASI)^۳. در ANI، ماشین‌ها توانایی آن را دارند که یک کار را به‌طور مستقل و بدون دخالت انسان انجام دهند. AGI هوش مصنوعی عمومی که می‌تواند هر کار فکری را مانند مغز انسان پردازش و انجام دهد. هوش مصنوعی برتر یا ASI پیشرفته‌ترین و باهوش‌ترین ماشین طراحی شده است که هوش جمعی معادل باهوش‌ترین انسان‌ها در هر زمینه‌ای است و انتظار می‌رود که بتواند در همه مهارت‌های شخصی، به‌ویژه، خلاقیت علمی، منطق، خرد و همچنین مهارت‌های اجتماعی، عملکرد بهتری نسبت به انسان نشان دهد (Hassani et al., 2020).

در اقتصاد جهانی اخذ تصمیمات پیچیده جهت بهبود عملکرد الزامی است. اغلب اوقات، این تصمیمات تحت عدم قطعیت گرفته می‌شوند (سلیمی، ایمانی، ۱۴۰۴). برای مثال؛ مصرف‌کنندگان به‌دنبال درک این هستند که کدام محصول یا خدمات را بخرند، مدیر قصد دارد عملیات در کارخانه را به‌طور کارآمد اجرا و نگه دارد در حالی که کارکنان باید تصمیمات شغلی درستی بگیرند. تا قبل از ظهور هوش مصنوعی، به نظر می‌رسید که هوش طبیعی برای کنترل طیف وسیعی از تصمیمات مانند موارد ذکر شده بسیار مجهز است؛ اما با ظهور و تکامل فناوری هوش مصنوعی این انگاره تحلیل رفت. در حال حاضر هوش مصنوعی نقش مهمی در محیط کار و اقتصاد جهانی ایفا می‌کند و تأثیرات آن به طرق مختلف آشکار شده است تا جایی که رقابتی جهانی برای بهره‌مندی از مزایای آن وجود دارد و رهبران جهانی در صحنه رقابت قابل توجهی برای پیش‌روی در آن هستند. برای بسیاری هوش مصنوعی موتور رشد و بهره‌وری در بازار اقتصادی نوظهور^۴ است.

ساختار اقتصاد بین‌الملل یکی از حوزه‌هایی که بیشترین تأثیر را از گسترش هوش مصنوعی دارد. نقش هوش مصنوعی در دسترسی به داده‌ها، چگونگی کسب اطلاعات و تجزیه و تحلیل آن‌ها، آنالیز بازار سهام، افزایش قدرت محاسباتی، تشخیص الگوهای بهره‌وری، پیش‌بینی عملکرد شرکت‌ها، مانیتورینگ میزان تجارت، نحوه ذخیره و پردازش اطلاعات افراد و یا سازمان‌ها، مشخص کردن و طبقه‌بندی امیال و خواسته‌های مصرف‌کنندگان همچنین تشخیص بازار هدف و تبلیغات در راستای آن، مدل‌سازی آماری، تغییر الگوهای کسب‌وکار، اتوماسیون و تغییر ساختار اشتغال، تأثیرگذاری بر قوانین سازمان‌های تجاری و اخلاق اجتماعی و موضوع حریم شخصی، پررنگ شدن نقش شرکت‌های خصوصی، برنامه‌ریزی‌های استراتژیک و چگونگی تصمیم‌گیری، راهبری مذاکرات تجاری، سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد، یافتن الگوهای پول‌شویی، تقویت اجرای تحریم‌های اقتصادی، استفاده از الگوریتم‌های معاملات، پیش‌بینی و پیشگیری از ایجاد بحران‌های اقتصادی، ایمنی و امنیت معاملات، کاهش سوءبرداشت‌ها از نیت و مقاصد طرفین، پاسخگویی به تهدیدات و... منجر به تأثیرگذاری عمیق هوش مصنوعی در ساختار اقتصادی بین‌الملل شده است.

بر این مبنی پژوهش حاضر به تحلیل تأثیرات هوش مصنوعی بر ساختار اقتصاد بین‌الملل با استفاده از تئوری رشد اقتصادی درون‌زا پرداخته است. سؤال اصلی که این تحقیق بر آن استوار است، عبارت است از: تکامل فناوریانه هوش مصنوعی چه تأثیری بر ساختار اقتصاد بین‌الملل دارد؟ پاسخ مقدماتی به این پرسش این است که هوش مصنوعی به‌تدریج ساختار اقتصاد بین‌الملل را

1. Artificial narrow intelligence
2. Artificial General Intelligence
3. Artificial Super Intelligence
4. Emerging Market Economy (EME)

دگرگون کرده است. مقاله در ابتدا به معرفی تئوری رشد اقتصادی درون‌زا و مؤلفه‌های اصلی آن و سیر تکامل هوش مصنوعی خواهد پرداخت.

در ادامه به بررسی نقش تکاملی هوش مصنوعی در تغییرات اقتصادی همچون؛ میزان سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی، تعداد شرکت‌های تأسیس شده در این زمینه، تعداد مقالات دانشگاهی، میزان به‌کارگیری ماشین‌های هوشمند و همچنین میزان کاهش هزینه‌ها و افزایش بهره‌وری در نتیجه استفاده از هوش مصنوعی می‌پردازد. پس از آن با ملاک قرار دادن پنج شاخص کلیدی اقتصاد بین‌الملل یعنی: توسعه و تجارت جهانی، نهادها و ساختارهای بین‌المللی، الگوی توزیع قدرت اقتصادی، اشتغال، بازدهی و بهره‌وری تأثیر و نقش هوش مصنوعی در تغییر و تحولات آن‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. در نهایت مقاله به تحلیل نقش هوش مصنوعی در ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی و چالش‌های آن در سطح جهانی می‌پردازد.

۱-۱. ادبیات پژوهشی و نوآوری

در خصوص اقتصاد بین‌الملل و هوش مصنوعی مطالعات بسیاری صورت گرفته است که برخی از آن‌ها را می‌توان در جدول ۱ مشاهده کرد:

جدول ۱. مروری بر مطالعات پیشین در زمینه هوش مصنوعی و تغییرات اقتصادی بین‌الملل

پیشینه پژوهش		
آجای اگراوال ^۵ و همکاران (۲۰۱۹)، سیاست اقتصادی برای هوش مصنوعی، پیشرفت‌های اخیر در هوش مصنوعی، به‌عنوان یک فناوری همگانی که در صنایع مختلف تأثیر می‌گذارد، به تمرکز بر پیشرفت‌های در یادگیری ماشین انجامیده است که این پیشرفت را به‌عنوان کاهش قیمت با کیفیت تنظیم‌شده محسوب می‌کند.	چارلی بولتن ^۳ و همکاران (۲۰۱۸)، قدرت همکاری انسان و ماشین: هوش مصنوعی، اتوماسیون تجاری و اقتصاد هوشمند ^۴ ، با تحلیل داده‌های مختلف ارزیابی می‌کند که چگونه هوش مصنوعی بر رشد صنایع و بازار کار تأثیر می‌گذارد تا سال‌های آینده.	مورگان فرانک ^۱ و همکاران (۲۰۱۹)، به‌سوی درک تأثیر هوش مصنوعی بر نیروی کار ^۲ ، هوش مصنوعی و اتوماسیون می‌تواند بازارهای کار را دچار اختلال کند.
ینگینگ لو ^{۱۱} (۲۰۲۱)، مروری بر اقتصاد هوش مصنوعی ^{۱۲} ، این تحقیق نشان می‌دهد که هوش مصنوعی می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف اقتصادی داشته باشد، از جمله بر اشتغال و نابرابری درآمد بین کشورها و سطوح مهارتی	نیکلاس چن ^۹ و همکاران (۲۰۱۶)، اثرات اقتصادی جهانی مرتبط با هوش مصنوعی ^{۱۰} ، چگونه تأثیرات اقتصادی هوش مصنوعی در دهه آینده می‌تواند از ۳۵۹٫۶ به ۷۷۳٫۲ میلیارد دلار در طی ده سال آینده برسد، هوش مصنوعی می‌تواند تأثیر اقتصادی بین ۱٫۴۹ تریلیون تا ۲٫۹۵ تریلیون دلار را داشته باشد.	ادیت دوبرس ^۷ (۲۰۱۸)، هوش مصنوعی فناوری که جهان را شکل می‌دهد ^۸ ، چگونه هوش مصنوعی به‌عنوان یک فناوری پیشرفته، با مزایا و معایب ادغام آن در زندگی اجتماعی و اقتصادی، تأثیرگذار است و به چه تحولاتی در آینده می‌انجامد، از جمله انتظارات برای اتوماسیون و رباتیک در صنایع مختلف و نگرانی‌های احتمالی مرتبط با آن.
پتر داورجن ^{۱۷} (۲۰۲۰)، آیا هوش مصنوعی زنجیره‌های تأمین جهانی را سبز می‌کند؟ افشای هزینه‌های زیست‌محیطی اقتصاد سیاسی ^{۱۸} ، این مقاله بررسی می‌کند که هوش مصنوعی چگونه به بهبود بهره‌وری و کارایی زنجیره‌های تأمین جهانی کمک می‌کند.	چایناسوزان ^{۱۵} (۲۰۲۴)، پیش‌بینی آینده تأثیر متقابل هوش مصنوعی، نوآوری و رقابت و تأثیر آن بر اقتصاد جهانی ^{۱۶} ، پژوهش با استفاده از روش‌های کمی، نقش هوش مصنوعی در رقابت‌پذیری سازمانی، توسعه جامعه و دینامیک‌های اجتماعی-اقتصادی را بررسی می‌کند.	محمد معصوم اقبال ^{۱۳} (۲۰۲۱)، تأثیر هوش مصنوعی و اقتصاد دیجیتال بر انقلاب صنعتی ^{۱۴} ، تأثیر هوش مصنوعی و اقتصاد دیجیتال بر انقلاب صنعتی چهارم را بررسی می‌کند. هوش مصنوعی باعث ایجاد و از بین بردن شغل‌ها شده و اقتصاد دیجیتال به‌عنوان یک فرصت مطرح شده است.

1. Morgan R. Frank
2. Toward understanding the impact of artificial intelligence on labor
3. Charlyne Bolton
4. THE POWER OF HUMAN-MACHINE COLLABORATION: ARTIFICIAL INTELLIGENCE, BUSINESS AUTOMATION, AND THE SMART ECONOMY
5. Ajay Agrawal
6. Economic Policy for Artificial Intelligence
7. EDITH MIHAELA DOBRESCU
8. ARTIFICIAL INTELLIGENCE (AI) - THE TECHNOLOGY THAT SHAPES THE WORLD
9. Nicholas Chen
10. Global Economic Impacts Associated with Artificial Intelligence
11. Yingying Lu
12. A review on the economics of artificial intelligence
13. Mohammed Masum Iqbal
14. IMPACT OF ARTIFICIAL INTELLIGENCE AND DIGITAL ECONOMY ON INDUSTRIAL REVOLUTION
15. Chinasa Susan
16. Forecasting the Future: The Interplay of Artificial Intelligence, Innovation, and Competitiveness and its Effect on the Global Economy
17. Peter Dauvergne
18. Is artificial intelligence greening global supply chains? Exposing the political economy of environmental costs

با توجه به پیشینه پژوهش اگرچه در سال‌های اخیر پژوهش‌های متعددی در حوزه هوش مصنوعی و اقتصاد انجام شده است، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که بیشتر این مطالعات به‌طور کلی و انتزاعی به تأثیرات فناوری بر اقتصاد پرداخته‌اند و به جزئیات و تغییراتی که هوش مصنوعی می‌تواند بر اقتصاد بین‌الملل اعمال کند، توجه کافی نداشته‌اند اما پژوهش حاضر در تلاش است تا به‌طور خاص و با رویکردی عمیق‌تر، به بررسی تأثیر هوش مصنوعی بر شاخص‌های اقتصاد بین‌الملل به‌طور جامع بپردازد.

۱-۲. نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در تلفیق نظام‌مند نظریه رشد اقتصادی درون‌زا با رویکرد تحلیل تأثیرات فناورانه هوش مصنوعی بر ساختار اقتصاد بین‌الملل نهفته است. برخلاف اغلب مطالعات پیشین که صرفاً به بررسی پیامدهای فناوری بر اقتصاد ملی یا صنعتی پرداخته‌اند این تحقیق با اتکا به چارچوب نظری رومر (۱۹۹۰) تلاش می‌کند تا نقش هوش مصنوعی را به‌مثابه متغیر درون‌زای مؤثر بر فرآیند رشد، توزیع قدرت اقتصادی و پویایی نهادهای بین‌المللی تبیین کند. در این پژوهش هوش مصنوعی نه صرفاً ابزاری فناورانه بلکه عامل ساختاری مولد نوآوری، بهره‌وری و تغییر در رژیم‌های نهادی اقتصاد جهانی مورد تحلیل قرار گرفته است. این نگاه امکان ارائه مدلی تلفیقی میان پارادایم‌های اقتصاد دیجیتال و اقتصاد بین‌الملل را فراهم ساخته و زمینه درک عمیق‌تری از چگونگی بازتوزیع ارزش و قدرت در نظام اقتصادی جهانی بر اثر تحول هوش مصنوعی فراهم می‌کند.

از سوی دیگر این پژوهش با تمرکز بر پنج شاخص کلیدی اقتصاد بین‌الملل — شامل تجارت جهانی، اشتغال، بهره‌وری، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی و الگوی توزیع قدرت اقتصادی — تحلیلی چندبعدی از اثرات هوش مصنوعی ارائه می‌دهد که تاکنون در ادبیات علمی به‌صورت یکپارچه مورد بررسی قرار نگرفته است. استفاده از داده‌های تجربی درباره میزان سرمایه‌گذاری، شاخص‌های پذیرش صنعتی و روندهای پژوهشی مرتبط با هوش مصنوعی، موجب شده تا این تحقیق ضمن پیوند دادن بعد نظری با شواهد تجربی، تصویری جامع از نقش تکاملی این فناوری در اقتصاد بین‌الملل ترسیم نماید. در نتیجه پژوهش حاضر افزون بر کمک به پر کردن شکاف موجود در مطالعات میان‌رشته‌ای هوش مصنوعی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل، الگویی نوین برای تحلیل پویایی‌های فناورانه در اقتصاد جهانی پیشنهاد می‌دهد.

۲. چارچوب نظری

تئوری رشد اقتصادی درون‌زا^۱ که توسط پاول رومر^۲ در سال ۱۹۹۰ معرفی شد از مهم‌ترین مباحث در علوم اقتصادی است. این تئوری برخلاف نظریه‌های قدیمی‌تر که رشد اقتصادی را بیشتر به منابع بیرونی مانند منابع طبیعی و سرمایه‌گذاری خارجی مرتبط می‌دانند بر این تأکید دارد که رشد اقتصادی عمدتاً از درون اقتصاد ناشی می‌شود؛ به عبارت دیگر عامل اصلی رشد اقتصادی نوآوری‌ها و فناوری‌هایی است که از فعالیت‌های تحقیق و توسعه و سرمایه‌گذاری در دانش به وجود می‌آید. این نوآوری‌ها بهبود بهره‌وری و ایجاد فرصت‌های شغلی جدید را به دنبال دارند و در نهایت موجب پیشرفت اقتصادی می‌شوند. تئوری رشد اقتصادی درون‌زا از چند مؤلفه کلیدی تشکیل شده است. اولین مؤلفه نوآوری و تحقیق و توسعه، به این معناست که سرمایه‌گذاری در زمینه تحقیق و توسعه می‌تواند منجر به ظهور نوآوری‌های جدید در صنایع مختلف و در نتیجه رشد اقتصادی شود. دومین مؤلفه سرمایه انسانی، به نیروی کار ماهر و متخصص اشاره دارد که می‌تواند در فرآیندهای نوآوری و پیاده‌سازی فناوری‌های جدید نقش مؤثری ایفا کند. در نهایت بازده‌های مقیاس افزایشی به این مفهوم اشاره دارد که هرچه بیشتر در تحقیق و توسعه و نوآوری سرمایه‌گذاری شود، بازدهی آن نیز به‌صورت تصاعدی افزایش خواهد یافت که این امر به رشد اقتصادی پایدار و بلندمدت منجر می‌شود.

ارتباط این تئوری با هوش مصنوعی در این نکته است که هوش مصنوعی با توانمندی‌های خود در پردازش حجم عظیم داده‌ها و شبیه‌سازی فرآیندهای پیچیده تصمیم‌گیری می‌تواند نقش مهمی در تسریع فرآیند تحقیق و توسعه و نوآوری ایفا کند. هوش مصنوعی به افزایش بهره‌وری در صنایع مختلف کمک می‌کند و از طریق خودکارسازی فرآیندهای کاری هزینه‌ها را

1. Endogenous Growth Theory

2. Paul Michael Romer

کاهش داده و کارایی را به‌طور چشم‌گیری افزایش می‌دهد؛ به عبارت دیگر هوش مصنوعی می‌تواند به‌منزله یک عامل درونی در تولید و پیشرفت دانش و فناوری عمل کند و به این ترتیب موجب رشد اقتصادی می‌شود. همچنین توانمندی‌های هوش مصنوعی در ایجاد و پیشبرد نوآوری‌های فناورانه باعث می‌شود که این فناوری به‌طور مستقیم به تقویت فرآیندهای رشد اقتصادی درون‌زا کمک کند (Brynjolfsson & McAfee, 2014).

مؤلفه‌های تئوری رشد اقتصادی درون‌زا از جمله نوآوری، سرمایه انسانی و بازده‌های مقیاس افزایشی، تأثیرات قابل توجهی بر توسعه و به‌کارگیری هوش مصنوعی دارند. به‌طور خاص نوآوری و تحقیق و توسعه به این معناست که هوش مصنوعی افزون بر افزایش بهره‌وری در صنایع مختلف، می‌تواند به‌مثابه محرک اصلی در فرآیندهای تحقیقاتی و توسعه‌ای در سطح جهانی عمل کند. این فناوری با پردازش داده‌های عظیم و تحلیل پیچیده‌ترین الگوها، نوآوری‌ها را سریع‌تر از همیشه ایجاد می‌کند. همچنین سرمایه انسانی نیز نقش مهمی در توسعه هوش مصنوعی ایفا می‌کند. نیروی انسانی متخصص که دارای مهارت‌های پیشرفته در زمینه هوش مصنوعی و داده‌کاوی است، می‌تواند در طراحی، پیاده‌سازی و مدیریت این فناوری‌ها نقش مهمی داشته باشد. با توجه به اینکه هوش مصنوعی نیازمند نیروی کار متخصص است، سرمایه‌گذاری در آموزش و ارتقاء مهارت‌های نیروی کار در زمینه‌های مرتبط با هوش مصنوعی می‌تواند به تسریع فرآیند نوآوری و پذیرش این فناوری کمک کند (Romer, 1990).

درنهایت با توجه به مباحث مطرح‌شده در تئوری رشد اقتصادی درون‌زا و تأثیرات قابل توجه هوش مصنوعی بر این فرآیند، هدف ما در این پژوهش این است که با استفاده از این نظریه، تأثیرات هوش مصنوعی بر ساختار و تحولات اقتصاد بین‌الملل را بسنجیم. به‌طور خاص قصد داریم بررسی کنیم که چگونه استفاده و گسترش هوش مصنوعی در سطوح مختلف اقتصادی می‌تواند موجب تغییر در بهره‌وری، نوآوری، توزیع قدرت اقتصادی و ساختار نهادهای بین‌المللی شود. این تحلیل می‌تواند به درک بهتر نحوه تأثیرگذاری هوش مصنوعی بر تجارت جهانی، اشتغال، رشد اقتصادی و تعاملات اقتصادی بین کشورها کمک کند و درنهایت به شفاف‌سازی نقش این فناوری در توسعه اقتصاد جهانی بپردازد.

۳. نقش تکاملی هوش مصنوعی در تغییرات اقتصادی

برخلاف هوش طبیعی که توسط انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های زیستی-اجتماعی خود به کار گرفته می‌شود. هوش مصنوعی به‌عنوان هوش ماشینی یا هوش ماشین‌ها تعریف می‌شود، اصطلاح هوش مصنوعی اغلب برای توصیف ماشین‌هایی استفاده می‌شود که عملکردهای شناختی انسان مانند یادگیری، درک، استدلال یا حل مسئله را تقلید می‌کنند (Russell & Norvig, 2016). از نگاه متخصصان هوش مصنوعی دارای دو بعد اصلی است که در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۲. برخی تعاریف از هوش مصنوعی^۱

سیستم‌هایی که منطقی فکر می‌کنند	سیستم‌هایی که مانند یک انسان فکر می‌کنند
بررسی قوای ذهنی با استفاده از مدل‌های محاسباتی (Chamiak & McDermott, 1985)	تلاش جدید هیجان‌انگیز برای وادار کردن کامپیوترها به فکر کردن ... ماشین‌هایی با ذهن (Haugeland, 1989).
مطالعه محاسباتی که ادراک، استدلال و عمل را ممکن می‌سازد (Winston, 1992).	اتوماسیون و فعالیت‌هایی که ما با تفکر انسان مرتبط می‌کنیم، فعالیت‌هایی مانند تصمیم‌گیری، حل مسئله، یادگیری... (S)
سیستمی که عقلانی عمل می‌کند.	سیستمی که مانند انسان عمل می‌کند
هوش محاسباتی مطالعه و طراحی عوامل هوشمند است (Poole at al. 1998).	هنر ایجاد ماشین‌هایی که عملکردهایی را انجام می‌دهند که وقتی توسط مردم انجام می‌شوند به هوش نیاز دارند (Kurzweil, 1990).
هوش مصنوعی... به رفتار هوشمندانه در مصنوعات مربوط می‌شود (Nilsson, 1998).	مطالعه چگونگی وادار کردن رایانه‌ها به انجام کارهایی که در حال حاضر مردم در آن‌ها بهتر هستند (Ritch & Knight, 1991).

افزون بر تعاریف یادشده، در سال‌های اخیر گروه کارشناسی سطح بالا در زمینه هوش مصنوعی^۲ تعریفی از هوش مصنوعی

1. European Commission, 2020

2. High-Level Expert Group on Artificial Intelligence

ارائه کرد که توسط ناظران^۱ هوش مصنوعی نیز پذیرفته شده است: سیستم‌های هوش مصنوعی سیستم‌های نرم‌افزاری (و احتمالاً سخت‌افزاری) طراحی شده توسط انسان‌ها هستند که با توجه به هدف پیچیده در بعد فیزیکی یا دیجیتالی با درک محیط خود از طریق اکتساب داده‌ها و تفسیر استدلال داده‌های ساختاریافته یا بدون ساختار جمع‌آوری شده بر روی دانش یا پردازش، عمل می‌کنند. اطلاعات به‌دست‌آمده از این داده‌ها در تصمیم‌گیری برای بهترین اقدام و برای دستیابی به هدف استفاده می‌شود (Samoili et al., 2020).

با این تعاریف و همچنین بهره‌گیری از گزارش کمیسیون اروپا از هوش مصنوعی می‌توان روند تکاملی هوش مصنوعی را در سه دوره طبقه‌بندی کرد؛ که در جدول زیر قابل مشاهده است.

جدول ۳. دوره‌های تکامل هوش مصنوعی^۲

دوره اول (۱۹۵۰-۱۹۷۰)	دوره دوم (۱۹۷۰-۱۹۹۰)	دوره سوم (۱۹۹۰-۲۰۲۰)
دولت	دولت	صنعت
دانشگاه	دانشگاه	صنعت/دانشگاه
بله	بله	بله
بنیان هوش مصنوعی	سمبلیک و نمادین	یادگیری ماشینی و یادگیری عمیق
۶۸,۰۰۰	۲۷,۴۰۰,۰۰۰	۳۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
خیر	خیر	بله
خیر	خیر	بله
هوش مصنوعی عمومی	هوش مصنوعی	هوش مصنوعی

دو دوره اول هوش مصنوعی الگوی مشابهی دارند، زیرا با پیشرفت علمی، تغییر پارادایم تحقیقاتی، پیش‌بینی‌های جسورانه، توجه گسترده رسانه‌ها، سرمایه‌گذاری‌های هنگفت، ناامیدی‌ها، وعده‌های محقق نشده و شروع زمستان هوش مصنوعی آغاز می‌شوند. شباهت‌ها و تفاوت‌های بین سه دوره اصلی هوش مصنوعی در جدول بالا نشان داده شده است. سرمایه‌گذاری‌های دولتی در دو دوره اول غالب بودند، در حالی که صنعت امروزه به میزان زیادی در توسعه هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری می‌کند. دانشگاه در دو دوره اول رهبری تحقیقات پایه را بر عهده داشت، در حالی که امروزه برخی از شرکت‌های فناوری نیز تحقیقات پایه هوش مصنوعی را رهبری می‌کنند. اولین تغییر پارادایم پایه و اساس بسیاری از روش‌ها و الگوریتم‌های هوش مصنوعی را ایجاد کرد. دومین تغییر پارادایم مربوط به الگوریتم‌های نمادین و سیستم‌های خبره بود که به سیستم‌های مبتنی بر دانش نیز معروف هستند. افزایش در دسترس بودن داده‌های دیجیتال و قدرت محاسباتی، آخرین پارادایم را به یادگیری ماشینی و یادگیری عمیق تغییر داد.

جدول ۴. مهم‌ترین وقایع در روند تکامل هوش مصنوعی برگرفته از گزارش کمیسیون اروپا^۳

۱۹۵۲	۱۹۵۵	۱۹۵۷	۱۹۶۱	۱۹۶۵
چیکرز ^۴ اولین برنامه‌ای بود که نشان داد رایانه‌ها می‌توانند یاد بگیرند و فقط کارهایی را که برای انجام آن برنامه‌ریزی شده‌اند انجام ندهند (Samuel, 1960).	مفاهیم مهمی مانند اکتشاف، پردازش فهرست و استدلال به‌عنوان هوش مصنوعی جستجوگر معرفی شد (Newell, 1962).	روزنبلات ^۵ با الهام از مغز انسان، پرسپترون را کشف کرد (Rosenblatt, 1961).	منس ^۶ (MENACE) یکی از اولین برنامه‌هایی بود که قادر به یادگیری بازی تیک‌تاک تو به شکل عالی بود (Michie 1963).	ELIZA یک سیستم پردازش زبان طبیعی بود که کار پزشک را تقلید می‌کرد (Weizenbaum, 1966).
۱۹۶۹	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۰-۱۹۶۸	۱۹۷۲
Shakey the Robot اولین ربات متحرک همه‌منظوره بود که قادر به استدلال اعمال خود بود (Bertram, 1972).	کتاب «پرسپترون‌ها» محدودیت‌های ناشناخته ساختار پرسپترون دولایه را برجسته کرد (Minsky & Seymour, 1969).	MYCIN یک سیستم خبره متخصص در تشخیص بیماری‌های خونی و تجویز دارو بود (Shortliffe et al., 1975).	SHRDLU یک برنامه کامپیوتری به زبان طبیعی بود که به کاربر اجازه می‌داد با کامپیوتر مکالمه کن (Winograd, 1971).	Prolog یک زبان برنامه‌نویسی نمادین است که توسط آلن کولمراتر به همراه فیلیپ روسل توسعه و پیاده‌سازی شد.

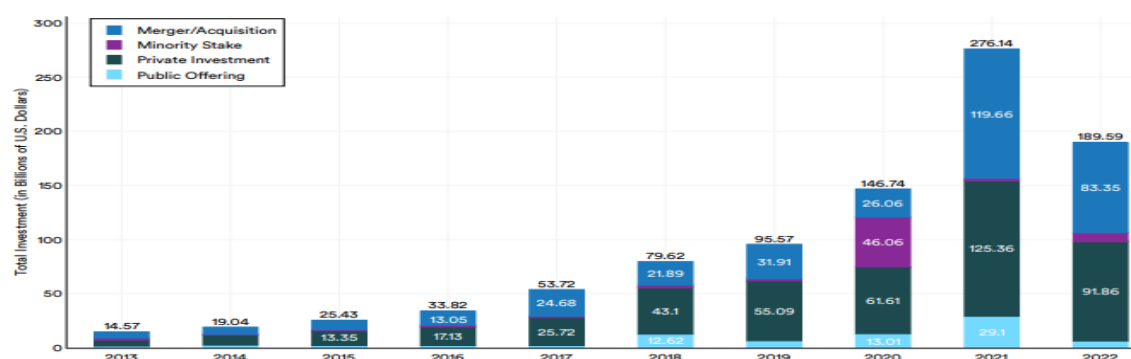
1. AI Watch
2. <https://b2n.ir/d06181>
3. Historical Evolution of Artificial Intelligence, European Commission
4. Checkers
5. Rosenblatt
6. Machine Educable Noughts And Crosses Engine

ادامه جدول ۴.

۱۹۸۹	۱۹۸۹	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۷۹
«یادگیری از پاداش‌های تأخیری» مفهوم Q-learning را معرفی کرد که عملی بودن و امکان‌سنجی یادگیری تقویتی را بسیار بهبود می‌بخشد (Watkins, 1989).	خواندن ارقام دستنویس با استفاده از شبکه‌های عصبی کانولوشنال ^۱ .	ID3 الگوریتمی است که درخت تصمیم‌گیری را از یک مجموعه داده تولید می‌کند (Quinlan, 1986).	شبکه هاپفیلد شکلی از شبکه عصبی بود که اطلاعات را به روشی جدید یاد می‌گرفت و پردازش می‌کرد.	ریات گاری استنفورد توانست به‌تتهایی از یک اتاق موانع عبور کند (Moravec 1983).
۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۵	۱۹۹۵	۱۹۹۳
معماری حافظه کوتاه‌مدت ^۵ (LSTM) با حذف مشکل وابستگی طولانی‌مدت، کارایی و عملی بودن RNN را بهبود بخشید (Hochreiter & Schmidhuber 1997).	آی‌بی‌ام، دیپ بلو ^۴ در بازی شطرنج مقابل گری کاسپاروف بهترین بازیکن جهان پیروز شد.	بدون دست در سراسر آمریکا ^۳ یک خودروی نیمه‌خودران ۴۵۰۱ کیلومتر ساحل به ساحل در سراسر ایالات متحده را با فرمان کنترل‌شده توسط رایانه طی کرد.	ماشین‌های بردار پشتیبان ^۲ برای دسته‌بندی متن، تشخیص کاراکترهای دست‌نویس و طبقه‌بندی تصویر استفاده شدند (Cortes & Vapnik, 1995).	Schmidhuber کامپیوتر آلمانی در سال ۱۹۹۳ یک کار «یادگیری بسیار عمیق» را حل کرد که به بیش از ۱۰۰۰ لایه در شبکه عصبی مکرر نیاز داشت (Schmidhuber, 1993).
۲۰۱۱	۲۰۰۹	۲۰۰۵	۲۰۰۲	۱۹۹۸
IBM Watson در یک بازی Jeopardy مقابل کن جنینگز و برد را تر پیروز شد (Ferrucci, 2012).	مجموعه داده ImageNet با ۳٫۲ میلیون تصویر برچسب‌گذاری شده در دسترس همه راه‌اندازی شد (Deng et al., 2009).	ریات استنفورد برنده چالش بزرگ دارپا ^۶ شد (Thrun et al., 2006).	TD-Gammon به‌عنوان بهترین بازیکن در بازی تخته‌نرد دست یافت (Tesauro, 2002).	یادگیری مبتنی بر گرادیان با ترکیب الگوریتم شبیه نزولی تصادفی و الگوریتم انتشار بهبود یافت (LeCun et al., 1998).
۲۰۱۶	۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۲	۲۰۱۲
AlphaGo بازیکن شماره یک جهانی Go لی سدل را شکست داد.	DeepRL بر طیف متنوعی از بازی‌های Atari 2600 تا سطح مافوق بشری تسلط دارد (Mnih et al., 2015).	شبکه‌های متخاصم مولد (GANs) معماری‌های شبکه عصبی عمیقی هستند (Goodfellow et al., 2014).	آزمایش گربه آموخت که شناسایی و تشخیص گربه‌ها را از میان ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ تصویر بدون برچسب که به‌طور تصادفی از YouTube گرفته شده است، انجام دهد (Le, 2013).	AlexNet برنده مسابقه ImageNet شد (Krizhevsky et al., 2012).
۲۰۱۹	۲۰۱۹	۲۰۱۹	۲۰۱۸	۲۰۱۷
GPT-25 یک مدل زبان بدون نظارت در مقیاس بزرگ است که پاراگراف‌های متنی منسجمی را تولید می‌کند.	OpenAI به Dactyl. یک دست رباتی شبیه انسان، آموزش داده است تا اشیاء فیزیکی را با مهارتی بی‌سابقه دست‌کاری کند.	AlphaStar یک بازیکن حرفه‌ای برتر را در StarCraft II شکست داد (Vinyals et al., 2019).	OpenAI Five یک تیم انسانی آماتور را در Dota 2 شکست داد و از هوش انسانی در یک بازی ویدئویی پیچیده فراتر رفت (Pachocki et al., 2018).	ترانسفورمر یک معماری جدید DL است که مبتنی بر مکانیزم توجه به خود است (Vaswani et al., 2017). لیبرائوس ^۷ در نوع دو نفره پوکر به نام هدز آپ بدون محدودیت نگزاس هولدم (HUNL) با قاطعیت چهار نفر از افراد حرفه‌ای پیش‌رو را شکست داد.

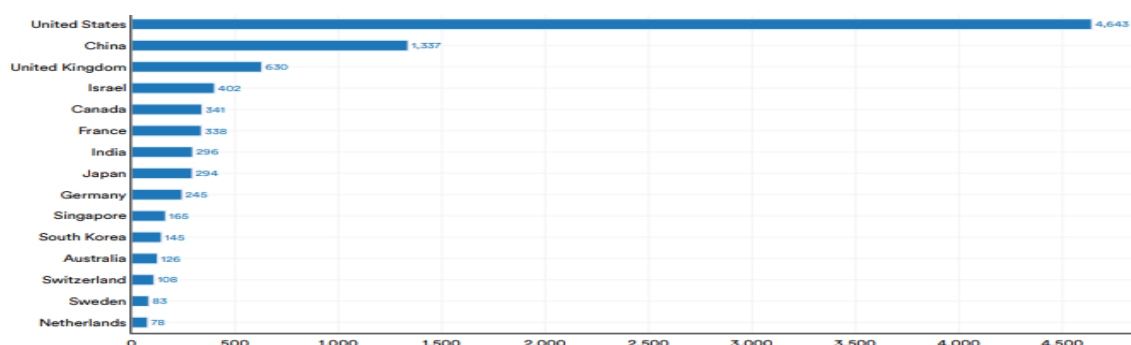
1. convolutional
2. Support vector machines
3. <https://b2n.ir/w98301>
4. IBM Deep Blue
5. Long short-term memory
6. DARPA
7. Libratus

آمارها شواهد زیادی ارائه می‌کنند که نشان می‌دهد استقرار و استفاده از هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های پیشرفته در دهه گذشته افزایش یافته و تأثیر چشم‌گیری بر اقتصاد جهانی داشته است. شاخص‌های متعددی برای ردیابی فعالیت و پیشرفت در هوش مصنوعی طراحی شده است؛ که در ادامه سعی می‌شود آمار مرتبط با چند شاخص شامل؛ میزان سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی، تعداد شرکت‌های تأسیس شده در زمینه هوش مصنوعی، تعداد مقالات دانشگاهی مرتبط با هوش مصنوعی، میزان به‌کارگیری ربات‌ها در صنایع و میزان کاهش هزینه و افزایش بهره‌وری در نتیجه استفاده از هوش مصنوعی ارائه شود. آمار جمع‌آوری و منتشرشده در رابطه با شاخص‌های هوش مصنوعی تصویری مفید از مسیر تکامل و پیشرفت هوش مصنوعی ارائه می‌دهد.



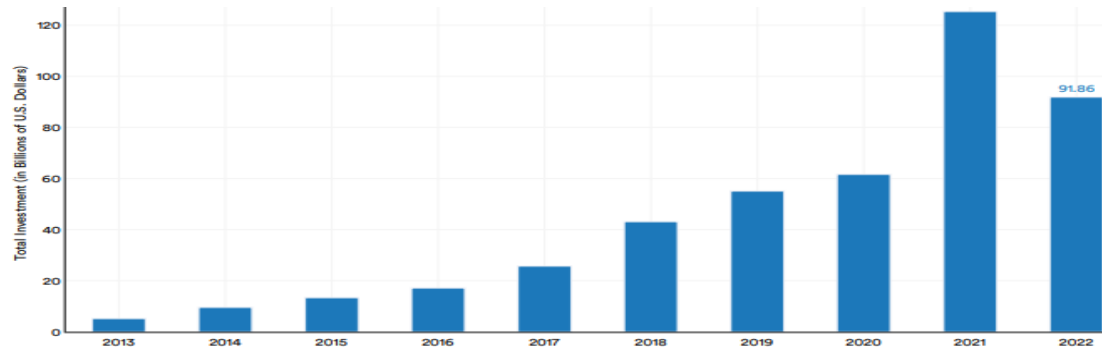
نمودار ۱. میزان سرمایه‌گذاری جهانی در هوش مصنوعی ۲۰۱۳-۲۰۲۲

با توجه به گسترش نقش هوش مصنوعی در صنعت، اقتصاد و مسائل امنیتی چنانچه در نمودار بالا قابل ملاحظه است از سال ۲۰۱۳ به بعد حجم سرمایه‌گذاری در حوزه هوش مصنوعی افزایش چشم‌گیری یافته است تا جایی که این امر تبدیل به رقابتی برای قدرت‌های بزرگ شده. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا و چین بیشترین حجم سرمایه‌گذاری را در حوزه هوش مصنوعی انجام داده‌اند.



نمودار ۲. تعداد شرکت‌های هوش مصنوعی تأسیس شده از ۲۰۱۳-۲۰۲۲

ایالات متحده آمریکا در عرصه سرمایه‌گذاری در زمینه هوش مصنوعی رتبه نخست را دارد هرچند چین نیز با ترفندها و راهکارهایی به دنبال افزایش و توسعه نفوذ خویش در حوزه هوش مصنوعی است سایر کشورها نیز اقداماتی را در این خصوص انجام داده‌اند اما در وضعیت بین‌المللی جدید چند سال اخیر که رقابت آمریکا و چین جدیت بیشتری یافته است (گل‌افشان و عباسی اشلقی، ۱۴۰۴) اقدامات این دو کشور با حساسیت بیشتری صورت می‌گیرد. نمودار بالا میزان سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در کشورهای مختلف به ترتیب حجم سرمایه نمایش داده است.

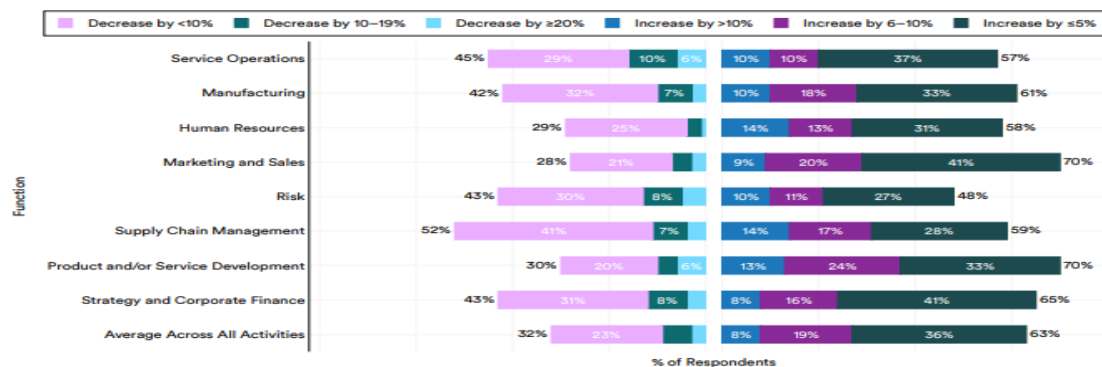
نمودار ۳. میزان سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در هوش مصنوعی^۱

در دوره‌های اول و دوم تکامل هوش مصنوعی این دولت‌ها بودند که سرمایه‌گذاری و پیشرفت در هوش مصنوعی برایشان حائز اهمیت بود اما در حال حاضر شاهد حضور بخش خصوصی در زمینه سرمایه‌گذاری هستیم. شرکت‌های خصوصی بزرگ همانند اکسنچر، گلوبانت، آی.بی.ام، ال.تی.آی، مایندتری، ای موبدو تکنولوژی، امفسس و کاپجمنی^۲ و شرکت‌های چینی هم‌اکنون پیش‌تازان عرصه هوش مصنوعی در تخصیص منابع و پژوهش کاربردی هستند.

جدول ۵. میزان پذیرش هوش مصنوعی در بخش صنعتی و کاربرد آن^۳

Industry	% of Respondents (Function)							
	Human Resources	Manufacturing	Marketing and Sales	Product and Service Development	Risk	Service Operations	Strategy and Corporate Finance	Supply Chain Management
All Industries	11%	8%	5%	10%	19%	19%	21%	9%
Business, Legal, and Professional Services	11%	10%	9%	8%	16%	20%	19%	12%
Consumer Goods/Retail	14%	4%	3%	4%	15%	31%	29%	11%
Financial Services	1%	8%	7%	31%	17%	24%	23%	2%
Healthcare Systems and Pharma and Med. Products	15%	7%	2%	4%	22%	12%	8%	8%
High Tech/Telecom	6%	6%	4%	7%	38%	21%	25%	8%

کمک به بهبود و افزایش کارایی و بهره‌وری با به‌کارگیری هوش مصنوعی مهم‌ترین عامل پذیرش هوش مصنوعی در صنعت است. استفاده از هوش مصنوعی نیازمند صرف سرمایه‌گذاری هنگفتی است سرمایه‌گذار در صورتی حاضر به سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی خواهد بود که استفاده از آن باعث افزایش سود شود. عامل مهم دیگر برای پذیرش هوش مصنوعی در صنعت صرفه‌جویی در هزینه‌ها با به‌کارگیری هوش مصنوعی است. این عامل نیز باعث افزایش سودآوری می‌شود و نقش اساسی در پذیرش هوش مصنوعی توسط بخش صنعتی دارد. جدول بالا درصد پذیرش و استفاده از هوش مصنوعی در صنایع مختلف را نشان می‌دهد.

نمودار ۴. کاهش هزینه و افزایش عملکرد ناشی از به‌کارگیری هوش مصنوعی در صنعت^۴

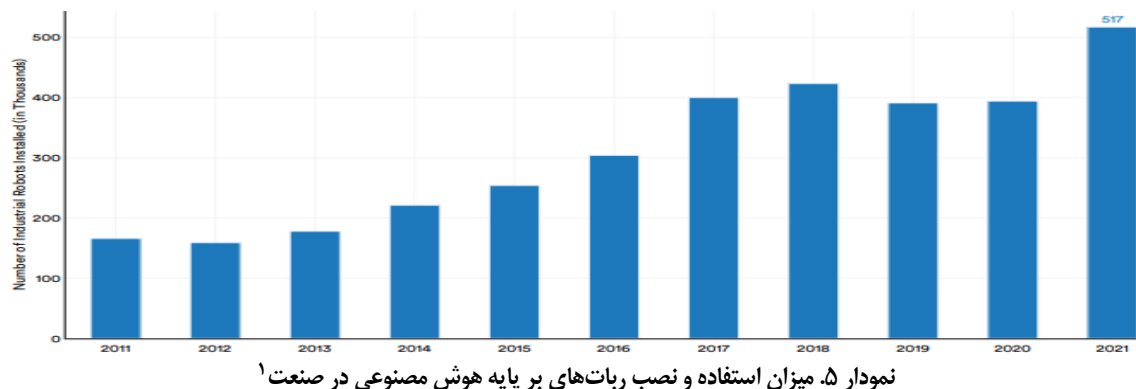
1. NetBase Quid, 2022; Chart: 2023 AI Index Report

2. Accenture, Globant, IBM, LTIMindtree, iMobDev Technologies, Mphasis, Capgemini

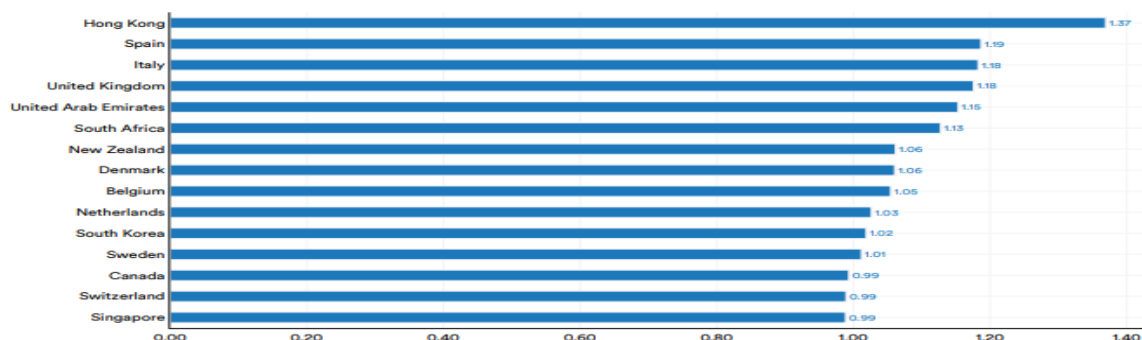
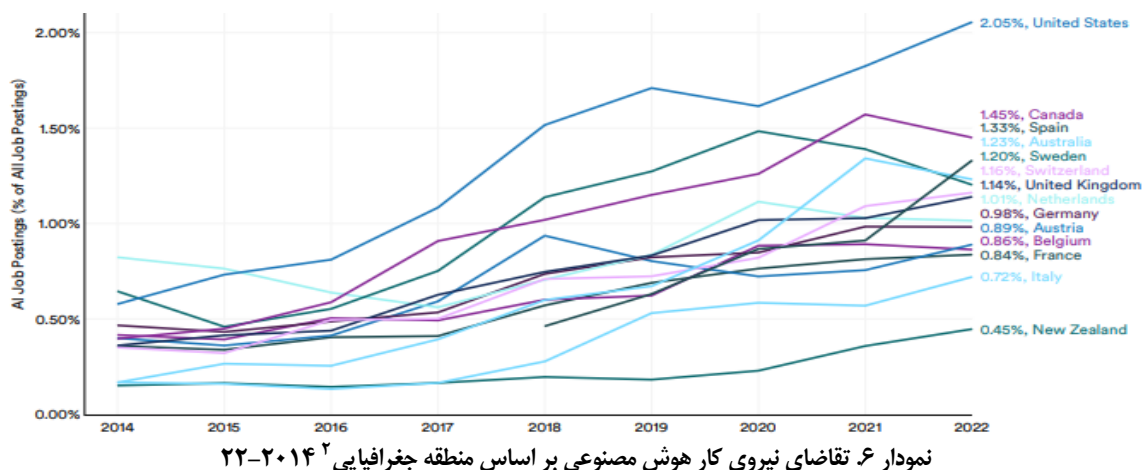
3. McKinsey & Company Survey, 2022; Chart: 2023 AI Index Report

4. McKinsey & Company Survey, 2022; Chart: 2023 AI Index Report

همان‌طور که در بالا بیان شد کاهش هزینه و افزایش عملکرد عوامل اصلی به‌کارگیری هوش مصنوعی در صنعت هستند در نمودار بالا میزان کاهش هزینه و افزایش عملکرد ناشی از به‌کارگیری هوش مصنوعی در حوزه‌های مختلف ارائه شده است.



امروزه از ربات‌ها به‌عنوان یک دستیار هوشمند در بخش‌های مختلف صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و... استفاده می‌شود. نمودار بالا حاکی از آن است که؛ با گذر زمان و تخصصی‌تر شدن ربات‌ها به‌کارگیری آن‌ها افزایش یافته است.

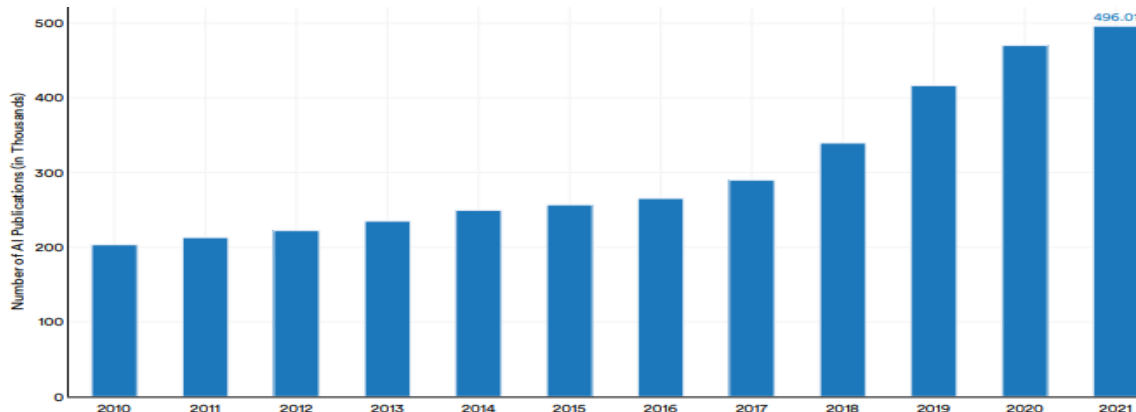


با به‌کارگیری هوش مصنوعی در بخش صنعتی، تولیدی، اجرایی و سایر بخش‌ها نیاز به نیروی کار متخصص در این زمینه افزایش پیدا می‌کند چنانچه در نمودارهای بالا پیداست در سال‌های اخیر فرصت‌های شغلی تخصصی بر اساس مهارت هوش مصنوعی افزایش یافته است.

1. International Federation of Robotics (IFR), 2022; Chart: 2023 AI Index Report

2. Lightcast, 2022; Chart: 2023 AI Index Report

3. LinkedIn, 2022; Chart: 2023 AI Index Report



نمودار ۸. تعداد انتشارات علمی هوش مصنوعی در جهان، ۲۰۱۰-۲۰۲۱

هرچند در ابتدا شروع تحقیقات و پژوهش‌ها از محیط آکادمیک شروع شد و کم‌کم به صنعت راه یافت اما فضای علمی همچنان در پیشبرد این دانش و مصنوعات آن با جدیت در حال فعالیت است. به‌ویژه در سال‌های اخیر که مبحث هوش مصنوعی و تأثیرات ناشی از آن محدوده وسیعی از علوم را درگیر و کنجکاو در برای بررسی آثار آن کرده است. با نگاهی به آمار و میزان استفاده هوش مصنوعی در صنایع و تغییرات ناشی از آن می‌توان دریافت که در ابتدا به‌کارگیری هوش مصنوعی در یک دهه اخیر با شیب تند افزایش یافته است و مضاف بر آن پنج حوزه بهره‌وری و بازدهی، استخدام و اشتغال، تجارت و توسعه بین‌المللی، تغییر الگوی توزیع قدرت اقتصادی و تغییر و تأسیس نهادها و رژیم‌های بین‌المللی از مهم‌ترین حوزه‌های متأثر اقتصاد بین‌الملل از هوش مصنوعی هستند که در ادامه به بررسی ابعاد و آثار هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

۴. تأثیرات هوش مصنوعی بر عناصر کلیدی اقتصاد بین‌الملل

با بررسی روند استفاده از هوش مصنوعی در صنایع مختلف و تغییرات ناشی از آن، مشاهده می‌شود که پذیرش این فناوری با سرعت چشم‌گیری در حال گسترش است. افزون بر این، پنج حوزه اصلی که بیشترین تأثیر را از این فناوری در اقتصاد بین‌الملل پذیرفته‌اند، شامل اشتغال و بازار کار، تجارت و توسعه جهانی، توزیع قدرت اقتصادی، بازدهی و بهره‌وری و تحولات در نهادها و ساختارهای بین‌المللی هستند. در بخش‌های بعدی به تحلیل و بررسی هر یک از این حوزه‌ها و تأثیرات آن‌ها بر اقتصاد جهانی خواهیم پرداخت.

۴-۱. تأثیر هوش مصنوعی بر توسعه و تجارت بین‌المللی

در حالی که فناوری هوش مصنوعی هنوز در حال تکامل و با محدودیت‌هایی مواجه است، این پتانسیل را دارد که تجارت بین‌المللی را به طرق مختلف افزایش و توسعه دهد. با این حال شواهد تجربی در مورد ارتباط بین هوش مصنوعی و بهره‌وری به‌تازگی در حال ظهور است. در حالی که استفاده گسترده از فناوری‌های هوش مصنوعی در شرکت‌ها و بخش‌های خاص به‌ویژه بخش‌های مبتنی بر داده مانند بخش مالی، بیمه و پلتفرم‌های آنلاین مصرف‌کننده وجود دارد؛ اما در مجموع، مزایای فناوری متحول‌کننده‌ای مانند هوش مصنوعی در آمار بهره‌وری ناپیدا باقی مانده است. از این پدیده به‌عنوان «پارادوکس بهره‌وری مدرن»^۲ یاد می‌شود (Brynjolfsson & Others, 2017:19)؛ بنابراین انتظار می‌رود زمانی که قابلیت‌های هوش مصنوعی به طور گسترده‌تر منتشر شد و نوآوری‌های مکمل توسعه یافت، اثرات مثبت تجاری آن ظاهر شوند.

مسیر دیگری که هوش مصنوعی به افزایش تجارت کمک می‌کند، به پتانسیل هوش مصنوعی برای فعال کردن کارایی زنجیره تأمین بیشتر مربوط می‌شود (Meltzer, 2018)؛ که شامل تولید هوشمند، ساده‌تر و خودکار، پیش‌بینی‌های دقیق در مورد تقاضای مصرف‌کننده، تصمیم‌گیری بهتر در مورد محل تولید و همچنین کمک به اهداف سیاستی مانند کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در زنجیره تأمین با بهینه‌سازی عملیات لجستیک است (Tsoulakis, 2021)؛ بنابراین، پذیرش و به‌کارگیری

1. Center for Security and Emerging Technology, 2022; Chart: 2023 AI Index Report

2. modern productivity paradox

هوش مصنوعی می‌تواند شرکت‌ها را قادر سازد تا هزینه‌های تولید را کاهش دهند و در پاسخگویی به تغییرات در تقاضای مصرف‌کننده چابک‌تر عمل نمایند. هوش مصنوعی همچنین وعده کاهش هزینه‌های تجاری را می‌دهد. این وعده از طریق کارایی لجستیکی بیشتر و همچنین از طریق ارتباط بهتر عرضه و تقاضا و کاهش موانع زبانی محقق می‌شود. استفاده از هوش مصنوعی در گمرکات و سایر آژانس‌های مرزی برای تسهیل تجارت نیز به کاهش بیشتر هزینه‌های تجاری کمک می‌کند (WCO, 2019: 22).

فناوری‌های هوش مصنوعی می‌توانند دامنه کاربرد گسترده‌ای در توسعه و تجارت بین‌الملل داشته باشند، از این‌رو استفاده و محدودیت‌های آن‌ها را می‌توان از طریق مطالعات موردی هدفمند نشان داد. در ادامه به سه مثال گویا از کاربرد فناوری‌های هوش مصنوعی در سه زمینه کاربردی بر تجارت اثر می‌گذارند. اولین مورد ترجمه ماشینی مبتنی بر هوش مصنوعی و استفاده از آن برای تسهیل معاملات تجاری است. دومی مربوط به فناوری‌های هوش مصنوعی مورد استفاده در زنجیره‌های تأمین است و سومی بر کاربرد هوش مصنوعی در بخش مالی تمرکز دارد (Kenny, 2022).

۴-۲. تأثیر هوش مصنوعی بر رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی

به‌طور کلی، نهادها را می‌توان به‌عنوان «مجموعه‌ای از قوانین رسمی و غیررسمی از جمله مکانیسم‌های اجرایی آن‌ها» تعریف کرد (Furubotn & Richter, 2005). نهادگرایان یک نهاد را به‌عنوان متغیر مهمی که زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بین‌المللی را توضیح می‌دهد، یا به‌عنوان یک پیامد زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که خود نیازمند توضیح است، درک می‌کنند. الگوهای اقتصادی را می‌توان به‌عنوان متغیرهایی درک کرد که به توضیح جهانی با هوش مصنوعی کمک می‌کند و در عین حال نیازمند کاوش و توضیح بیشتر در شرایط کنونی است (Lowndes & Roberts, 2013).

نهادگرایان معتقدند نهادها از این جهت اهمیت دارند که بر عقاید و اعمال انسان اثر می‌گذارند و در نتیجه بر نتایج اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تأثیر می‌گذارند. برخی از موضوعات نهادی کلی که در گذشته توسط اقتصاددانان ترسیم شده‌اند، در دنیایی با هوش مصنوعی کارایی بالایی ندارند زیرا هوش مصنوعی پیچ و تاب خاصی به این موضوعات خواهد داد؛ بنابراین نیاز به الگوهای جدید اقتصادی ضرورت می‌یابد که بر اصول ذیل مبتنی باشند: الف: ادراک نسبت به گذر از اقتصاد انسانی به اقتصاد ماشینی ب: تقسیم کار خرد ج: روابط مثلی نمایندگی و عدم تقارن اطلاعات سطوح^۱ د: عوامل جدید تولید هوش مصنوعی شبکه‌های هوش مصنوعی (Wagner, 2020).

موارد پیش گفته در هنگام تلاش برای مقابله با عدم تقارن اطلاعات ناشی از هوش مصنوعی مهم خواهد بود. در گذشته، اقتصاددانان چنین عدم تقارن‌هایی را در روابط اصلی و عاملی که در همه‌جا در اقتصاد مشترک بود، مرتبط می‌دانستند. با ظهور هوش مصنوعی، یک تغییر الگو در روابط، هم در حوزه بازار خصوصی و هم در حوزه دولتی به وجود آمد؛ بنابراین برای تجزیه و تحلیل پدیده‌های نوظهور، شناسایی و توسعه رژیم‌های نهادی مناسب مورد نیاز است. نیاز به پیشرفت تئوری‌های نهادی با این واقعیت تقویت می‌شود که یک اقتصاد با هوش مصنوعی از داده‌ها و نیروی کار ماشینی مبتنی بر هوش مصنوعی به‌عنوان عوامل جدید تولید استفاده می‌کند. ویژگی‌های این عوامل نه تنها الگوی تقسیم کار و تخصص را تقویت می‌کند بلکه منبع اثرات خارجی منفی بالقوه و نیز مبنای الگوی افزایش بازده شبکه هستند.

با تغییر الگوها باید نهادها و رژیم‌های جدیدی برای درک اینکه چگونه تصمیم‌گیری انسانی و الگوریتم هوش مصنوعی را می‌توان به طور مؤثر ترکیب کرد، ایجاد شود تا از مزایای هر رویکرد استفاده شود و تصمیم‌گیری بهتری را امکان‌پذیر سازد. قابلیت‌های روزافزون سیستم‌های هوش مصنوعی و کاربردهای متنوع آن‌ها در سراسر جامعه، باعث ایجاد طیف وسیعی از نگرانی‌های حاکمیتی شده است. برای اطمینان از استفاده ایمن و قابل اعتماد و رفتار متناسب این سیستم‌ها مطابق با حقوق اساسی و انسانی و اصول اخلاقی به سیاست‌های جدیدی نیاز است. اخیراً، دولت‌ها در سراسر جهان شروع به نزدیک شدن به حکمرانی هوش مصنوعی از طریق اهرم‌های متعدد کرده‌اند. مثال بارز این امر، مقررات افقی اتحادیه اروپا است که در آوریل

۲۰۲۱ منتشر شد که یک چارچوب نظارتی برای سیستم‌های هوش مصنوعی پرخطری که وارد بازار می‌شوند ارائه می‌کند (European Commission, Artificial Intelligence Act, 2021).

به‌طور کلی دو نوع نهاد وجود دارد که می‌توان آن‌ها را مورد بررسی قرار داد: آن‌هایی که وجود دارند و ممکن است سازگار شوند یا به‌طور ارگانیک در طول زمان تکامل یابند یا تغییر کاربری دهند و آن‌هایی که هنوز وجود ندارند اما درنهایت به وجود خواهند آمد تا خلأیی را که اقدامات هوش مصنوعی جدید ایجاد کرده است پر کنند. برای تأسیس نهادهای جدید اخیراً از فراخوان‌های آکادمیک برای ایجاد کمیته هماهنگ‌کننده حاکمیت بین‌المللی هوش مصنوعی و همچنین ایجاد یک آژانس نظارتی بین‌المللی برای هوش مصنوعی و نیز یک کمیته هماهنگ‌کننده برای حکمرانی هوش مصنوعی استفاده شده است (Stix, 2022). این فراخوان‌ها با تکیه بر دانش و بینش موجود، آن دسته از افرادی را مخاطب قرار می‌دهد که علاقه‌مند به مشارکت و راه‌اندازی مؤسسات جدید و انجام تحقیقات بیشتر در مورد ایجاد نهادهای عمل‌گرایانه برای حکمرانی هوش مصنوعی هستند.

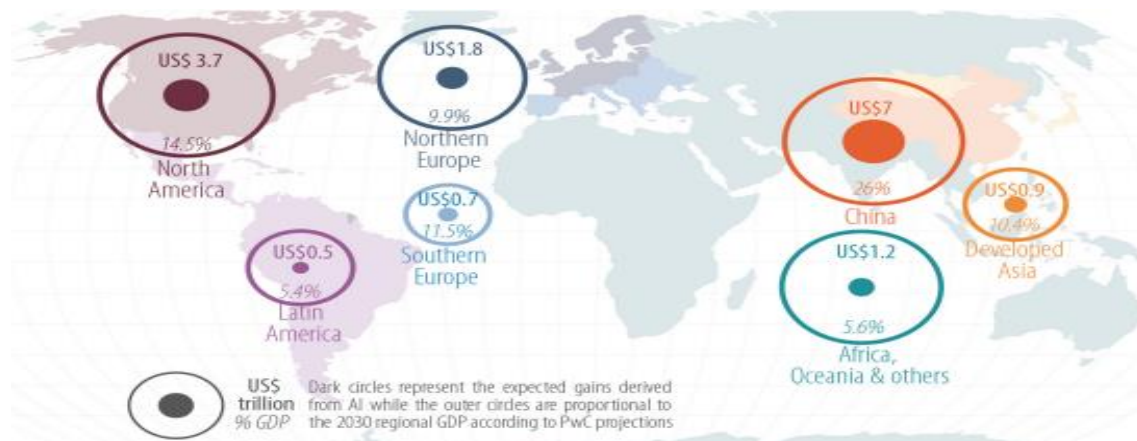
۴-۳. تأثیر هوش مصنوعی بر الگوی توزیع قدرت

هوش مصنوعی پتانسیل قابل توجهی برای افزایش رشد اقتصادی و بهره‌وری دارد، اما در عین حال خطرات به همان اندازه جدی از قطبی شدن قدرت اقتصادی، افزایش نابرابری، بیکاری ساختاری و ظهور ساختارهای صنعتی جدید نامطلوب را در محیط اقتصاد بین‌الملل ایجاد می‌کند. مک‌کینزی استدلال می‌کند که هوش مصنوعی و اتوماسیون ممکن است از یک‌سو ظهور کشورهای با اقتصادهای بزرگ را تسهیل کند و از سوی دیگر به کشورهای با اقتصادهای کوچک امکان می‌دهد، کارهای پروژه‌ای را انجام دهند که اکنون عمدتاً توسط اقتصادهای بزرگ‌تر انجام می‌شود. این امر می‌تواند باعث ظهور کشورهایی با اقتصاد بسیار کوچک و بسیار بزرگ شود که نتیجه نهایی آن یک اقتصاد هالتر شکل است که در آن کشورهای با اقتصاد متوسط ضرر می‌کنند (Wolff et al., 2020).

اثر احتمالی دیگر هوش مصنوعی افزایش رقابت میان کشورها، ورود کشورها به حوزه‌های جدید خارج از مسیر اصلی اقتصادی قبلی‌شان و شکاف عمیق بین کشورهای صاحب فناوری و عقب‌مانده‌ها در هر بخش است. پذیرش کنندگان اولیه، یعنی کشورهایی که به‌طور کامل ابزارهای هوش مصنوعی را طی پنج تا ده سال آینده جذب می‌کنند، به‌احتمال زیاد به‌طور نامتناسبی سود خواهند کرد. در انتهای دیگر طیف، پذیرندگان کند یا غیر پذیرنده خواهند بود که احتمالاً رکود اقتصادی را تجربه خواهند کرد (Smuha, 2021).

در این شرایط سهم کشورهای عقب‌مانده از بازار اقتصادی به کشورهای پیش‌تاز واگذار می‌شود و می‌توانند به‌تدریج بیشتر و بیشتر بر سود خود از این صنعت بیفزایند. این امر منجر به پدیده «برنده همه‌چیز را می‌گیرد» می‌شود، مشابه آنچه در حال حاضر در بازارهای فناوری مشاهده می‌شود. پیشرفت در هوش مصنوعی و فناوری می‌تواند پیش‌تازان را قادر سازد تا به سوپراستارهایی تبدیل شوند که از بالاترین سطح بهره‌وری بهره‌مند شوند. این پدیده می‌تواند عواقب قابل توجهی داشته باشد. ایجاد شکاف بهره‌وری میان کشورها و به‌تبع آن قدرت اقتصادی توزیع نابرابر قدرت را به همراه دارد (European Parliamentary Research Service, 2019).

سطوح فعلی پذیرش هوش مصنوعی در سراسر جهان متفاوت است و این امکان را فراهم می‌کند که شکاف بین کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده بیشتر شود. پیش‌تازان هوش مصنوعی که بیشتر در کشورهای توسعه‌یافته قرار دارند، احتمالاً برتری خود را نسبت به هم‌تایان خود در کشورهای در حال توسعه افزایش خواهند داد. این اثر بالقوه احتمالاً با این واقعیت ترکیب می‌شود که قدرت آن‌ها به‌تدریج افزایش خواهد یافت (Eager et al., 2020). در شکل شماتیک زیر پیش‌بینی pwc از دستاوردهای مورد انتظار از هوش مصنوعی در مناطق مختلف جهان تا سال ۲۰۳۰ را نمایش می‌دهد.



دستاوردهای مورد انتظار از هوش مصنوعی در مناطق مختلف جهان تا سال ۲۰۳۰

تغییری که الگوی توزیع قدرت با آن مواجه است این است که هوش مصنوعی قادر به تکامل لامارکی است؛ که به طور خلاصه به این معنی است که در حالی که در شرایط تکامل طبیعی زرافه‌ها با دراز کردن گردن خود قد بلندتر می‌شوند، عوامل هوش مصنوعی نیز به معنای مجازی این کار را انجام می‌دهند و به عنوان یک فناوری همه‌منظوره با آموزش لامارکی، عوامل هوش مصنوعی می‌توانند به مرور زمان و استفاده بیشتر خود را تقویت کنند و ارتقاء دهند که اثرات آن باعث می‌شود افراد قوی، قوی‌تر و ضعیف‌ها، ضعیف‌تر شوند (Shapiro & Varian, 2018).

۴-۴. تأثیر هوش مصنوعی بر بازدهی و بهره‌وری

یکی از پیشگامان اینترنت، اسکات برادر از دانشگاه هاروارد، زمانی انقلاب اینترنت را به عنوان «سکوی همه انقلاب‌های بعدی» توصیف کرد. همین را می‌توان در مورد هوش مصنوعی نیز گفت. هوش مصنوعی یک فناوری با هدف عمومی است و همان‌طور که در کامپیوترها دیده می‌شود، نوآوری‌هایی که در هوش مصنوعی رخ می‌دهد، انقلاب‌هایی را در هر حوزه‌ای که آن را لمس می‌کند، به وجود می‌آورد (Author's interview with Scott Bradner, 1995). چندین بانک سرمایه‌گذاری و مشاور تلاش کرده‌اند تا ارزش اقتصادی به کارگیری هوش مصنوعی در فعالیت‌های موجود بر اساس صنعت و جغرافیا را پیش‌بینی کنند. بانک آمریکا^۲ مریل لینچ در سال ۲۰۱۵ اعلام کرد که انتظار دارد طی ۱۰ سال رباتیک و هوش مصنوعی سالانه ارزش تأثیرگذاری بین ۱۴ تا ۳۳ تریلیون دلار به طور بالقوه ایجاد کند که در انتهای این امر بین ۸ تا ۹ تریلیون دلار کاهش هزینه در سراسر جهان خواهد داشت. همچنین ۹ تریلیون دلار صرفه‌جویی در هزینه‌های تولید و مراقبت‌های بهداشتی و اشتغال و حدود ۱,۹ تریلیون دلار در افزایش بهره‌وری خودروهای خودران و هواپیماهای بدون سرنشین، از پیامدهای فرعی آن است (Ma et al., 2015).

با روشی متفاوت، مؤسسه جهانی مک‌کینزی^۳ نیز تا سال ۲۰۲۵ محدوده ۱۰ تا ۲۵ تریلیون دلار در سال را برای سرمایه‌گذاری در رباتیک، هوش مصنوعی و فعالیت‌های فشرده داده مانند اینترنت اشیا و حسگرهای صنعتی پیش‌بینی کرد. بر اساس مطالعه‌ای که در سال ۲۰۱۷ صورت پذیرفت، تخمین زده شد که اتوماسیون می‌تواند رشد بهره‌وری را در سراسر جهان ۰,۸ تا ۱,۴ درصد در سال افزایش دهد (Manyika & Others, 2017). گزارشی در سال ۲۰۱۶ توسط گروه تحلیل که توسط فیس‌بوک تأمین مالی می‌شود، دامنه معقول تأثیر اقتصادی هوش مصنوعی در ۱۰ سال آینده را بین ۱,۴۹ تریلیون دلار تا ۲,۹۵ تریلیون دلار تخمین زد (Sharma et al., 2022).

مزیت جالب‌تر و شرط لازم هوش مصنوعی مرتبط با افزایش بهره‌وری انجام کارهایی است که هیچ گروهی از انسان‌ها نمی‌توانند به طور منطقی به آن امیدوار باشند. چشم‌اندازی که کسب‌وکارها در حال حاضر به سمت آن حرکت می‌کنند.

1. The macroeconomic impact of artificial intelligence, PwC, 2018.

2. (BoA)

3. McKinsey

به‌عنوان مثال اتو^۱، یک خرده‌فروش اینترنتی بزرگ آلمانی است. داده‌های آن نشان می‌دهد که مشتریان اگر سه روز یا بیشتر پس از سفارش کالای خود را تحویل نگیرند، احتمال بیشتری برای بازگرداندن اقلام دارند، به این معنی که شرکت باید زمان حمل و نقل را برای بهبود خدمات مشتری و محافظت از حاشیه سود خود کوتاه کند. برای انجام این کار، اتو یک مدل پیش‌بینی را با استفاده از یک الگوریتم یادگیری عمیق توسط شرکتی به نام بلو یاندر^۲ که در ابتدا برای تجزیه و تحلیل آزمایش‌ها در سازمان اروپایی تحقیقات هسته‌ای توسعه داده^۳ طراحی شد بود، به کار گرفت.

این الگوریتم حدود ۲۰۰ متغیر (مانند فصل، آب‌وهوا، رنگ، اندازه سبک و...) را تجزیه و تحلیل کرد تا یک ماه کامل قبل از اینکه خریده‌ها واقعاً اتفاق بیفتند پیش‌بینی کند که خریداران چه چیزی را خریداری می‌کنند این کار اتو را قادر می‌ساخت تا بتواند کالاها را بلافاصله بعد از خرید آن ارسال کند. سیستم تدارکات خودکار اتو، ۲۰۰۰۰۰ محصول در ماه را به طور کامل خریداری می‌کرد. این پروژه یک برد سه‌گانه بود: در عرض دو روز بیشترین کالا را به مشتریان می‌رساند، بازدهی را به میزان ۲ میلیون کالا در سال افزایش داد و همچنین به محیط‌زیست کمک کرد، زیرا بسته‌های کمتری مرجوع می‌شد. این اتفاق را می‌توان با حضور نیروی انسانی مقایسه کرد، گردآوری تیمی از انسان‌ها برای بررسی ۲۰۰ متغیر مجزا برای خرید میلیون‌ها کالا در انتظار سفارش‌های مشتری، اگر نگوییم غیرممکن، یک تلاش قابل توجه خواهد بود؛ اما یک الگوریتم هوش مصنوعی توانست این کار را به سهولت انجام دهد (The Economist, 2017).

نقش هوش مصنوعی در بهبود عملکرد تولید بسیار مهم است. در قیاس با گذشته، عمده مواد اولیه‌ای که بشر مورد استفاده قرار می‌دهد، تغییر نکرده است؛ اما با بهره‌گیری از فناوری هوش مصنوعی، دستورالعمل و نحوه تولید محصول نهایی و فرآورده، تغییر اساسی پیدا می‌کند. همچنین با تمتع از ماشین‌آلات هوشمند، سرعت عملیات تولید افزایش چشم‌گیری می‌یابد و در زمان صرفه‌جویی بسیاری انجام می‌شود. با عنایت به خودمختاری تجهیزات، نظارت انسانی و عامل خستگی، کاهش می‌یابد و با استفاده از دقت بالای دستگاه‌ها و میزان خطای کم، کیفیت محصولات هم رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند. امروزه شاهد گسترش روند هوشمندسازی در تمامی جوانب و فرایندهای تولید به‌ویژه در ملل توسعه‌یافته و تغییر در مکانیزم تولید هستیم. به‌علاوه، فناوری هوش مصنوعی با استفاده از داده‌های تولید، می‌تواند ضعف‌های سیستم تولید مانند بحث خرابی ماشین‌آلات را پیش‌بینی کند، همچنین با بررسی راندمان تولید، قابلیت تعیین زمان تعمیر، نگهداری و تعویض خطوط تولید را دارد که در نهایت هوش مصنوعی در اقتصاد بین‌الملل، افزون بر بهبود عملکرد تولید، با انتشار گسترده هوش مصنوعی در سطح بین‌المللی، انتظار می‌رود در درازمدت رشد بهره‌وری به میزان بسیاری افزایش یابد که متعاقب این امر، رشد اقتصادی نیز افزایش خواهد یافت و در نتیجه فرصت‌های جدیدی برای اقتصاد بین‌المللی فراهم می‌شود.

۴-۵. تأثیر هوش مصنوعی بر اشتغال و بیکاری

گزارش‌ها و منابع متعددی زنگ خطر را به صدا درآورده‌اند که هوش مصنوعی منجر به «آخرالزمان شغلی»^۴ می‌شود که در آن بیکاری انبوه به یک امر عادی تبدیل می‌شود و از دست دادن شغل‌های عظیم را پیش‌بینی کرده‌اند. یووال نوح هراری در کتاب خود انسان خداگونه^۵، حتی فراتر می‌رود و استدلال می‌کند که هوش مصنوعی بخش وسیعی از بشریت را بی‌فایده خواهد کرد (Harari, 2016). با این حال، برخی از اقتصاددانان این دیدگاه که اگر روبات‌ها کارها را انجام دهند با در نظر داشتن اینکه مقدار ثابتی کار برای انجام دادن وجود دارد، انسان‌ها بیکار می‌مانند، به‌عنوان یک «اشتباه کار» می‌دانند. تاریخ اقتصادی نشان می‌دهد که اتوماسیون، مشاغل جدیدی را در حول فرآیندهای جدید ایجاد می‌کند و این مشاغل جدید همچنان به انسان‌ها نیاز دارند، به این معنا که فناوری مشاغل را حذف می‌کند، نه کار.

مطالعات متعددی در خصوص ارتباط میان گسترش هوش مصنوعی و بیکاری افراد صورت گرفته است. بر اساس مطالعه

1. Otto

2. Blue Yonder

3. The European Organization for Nuclear Research (CERN)

4. jobs apocalypse

5. Homo Deus

مک‌کینزی در سال ۲۰۱۶ که بر روی بیش از ۲۰۰۰ فعالیت کاری در ۸۰۰ شغل انجام شد، حدود نیمی از فعالیتهای اقتصاد جهانی را می‌توان با فناوری فعلی خودکار کرد. این گزارش خاطرنشان کرد: حدود ۶۰ درصد مشاغل حداقل یک‌سوم وظایفی را دارند که می‌توان آن‌ها را خودکار کرد، اما کمتر از ۵ درصد مشاغل را می‌توان ۱۰۰ درصد خودکار کرد. به طور متوسط، تنها ۹ درصد از مشاغل در ۲۱ اقتصاد (عمدتاً پیشرفته) سازمانی قابل خودکار شدن هستند. با این حال ارزیابی‌های ۹ درصدی OECD و ۵ درصدی مک‌کینزی در مورد حذف مشاغل از طریق اتوماسیون بسیار کمتر از پیش‌بینی‌های ۴۷ درصدی آکسفورد و ۳۵ درصدی PwC به نظر می‌رسد. نتایج حاکی از این است که مشاغل حذف نمی‌شوند، اما متفاوت خواهند بود (Bessen et al., 2020).

هوش مصنوعی از یک سو با افزایش کارایی و بهره‌وری، به خلق فرصت‌های شغلی جدید و رشد اقتصادی کمک می‌کند و از سوی دیگر، با اتوماسیون شدن بسیاری از وظایف و فرایندها، منجر به حذف برخی مشاغل می‌شود. هوش مصنوعی در بخش‌هایی مانند تولید، خدمات مالی و حمل‌ونقل فرایندهای کاری را به‌طور چشم‌گیری بهینه‌سازی می‌کند. این بهینه‌سازی‌ها معمولاً منجر به کاهش نیاز به نیروی کار انسانی در وظایف تکراری و کم‌مهارت می‌شود. در مقابل همچنین فرصت‌های شغلی جدیدی ایجاد می‌کند که نیازمند مهارت‌های خاص در زمینه‌های مرتبط با فناوری و نوآوری هستند. توسعه و نگهداری سیستم‌های هوش مصنوعی، تحلیل داده‌ها و طراحی الگوریتم‌های پیچیده نیازمند تخصص‌های جدیدی است که می‌تواند بازار کار را به سمت اشتغال در حوزه‌های با ارزش افزوده بالا هدایت کند. افزون بر این، تحول دیجیتال به‌واسطه هوش مصنوعی می‌تواند به ظهور مشاغل جدید در حوزه‌های خدماتی و خلاقانه منجر شود که تا پیش از این وجود نداشته‌اند (Mandel, 2017).

باید در نظر داشت که تأثیرات هوش مصنوعی بر اشتغال و بیکاری به سطح مهارت و تطبیق‌پذیری نیروی کار نیز بستگی دارد. نیروی کاری که قادر به کسب مهارت‌های جدید و انطباق با فناوری‌های پیشرفته باشد، می‌تواند از فرصت‌های شغلی جدید بهره‌برداری کند. این موضوع بر اهمیت سرمایه‌گذاری در آموزش و توسعه مهارت‌های نیروی کار تأکید دارد. دولت‌ها و سازمان‌های آموزشی نقش مهمی در تسهیل این انتقال و کاهش اثرات منفی بیکاری ناشی از اتوماسیون دارند.

نتیجه‌گیری

این تحقیق به بررسی اهمیت هوش مصنوعی در اقتصاد بین‌الملل و شناسایی نقش این فناوری در تحول ساختار اقتصادی جهانی پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهند که پیشرفت‌های هوش مصنوعی در حوزه‌هایی همچون اشتغال، گسترش تجارت جهانی، تغییر در الگوهای توزیع قدرت اقتصادی و همچنین شکل‌دهی به نهادهای بین‌المللی تأثیرات قابل توجهی بر اقتصاد جهانی داشته است. در حوزه اقتصاد بین‌الملل، هوش مصنوعی می‌تواند در بهبود فرایندهای تولید، افزایش کارایی زنجیره‌های ارزش، بهینه‌سازی فرایندهای تأمین و لجستیک، حمل‌ونقل، تسهیل تجارت الکترونیک و تعامل با مشتری، کاهش هزینه‌ها و موانع تجاری تأثیرگذار باشد. همچنین استفاده از هوش مصنوعی در تولید موجب بهبود کیفیت محصولات، افزایش دقت در فرایندهای تولید و کاهش زمان لازم برای ساخت کالاها می‌شود که در نهایت منجر به افزایش تولید ناخالص ملی و تسهیل مشارکت کشورهای مختلف در اقتصاد جهانی می‌گردد.

در عین حال در خصوص نگرانی‌هایی که به‌ویژه در مورد بیکاری به‌واسطه جایگزینی نیروی انسانی با هوش مصنوعی مطرح است این مقاله نشان می‌دهد که هرچند هوش مصنوعی ممکن است برخی مشاغل را تحت تأثیر قرار دهد اما در عین حال فرصت‌های شغلی جدید و متنوعی به وجود می‌آید که می‌تواند به کاهش بیکاری ناشی از این تغییرات کمک کند. با گسترش هوش مصنوعی نهادهای بین‌المللی موجود تحت تأثیر قرار گرفته متحول شده یا متکامل می‌شوند و نهادهای جدیدی نیز تأسیس و تعریف خواهند شد که خلأهای ناشی از ظهور هوش مصنوعی را پوشش می‌دهند. با توجه به عملکرد مثبت هوش مصنوعی در ارتقاء جایگاه اقتصادی به‌تبع آن قدرت اقتصادی نیز دچار تغییر خواهد شد. لذا گسترش به‌کارگیری هوش مصنوعی تغییر قدرت برای کشورهای دارا یا فاقد فناوری هوش مصنوعی را به همراه دارد و در بلندمدت تغییر الگوی توزیع

قدرت را محتمل می‌سازد. این مقاله گامی در جهت بحث در مورد اثرگذاری هوش مصنوعی بر ابعاد اقتصادی است. با این حال، این حوزه هنوز نیازمند به پژوهش عمیق‌تر است و می‌توان تحلیل‌های بیشتری را در زمینه تأثیر هوش مصنوعی بر کنش‌گران اقتصادی در آینده انجام داد.

منابع

سلیمی، حسین؛ ایمانی، همت (۱۴۰۴). رهیافت نئولیبرالی در اقتصاد سیاسی جهانی؛ گذار از دولت‌محوری به جهان شبکه‌ای. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۸(۱)، ۲۶-۱. doi: 10.22126/ipes.2025.11338.1708

گل‌افشان، اشکان؛ عباسی اشلقی، مجید (۱۴۰۴). الگوهای اقتصاد سیاسی چین در غرب آسیا؛ مطالعه موردی عربستان سعودی (۲۰۲۳-۱۹۹۱). *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۸(۱)، ۴۸-۲۷. doi: 10.22126/ipes.2025.10994.1682

References

- Acemoglu, D., & Restrepo, P. (2017). *The Race between Machine and Man: Implications of Technology for Growth, Factor Shares and Employment* (NBER Working Paper No. 22252). National Bureau of Economic Research. doi: 10.3386/w22252
- Bellman, R. E. (1978). *Artificial intelligence: Can computers think?* Cnii Books.
- Bertram, J. S., & Craig, A. W. (1972). Specific induction of bladder cancer in mice by butyl-(4-hydroxybutyl)-nitrosamine and the effects of hormonal modifications on the sex difference in response. *European Journal of Cancer*, 8(6), 587-594. doi: 10.1016/0014-2964(72)90137-5
- Bessen, J., Goos, M., Salomons, A., & van den Berge, W. (2020). *Automation: A Guide for Policymakers*. Economic Studies at Brookings Institution.
- Brynjolfsson, E., & McAfee, A. (2014). *The Second Machine Age: Work, Progress, and Prosperity in a Time of Brilliant Technologies*. W. W. Norton & Company.
- Brynjolfsson, E., Hui, X., & Liu, M. (2018). Does machine translation affect international trade? Evidence from a large digital platform. *National Bureau of Economic Research Working Paper*. doi: 10.3386/w24917
- Charniak, E. (1985). *Introduction to Artificial Intelligence*. Pearson Education India.
- Chen, N., Christensen, L., Gallagher, K., Mate, R., & Rafert, G. (2016). *Global Economic Impacts Associated with Artificial Intelligence*. Analysis Group. http://www.analysisgroup.com/uploadedfiles/content/insights/publishing/ag_full_report_economic_impact_of_ai.pdf
- Cihon, P. (2019). *Standards for AI Governance: International Standards to Enable Global Coordination in AI Research and Development*. Future of Humanity Institute, University of Oxford. https://www.fhi.ox.ac.uk/wp-content/uploads/Standards_FHI_Technical_Report.pdf
- Cortes, C., & Vapnik, V. (1995). Support-vector networks. *Machine Learning*, 20, 273-297. doi: 10.1007/BF00994018
- Deng, J., Dong, W., Socher, R., Li, L.-J., Li, K., & Fei-Fei, L. (2009). ImageNet: A large-scale hierarchical image database. In *Proceedings of the IEEE Conference on Computer Vision and Pattern Recognition* (pp. 248-255). IEEE. doi: 10.1109/CVPR.2009.5206848
- European Commission (2021). *Proposal for a Regulation of the European Parliament and of the Council Laying Down Harmonised Rules on Artificial Intelligence (Artificial Intelligence Act) and Amending Certain Union Legislative Acts* (COM/2021/206 final). European Commission. <https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/ALL/?uri=CELLAR:e0649735-a372-11eb-9585-01aa75ed71a1>
- European Parliamentary Research Service (2019). *Economic Impacts of Artificial Intelligence (AI)*.
- Ferrucci, D., Levas, A., Bagchi, S., Gondek, D., & Mueller, E. T. (2013). Watson: Beyond Jeopardy! *Artificial Intelligence*, 199, 93-105. doi: 10.1016/j.artint.2012.06.009
- Furubotn, E. G., & Richter, R. (2005). *Institutions and Economic Theory: The Contribution of the New Institutional Economics*. University of Michigan Press

- Golafshan, A., & Abbasiashlaghi, M. (2025). Patterns of China's political economy in West Asia; A case study of Saudi Arabia (1991-2023). *International Political Economy Studies*, 8(1), 27-48. doi: 10.22126/ipes.2025.10994.1682 (In Persian).
- Goodfellow, I. J., Vinyals, O., & Saxe, A. M. (2014). Qualitatively characterizing neural network optimization problems. *arXiv Preprint arXiv:1412.6544*.
- Harari, Y. N. (2016). *Homo Deus: A Brief History of Tomorrow*. Harvill Secker.
- Hassani, H., Silva, E. S., Unger, S., TajMazinani, M., & Mac Feely, S. (2020). Artificial intelligence (AI) or intelligence augmentation (IA): What is the future? *AI*, 1(2), 8. doi: 10.3390/ai1020008
- Haugeland, J. (1989). *Artificial intelligence: The very idea*. MIT Press.
- Hochreiter, S., & Schmidhuber, J. (1997). Long short-term memory. *Neural Computation*, 9(8), 1735–1780. doi: 10.1162/neco.1997.9.8.1735
- Kenny, D. (2022). *Machine translation for everyone: Empowering users in the age of artificial intelligence*. Language Science Press.
- Krizhevsky, A. (2012). *AlexNet: Convolutional neural networks*.
- Kurzweil, R., Richter, R., Kurzweil, R., & Schneider, M. L. (1990). *The age of intelligent machines* (Vol. 580). MIT Press.
- LeCun, Y., Bottou, L., Bengio, Y., & Haffner, P. (1998). Gradient-based learning applied to document recognition. *Proceedings of the IEEE*, 86(11), 2278–2324. doi: 10.1109/5.726791
- Le-Qing, Z., & Zhen, Z. (2012). Automatic insect classification based on local mean colour feature and support vector machines. *Oriental Insects*, 46(3–4), 260–269. doi: 10.1080/00305316.2012.738142
- Lowndes, V., & Roberts, M. (2013). *Why institutions matter: The new institutionalism in political science*. Macmillan International Higher Education.
- Ma, B., Nahal, S., & Tran, F. (2015). *Robot revolution: Global robot & AI primer*. Bank of America Merrill Lynch.
- Mandel, M. (2017). *How e-commerce creates jobs and reduces income inequality*. Progressive Policy Institute. http://www.progressivepolicy.org/wp-content/uploads/2017/09/PPI_ECommerceInequality_final.pdf
- Manyika, J., Lund, S., Chui, M., Bughin, J., Woetzel, J., Batra, P., ... & Sanghvi, S. (2017). *Jobs lost, jobs gained: Workforce transitions in a time of automation*. McKinsey Global Institute.
- Meltzer, J. (2018). *The impact of artificial intelligence on international trade*. <https://www.brookings.edu/research/the-impact-of-artificial-intelligence-on-international-trade>
- Michie, D. (1963). Experiments on the mechanization of game-learning. Part I: Characterization of the model and its parameters. *The Computer Journal*, 6(3), 232–236.
- Minsky, M., & Papert, S. A. (1969). *Perceptrons*. MIT Press.
- Mnih, V., Kavukcuoglu, K., Silver, D., Rusu, A. A., Veness, J., Bellemare, M. G., & Hassabis, D. (2015). Human-level control through deep reinforcement learning. *Nature*, 518(7540), 529–533. doi: 10.1038/nature14236
- Moravec, H. P. (1983). The Stanford cart and the CMU rover. *Proceedings of the IEEE*, 71(7), 872–884.
- Newell, A. (1962). Some problems of basic organization in problem-solving programs (pp. 393–423). Rand Corporation.
- Nilsson, N. J. (1998). *Artificial intelligence: A new synthesis*. Morgan Kaufmann.
- Ogheneovo, E., & Nlerum, P. (2020). Iterative dichotomizer 3 (ID3) decision tree: A machine learning algorithm for data classification and predictive analysis. *International Journal of Advanced Engineering Research and Science*, 7, 514–521.
- Pachocki, J., Roditty, L., Sidford, A., Tov, R., & Williams, V. (2018). Approximating cycles in directed graphs: Fast algorithms for girth and roundtrip spanners. In *Proceedings of the Twenty-Ninth Annual ACM-SIAM Symposium on Discrete Algorithms* (pp. 1374–1392). Society for Industrial and Applied Mathematics.

- Poole, D. (1998). *Decision theory, the situation calculus and conditional plans*. Linköping University Electronic Press.
- Rich, E., & Knight, K. (1991). *Artificial intelligence*. McGraw-Hill.
- Romer, P. M. (1990). Endogenous technological change. *Journal of Political Economy*, 98(5), S71–S102.
- Rosenblatt, F. (1961). Statute: The program is concerned equally with biological and engineering. *Current Research and Development in Scientific Documentation*, 9, 212.
- Russell, S., & Norvig, P. (2016). *Artificial intelligence: A modern approach* (3rd ed.). Pearson Education Limited.
- Salimi, H., & Imani, H. (2025). Neoliberal Approach in Global Political Economy: Transition from State-Centric to Networked World. *International Political Economy Studies*, 8(1), 1–26. doi: 10.22126/ipes.2025.11338.1708 (In Persian).
- Samoili, S., Lopez Cobo, M., Gomez Gutierrez, E., De Prato, G., Martinez-Plumed, F., & Delipetrev, B. (2020). *AI watch: Defining artificial intelligence* (EUR 30117 EN, JRC118163). Publications Office of the European Union. doi: 10.2760/382730
- Samuel, A. L. (1960). Programming computers to play games. In *Advances in Computers* (Vol. 1, pp. 165–192). Elsevier.
- Schmidhuber, J. (1993). A self-referential weight matrix. In *Proceedings of the International Conference on Artificial Neural Networks (ICANN'93)* (Vol. 3, pp. 446–450). Springer.
- Shapiro, C., & Varian, H. R. (2018). *Information rules: A strategic guide to the network economy*. Harvard Business School Press.
- Sharma, M., Luthra, S., Joshi, S., & Kumar, A. (2022). Implementing challenges of artificial intelligence: Evidence from public manufacturing sector of an emerging economy. *Government Information Quarterly*, 39(4), Article 101624. doi: 10.1016/j.giq.2022.101624
- Shortliffe, E. H., Davis, R., Axline, S. G., Buchanan, B. G., Green, C. C., & Cohen, S. N. (1975). Computer-based consultations in clinical therapeutics: Explanation and rule acquisition capabilities of the MYCIN system. *Computers and Biomedical Research*, 8(4), 303–320.
- Smuha, N. A. (2021). From a race to AI to a race to AI regulation: Regulatory competition for artificial intelligence. *Law, Innovation and Technology*, 13(1), 57–84. doi: 10.1080/17579961.2021.1872783
- Stix, C. (2022). Foundations for the future: Institution building for the purpose of artificial intelligence governance. *AI and Ethics*, 2(3), 463–476. doi: 10.1007/s43681-022-00186-6
- Tesauro, G. (2002). Programming backgammon using self-teaching neural nets. *Artificial Intelligence*, 134(1–2), 181–199.
- The Economist*. (2017, April 12). Automatic for the people: How Germany's Otto uses artificial intelligence. <https://www.economist.com/news/business/21720675-firm-using-algorithm-designed-cern-laboratory-how-germanysotto-uses>
- Thrun, S., Montemerlo, M., Dahlkamp, H., Stavens, D., Aron, A., Diebel, J., ... & Mahoney, P. (2006). Stanley: The robot that won the DARPA Grand Challenge. *Journal of Field Robotics*, 23(9), 661–692.
- Tsolakis, N. (2021). Towards AI driven environmental sustainability: An application of automated logistics in container port terminals. *International Journal of Production Research*, 1–21. doi: 10.1080/00207543.2021.1914355
- Vaswani, A., Shazeer, N., Parmar, N., Uszkoreit, J., Jones, L., Gomez, A. N., ... & Polosukhin, I. (2017). Attention is all you need. *Advances in Neural Information Processing Systems*, 30.
- Vinyals, O., Babuschkin, I., Czarnecki, W. M., Mathieu, M., Dudzik, A., Chung, J., ... & Silver, D. (2019). Grandmaster level in StarCraft II using multi-agent reinforcement learning. *Nature*, 575(7782), 350–354. doi: 10.1038/s41586-019-1724-z
- Wagner, D. N. (2020). Economic patterns in a world with artificial intelligence. *Evolutionary and Institutional Economics Review*, 17(1), 111–131.

- Watkins, C. J. C. H. (1989). *Learning from delayed rewards*. King's College, University of Cambridge.
- Weizenbaum, J. (1966). ELIZA—A computer program for the study of natural language communication between man and machine. *Communications of the ACM*, 9(1), 36–45.
- Winograd, T. (1971). Procedures as a representation for data in a computer program for understanding natural language. *Artificial Intelligence Laboratory Technical Report (AITR-235)*, Stanford University. <http://hci.stanford.edu/winograd/shrdlu/AITR-235.pdf>
- Winston, P. H. (1992). *Artificial intelligence*. Addison-Wesley.
- Wolff, J., Pauling, J., Keck, A., & Baumbach, J. (2020). *The economic impact of artificial intelligence in health care*.
- World Customs Organization. (2019). *Study report on disruptive technologies*. http://www.wcoomd.org/-/media/wco/public/global/pdf/topics/facilitation/instruments-and-tools/tools/disruptive-technologies/wco_disruptive_technologies_en.pdf?la=en

From Decline to Reconfiguration: Traditional and Emerging Challenges to U.S. Hegemony

Hamid Ahmadinejad ^{1✉}, Hossein Chehrezad ²

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. E-mail: ahmadinejad.h@lu.ac.ir
2. M.A. in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: hchehrezad215@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 13 Sep 2025

Received in revised form: 28 Mar 2026

Accepted: 31 Amr 2026

Published online: 22 May 2026

Keywords:

Power Cycle,
Hegemony,
United States of America,
World Order,
New Order.

ABSTRACT

The hegemony of the United States, as the cornerstone of the post-Cold War international order, has rested upon economic-military superiority, international regime-building, and ideological authority. However, recent developments in the international system have revealed signs of erosion in this status. Drawing on Charles Doran's power cycle theory and a descriptive-explanatory method based on library-based data, this study poses the following question: What traditional and emerging challenges does U.S. hegemony face, and how do these factors affect the transition of the international order? This study demonstrates that the convergence of relative economic decline, political-military challenges, and the weakening of ideological influence—as traditional factors—alongside novel challenges such as paramilitary actors, the erosion of ironclad deterrence, ineffectiveness against low-cost military technologies, and the decline of narrative-building, has accelerated the erosion of U.S. hegemony. This paves the way for the transition into a multipolar order in which China (in the economic arena), Russia (in the geopolitical domain), and middle powers (in asymmetric theaters of engagement) will play key roles as influential actors in shaping global politics.

Cite this article: Ahmadinejad, H., & Chehrezad, H. (2026). From Decline to Reconfiguration: Traditional and Emerging Challenges to U.S. Hegemony. *International Political Economy Studies*, 9(1), 25-44. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12779.1773> (in Persian).



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12779.1773>

Publisher: Razi University

1. Introduction

Following the end of World War II, and especially after the collapse of the Soviet Union, the United States was recognized as the undisputed hegemon of the international order. The three pillars of this hegemony included economic-military superiority, regime-building capacity, and ideological legitimacy. However, regional and global developments—from the chaotic withdrawal from Afghanistan to the Ukraine war and the intensifying rivalry with China—have shown that these pillars no longer possess their former robustness. In another dimension, emerging challenges such as paramilitary actors, the erosion of ironclad deterrence, low-cost military technologies, and ultimately the decline of narrative-building have, over the past two decades, subjected U.S. hegemony to multiple signs of erosion. By posing the question—what traditional and emerging challenges does U.S. hegemony face, and how do these factors affect the transition of the international order?—This article seeks to provide a comprehensive picture of the shifting balance and transformation of the international order.

2. Theoretical Framework

The present study draws on Charles Doran's power cycle theory—a framework that explains the rise, stabilization, decline, and replacement of hegemons as a cyclical process within the international system. According to this theory, hegemonic decline is not merely the result of the emergence of rivals but rather the consequence of internal erosion of legitimacy and ineffectiveness in reproducing order. This analytical framework helps to understand the current decline of the United States in conjunction with traditional and emerging challenges.

3. Method

This research is analytical in nature and descriptive in methodology. Data collection follows a library-documentary approach, encompassing various sources including books, academic articles, official documents, and authoritative information databases. Furthermore, the collected data are supported by statistics and documented evidence to enhance the scientific credibility of the findings.

4. Findings and Discussion

The findings indicate that the decline of the United States is multidimensional:

1. Traditional Indicators: Relative economic decline vis-à-vis China, political-military failures in Iraq, Afghanistan, and Ukraine, and the crisis of soft power and liberal legitimacy. These factors indicate that the United States can no longer impose the existing order solely based on the norms, values, and narratives of the liberal order.
2. Emerging Indicators: Inability to confront non-state actors (e.g., Houthis, Hamas, and Hezbollah), the erosion of ironclad deterrence against direct attacks on vital bases, the challenge posed by low-cost technologies such as drones and short-range missiles, and the decline of global narrative-building and consensus-shaping. These components are particularly evident in the Gaza war, the campaign against Iran, and failed sanctions against Russia.

The combination of these traditional and new factors suggests that the United States has shifted from a "dominant hegemon" to a "preeminent but constrained power." This transition simultaneously provides the groundwork for the enhanced agency of emerging powers such as China and Russia, as well as middle actors. From a theoretical perspective, this simultaneity of crises signals entry into the "delegitimization" stage of the power cycle—a stage that provides greater room for maneuver for emerging powers and reduces Washington's monopoly over setting the global agenda. Given the current trajectory, the

future resembles not the persistence of unipolarity but rather a historical transition toward multipolar orders characterized by the dispersion of power centers and increased relative instability.

5. Conclusion

This research concludes that the decline of U.S. hegemony is not a transient phenomenon but rather a sign of structural transformation in the international order. This decline does not mean the immediate collapse of U.S. power; the country still possesses extensive financial, technological, and military capacities. However, it will no longer be able to unilaterally determine global rules. Hence, the future of global politics will be shaped by multipolarism, great-power competition, and the increasing agency of middle and non-traditional actors. On this path, China (with economic power), Russia (with geopolitical influence), and middle powers (with asymmetric tactics) will have a greater share in setting the global agenda. The choice facing the United States lies between two options: either accommodate the reality of multipolarization and design a strategy based on cooperation and burden-sharing in security, or, by insisting on previous patterns, accelerate the erosion of its legitimacy and the entry into the fourth stage of the power cycle—namely, the creation of a new order.

از افول تا بازآرایی: چالش‌های سنتی و نوظهور هژمونی آمریکا

حمید احمدی نژاد^۱ | حسین چهره‌آزاد^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: ahmadinejad.h@lu.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: hchehrezad215@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۲۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۱/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۱۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: چرخه قدرت، هژمونی، ایالات متحده آمریکا، نظم جهانی، نظم جدید.	هژمونی ایالات متحده، به‌عنوان ستون نظم جهانی پساجنگ سرد، بر پایه برتری اقتصادی-نظامی، رژیم‌سازی بین‌المللی و اقتدار ایدئولوژیک استوار بوده است. با این حال، تحولات اخیر نظام بین‌الملل، نشانه‌های فرسایش این جایگاه را آشکار ساخته‌اند. پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از نظریه چرخه قدرت چارلز دوران و روش توصیفی-تبیینی مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای، این پرسش را مطرح می‌کند که: هژمونی آمریکا در معرض چه چالش‌های سنتی و نوظهوری است و این عوامل چه تأثیری بر گذار نظم بین‌الملل دارند؟ نوشتار پیش رو نشان می‌دهد که پیوند افول نسبی اقتصادی، چالش‌های سیاسی-نظامی و تضعیف نفوذ ایدئولوژیک به‌منزله عوامل سنتی با چالش‌های جدیدی ازجمله بازیگران شبه‌نظامی، تضعیف بازدارندگی آهنین، ناکارآمدی در برابر فناوری‌های ارزان نظامی و افول روایت‌سازی، فرسایش هژمونی آمریکا را تسریع کرده است. این امر زمینه‌ساز تسهیل ورود به نظم چندقطبی است که در آن، چین در عرصه اقتصادی، روسیه در حوزه ژئوپلیتیکی و قدرت‌های میانی در عرصه‌های بازی نامتقارن، به‌عنوان کنش‌گران تأثیرگذار نقش‌های کلیدی در شکل‌دهی به سیاست جهانی ایفا خواهند کرد.

استناد: احمدی نژاد، حمید؛ چهره‌آزاد، حسین (۱۴۰۵). از افول تا بازآرایی: چالش‌های سنتی و نوظهور هژمونی آمریکا. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۲۵-۴۴.
<http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12779.1773>

© نویسندگان
 DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12779.1773>

ناشر: دانشگاه رازی



۱. مقدمه

در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل، «قدرت هژمونیک» به‌مثابه سنگ‌بنای نظم بین‌المللی، همواره بر سه ستون برتری اقتصادی-نظامی مطلق، توانایی ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و مشروعیت ایدئولوژیک (جذابیت نرم) استوار بوده است. این چارچوب به‌روشنی هژمونی ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم و در طول جنگ سرد را تبیین می‌کند. بااین‌حال، تحولات ژئوپلیتیک دو دهه اخیر به‌ویژه از پایان جنگ سرد به این سو، آشکارا نشان می‌دهد که مؤلفه‌های سنتی تعریف هژمونی دیگر قادر به تبیین کامل واقعیت‌های نوین نظام بین‌الملل نیستند. ایالات متحده که در دهه ۱۹۹۰ به نماد بلامنازع «پایان تاریخ» و یکه‌تاز لیبرال سرمایه‌داری تبدیل شده بود، امروزه با چالش‌های بنیادین و چندبعدی در عرصه‌های مختلف قدرت روبه‌روست. خروج آشفته از افغانستان (۲۰۲۱)، ناتوانی در مهار پیامدهای راهبردی جنگ اوکراین برای نظم غربی، محدودیت فزاینده در رقابت با چین در عرصه‌های اقتصاد جهانی، چالش‌های فناوری‌های نوین و... همگی گواهی بر افول نسبی ظرفیت هژمونیک آمریکا هستند.

در سطح منطقه‌ای و به‌ویژه در غرب آسیا، نیز این هژمونی و ادعای بازدارندگی ایالات متحده از سوی برخی بازیگران منطقه‌ای و کنش‌گران شبه‌دولتی به‌طور فزاینده‌ای به چالش کشیده شده و با عدم پذیرش مواجهه شده است. شکل‌گیری محور مقاومت که از ابزارهای جنگ نامتقارن، پهنای و موشکی بهره می‌برد، عملاً توانایی آمریکا در اعمال اراده و ایجاد نظم مطلوب خود را با مانع روبرو کرده است. در چنین شرایطی، حتی بازدارندگی هسته‌ای که زمانی ستون غیر قابل‌خدشه برتری هژمون محسوب می‌شد در برابر این اشکال نوین تهدید، کارایی گذشته خود را از دست داده است. نحوه مواجهه ایران با آمریکا و متحد استراتژیک آن اسرائیل، در جریان تهاجم ۱۲ روزه آن‌ها، نمونه دیگری از این فرسایش بازدارندگی در مقابل توانایی‌های پهنای و موشکی قدرت‌های میانه است.

بر این اساس، ضرورت بازنگری در مفهوم هژمونی و شناسایی چالش‌های نوظهور آن، نه‌تنها یک ضرورت علمی، بلکه یک نیاز عملی برای فهم دقیق تحولات نظام بین‌الملل در قرن حاضر است. مقاله کنونی در راستای پاسخ به این ضرورت، این پرسش اصلی را طرح می‌کند که: هژمونی آمریکا در معرض کدام چالش‌های سنتی و نوظهور است و این عوامل چه تأثیری بر گذار نظم بین‌الملل دارند؟ پاسخ ابتدایی به این پرسش به این صورت طرح شد که: هژمونی آمریکا در برابر پیوند چالش‌های سنتی و نوظهور، با کاهش توانایی این کشور برای حفظ نظم موجود همراه بوده و این امر به دیگر بازیگران امکان می‌دهد تا با افزایش کنش‌گری خود، گذار به سمت یک نظم چندقطبی ساختاریافته را تسهیل کنند. مقاله ابتدا چرخه‌های تاریخی هژمون در نظام بین‌الملل و دوره تثبیت هژمونی آمریکا را مورد بررسی قرار خواهد داد. سپس چالش‌های سنتی هژمونی این کشور که مورد توافق اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل بوده و نیز چالش‌های نوظهور آن و درنهایت نتیجه پیوند این دو دسته از چالش‌ها را در یک ارزیابی تحلیلی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

پیری و رمضانی تکلیمی (۱۴۰۱) در مقاله «افول هژمونی آمریکا از دیدگاه متفکرین غربی با تأکید بر نظریات فوکویاما و هانتینگتون» به ماهیت و چرایی افول آمریکا پس از فروپاشی شوروی پرداخته‌اند؛ یافته‌های این پژوهش با بهره‌گیری از دیدگاه اندیشمندان غربی حاکی از شتاب این روند به سمت گذار از نظام تک‌قطبی به چندقطبی است.

احمدی‌نژاد و قربانی شیخ‌نشین (۱۴۰۱) در مقاله «آمریکا و چین در نظم پساکرونا» با به‌کارگیری روش سناریونویسی و تکنیک دلفی به بررسی تأثیر همه‌گیری کووید-۱۹ بر نظم هژمونیک بین‌المللی پرداخته‌اند. نویسندگان نتیجه می‌گیرند که گذار کامل به یک نظم جدید در کوتاه‌مدت نامحتمل و پرتنش خواهد بود.

میرحسینی، امامی و زارع (۱۴۰۰) در مقاله «ایالات متحده؛ جایگاه و قدرت هژمون» به بررسی جایگاه هژمونی آمریکا در دهه دوم قرن بیست‌ویکم پرداخته‌اند؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که آمریکا علی‌رغم حفظ برتری نظامی، در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و مشروعیت بین‌المللی دیگر هژمون بلامنازع به‌شمار نمی‌رود.

بلو^۱ (۲۰۲۵) در مقاله «گسترش بیش از حد و جهانی‌شدن: پویایی‌های افول هژمونیک» نشان می‌دهد افول هژمونی آمریکا ناشی از بحران فرابار سیاسی-نظامی و افول اقتصادی تحت تأثیر جهانی‌شدن، صعود چین و مالی‌سازی است؛ نتیجه پژوهش بیانگر شکل‌گیری وضعیت بن‌بست هژمونیک میان آمریکا و چین است.

ساکس^۲ (۲۰۲۴) در مقاله «فراسوی عصر هژمونی» به تحلیل ریشه‌های ژئوپلیتیکی تنش‌های کنونی پرداخته است. یافته‌ها حاکی از آن است که افول تدریجی هژمونی غرب و گذار به جهان چندقطبی، محرک اصلی این تنش‌هاست. این مقاله با تأکید بر ضرورت همکاری چندجانبه و رد ادامه راهبرد هژمون‌طلبی، آینده‌ای صلح‌آمیز مبتنی بر توسعه مشترک و احترام به چندگانگی را ترسیم می‌کند.

اشرف^۳ (۲۰۲۳) در مقاله «بازاندیشی میراث روابط بین‌الملل در باب هژمونی: افول هژمونی آمریکا از منظرهای تطبیقی» هدف خود را بررسی افول هژمونی آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر اعلام کرده است؛ نتایج نشان می‌دهد رویکردهای سنتی و انتقادی قادر به توضیح کامل این افول نیستند و مدل چهاربُعدی هژمونی برای تبیین بهتر کارآمدتر است و ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را نیز در نظر می‌گیرد.

هویگنس^۴ (۲۰۱۷) در پایان‌نامه «افول آمریکا و دگرگونی هژمونی جهانی» به این پرسش پرداخته که آیا ایالات متحده با افول قدرت مواجه است یا خیر؟ یافته‌ها نشان می‌دهد کاهش نسبی در قدرت سخت و نرم آمریکا موجب تضعیف نظم لیبرال تحت رهبری آن شده و زمینه‌ساز بی‌ثباتی در نظام بین‌الملل معاصر گردیده است.

نواوری این پژوهش در ترکیب و مقایسه هم‌زمان شاخص‌های سنتی و نوظهور افول هژمونی آمریکا و بهره‌گیری از نظریه چرخه قدرت چارلز دوران برای تحلیل این روند است. این رویکرد، افول هژمونی آمریکا را نه صرفاً یک بحران تک‌بُعدی، بلکه روندی چندلایه معرفی می‌کند که به شکل‌گیری نظامی چندقطبی با بازیگران متنوع و سطوح متفاوت قدرت منجر می‌شود.

۳. روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش از حیث ماهیت تحلیلی و از نظر روش توصیفی محسوب می‌گردد. شیوه گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای-اسنادی و منابع مختلفی همچون کتاب‌ها، مقالات علمی، اسناد رسمی و پایگاه‌های معتبر اطلاعاتی را شامل می‌شود. افزون بر این، داده‌های گردآوری‌شده با آمار و شواهد مستند پشتیبانی شده‌اند تا اعتبار علمی یافته‌ها افزایش یابد.

۴. چارچوب نظری؛ چرخش قدرت

نظریه چرخه قدرت چارلز دوران که ریشه در سنت رئالیستی تحلیل سیاست جهانی دارد، با گنجاندن عناصری از ایدئالیسم و سازه‌نگاری و نیز با نقد برخی مفروضات کلاسیک رئالیستی، چارچوب نظری منحصربه‌فردی ارائه می‌دهد. این نظریه ذاتاً در حوزه روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد، اما با بهره‌گیری از بینش‌های تاریخ و اقتصاد، پلی میان این رشته‌ها نیز ایجاد می‌کند (Doran, 2003: 14). در کانون این نظریه، مفهوم «چرخه قدرت» قرار دارد که به دوره زمانی استقرار، اوج‌گیری و افول توانایی‌های یک کشور اشاره دارد (Doran & Parson, 1980: 947). هر دگرگونی در این چرخه، بازتابی بی‌درنگ از ملاحظات و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن کشور است و تصورات بنیادین آن را درباره امنیت آینده و جایگاه مورد انتظارش در عرصه بین‌المللی آشکار می‌سازد (Doran, 2012: 75). از این منظر، نظریه چرخه قدرت تکامل ساختار نظام بین‌الملل را از طریق پویایی چرخه‌ای صعود و افول قدرت دولت‌ها تبیین می‌کند و هم‌زمان، هم‌نظریه‌ای در باب توسعه سیاسی بین‌المللی دولت-ملت در عصر مدرن و هم روایتی از دگرگونی ساختاری نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد (Doran, 1991: 19).

1. Bello

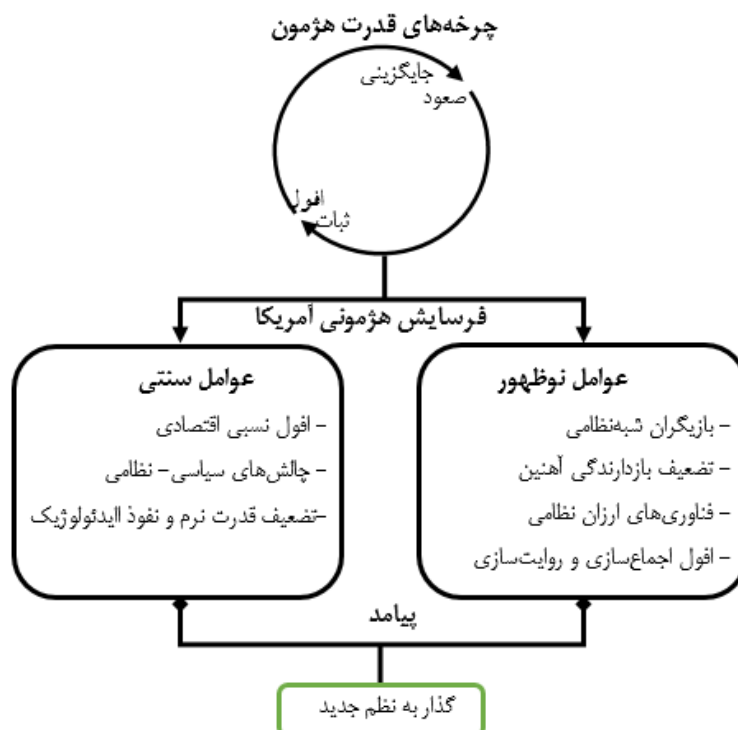
2. Sachs

3. Ashraf

4. Huygens

بر اساس انگاره‌های تئوری دوران، در هر مقطع تاریخی، دولتی به‌عنوان قدرت مسلط جهانی ظهور می‌یابد که مسئولیت ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی را بر عهده می‌گیرد. این فرآیند در چهار مرحله متمایز قابل ترسیم است. در مرحله بنیادین که هم‌زمان با پایان یک جنگ بزرگ بین‌المللی است، دولتی به‌عنوان بازیگر مسلط ظاهر می‌شود که توانایی ایجاد ساختارهای جدید نظم بین‌المللی را داراست و به این ترتیب جایگاه هژمونیک جدید را به خود اختصاص می‌دهد. تثبیت این موقعیت برتر، ورود به مرحله دوم چرخه را نشان می‌دهد که در آن ثبات نسبی در نظام بین‌الملل حاکم شده و قدرت مسلط با چالش جدی مواجه نمی‌شود. پس از این دوره، جهان وارد مرحله سوم یعنی فرسایش مشروعیت می‌گردد. در این برهه، با ظهور و تقویت بازیگران جدید در صحنه بین‌الملل، تقاضا برای رهبری قدرت هژمون کاهش یافته و تقابل بین منافع این قدرت و بازیگران نوظهور، چرخه را به مرحله چهارم یعنی چندقطبی شدن سوق می‌دهد. در این مرحله نهایی، قدرت‌های نوظهور به سطح برابری با قدرت مسلط پیشین رسیده و درنهایت یک یا چند مورد از آن‌ها به‌عنوان رقبای جدید هژمونی پیشین ظاهر می‌شوند (Ivie, 2016: 5-6).

یکی از ادعاهای کلیدی این نظریه آن است که رشد و افول قدرت ملی، کلید فهم علل وقوع جنگ‌های گسترده و بی‌ثباتی‌های نظامی در مقیاس بزرگ است (Tessman & Chan, 2004: 131). به این ترتیب، نظریه چرخه قدرت نه تنها ابزاری تحلیلی برای درک پویایی‌های عرصه بین‌الملل و افول یک هژمونی فراهم می‌آورد، بلکه بینشی ژرف درباره چگونگی تأثیر این نوسانات بر سیاست خارجی کشورها، امنیت بین‌المللی و احتمال بروز منازعات بزرگ ارائه می‌دهد. این چارچوب به دلیل ماهیت تاریخی و سیستمیک خود، ابزاری قدرتمند برای تطبیق و تحلیل الگوهای تکرارشونده در سیاست بین‌الملل فراهم می‌سازد؛ از همین رو، برای درک ریشه‌های بی‌ثباتی در دوران گذار و تشریح پویایی نظام بین‌الملل معاصر از سوی این پژوهش انتخاب شده است. مدل مفهومی پژوهش را می‌توان بدین صورت نشان داد:



شکل ۱. مدل مفهومی پژوهش (نویسندگان)

۵. چرخه‌های هژمونی جهانی

چرخه قدرت جهانی نشان‌دهنده توالی رهبری قدرت‌های بزرگ در نظم جهانی است. جرج مدلسکی با تأکید بر سال ۱۴۹۴ به‌عنوان آغاز دنیای مدرن از پنج چرخه قدرت بدین صورت (جدول ۱) نام می‌برد:

جدول ۱. کشورهای هژمون و کاندیداهای شکست‌خورده (Modelski, 1987: 64-88)

قدرت‌های هژمون	پرتغال	هلند	بریتانیا	بریتانیا	آمریکا
داوطلب‌های ناموفق	اسپانیا	فرانسه	فرانسه	آلمان	شوروی

۱. دوره هژمونی پرتغال (۱۵۱۷-۱۴۹۴): پرتغال به‌عنوان اولین قدرت هژمون جهانی، با استفاده از برتری دریایی و روحیه اکتشاف، امپراتوری وسیعی در آمریکا، آفریقا و آسیا ایجاد کرد. افتتاح مسیر دریایی به هند توسط واسکو دو گاما در سال ۱۴۹۸، زمینه را برای استقرار هژمونی این کشور بر اقیانوس هند فراهم کرد؛ اما رقابت انگلیس و هلند در نهایت به افول آن منجر شد (Stoyanov, 2018: 60).

۲. دوره هژمونی هلند (۱۶۰۹-۱۵۷۹): هلند با تأسیس کمپانی هند شرقی (۱۶۰۲) و ایجاد نهادهای مالی پیشرفته، عصر طلایی خود را آغاز کرد (Ivie, 2016: 12). تجارت، توانایی دریایی و مستعمرات خارجی پایه‌های نظم جهانی هلندی را تشکیل داد، اما در نهایت جنگ‌های تجاری با بریتانیا و فشارهای فرانسه موجب زوال آن شد (کولایی، ۱۳۷۷: ۱۶۴).

۳. دوره اول هژمونی بریتانیا (۱۷۱۳-۱۶۸۸): انقلاب شکوهمند (۱۶۸۸) و معاهده اوترخت (۱۷۱۳) آغازگر هژمونی بریتانیا بود. این کشور با قدرت دریایی، حفظ موازنه قوا در اروپا و سیاست استعماری، اولین سیستم جهانی خود را ایجاد کرد (Modelski, 1987: 84)، اما جنگ‌های استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه در نهایت به این دوره پایان داد.

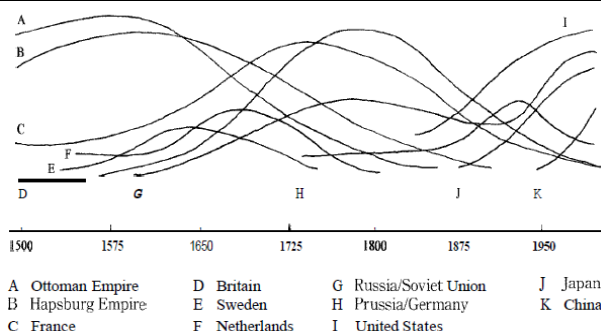
۴. دوره دوم هژمونی بریتانیا (۱۸۱۵-۱۷۹۲) و ظهور آمریکا: دوره دوم با ویژگی‌های مشابه اما در حالی تدافعی در مقابل رقبای جدید همراه بود. جنگ جهانی اول ضعف این نظم را نشان داد و جنگ جهانی دوم به‌طور قطع به هژمونی بریتانیا پایان داد و راه را برای ظهور ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون جدید خارج از اروپا باز کرد (کولایی، ۱۳۷۷: ۱۶۶).

۶. گذار به تثبیت هژمونی آمریکا

هژمونی ایالات متحده در صحنه جهانی ریشه در تحولات تاریخی دارد که طی دهه‌ها شکل گرفته است. حتی پیش از جنگ جهانی دوم، علی‌رغم موضع انزوایی نسبی، نشانه‌هایی از ظهور این کشور به‌عنوان یک نیروی جهانی قابل مشاهده بود (Zhao, 2004: 82). جنگ جهانی اول و افول امپراتوری‌های اروپایی به‌طور خاص، بستری را برای ظهور امپراتوری غیررسمی آمریکا و استفاده فزاینده از هژمونی به‌عنوان ابزاری برای نفوذ و کنترل فراهم کرد (Pessina, 2023: 40). با این حال، جنگ جهانی دوم نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای بود. آسیب‌پذیری آلمان و ژاپن فرصت استراتژیک بی‌نظیری در اختیار ایالات متحده گذاشت تا با همکاری متحدانش، جایگاه ژئوپلیتیک خود را به‌عنوان یک ابرقدرت مسلط تثبیت کند (آجرلو و اعتبار، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

از این جنگ، آمریکا دریافت که برای حفظ امنیت خود باید در مدیریت نظم جهانی مشارکت کند و این درک منجر به ایجاد یک نظام جدید بین‌المللی با رهبری این کشور شد (Sapolsky, 2017: 184-185). برای تثبیت این هژمونی، ایالات متحده به اجرای سیاست بازدارندگی راهبردی پرداخت و تلاش کرد این تصور را ایجاد کند که اقداماتش همواره در چارچوب هنجارها و قواعد پذیرفته‌شده بین‌المللی صورت می‌گیرد (ستوده و محمدی ضیاء، ۱۳۹۶: ۲۱۳). به گفته سوزان استرنج، نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که تحت رهبری آمریکا تأسیس شدند، به‌عنوان ابزارهایی برای حفظ و تداوم این هژمونی عمل کردند (Fayyaz & Malik, 2020: 78). پایان جنگ سرد موقعیت بی‌همتایی را برای ایالات متحده به ارمغان آورد که از زمان امپراتوری روم بی‌سابقه بود.

برتری اقتصادی (با تولید ناخالص داخلی ۶۰ درصد بزرگ‌تر از نزدیک‌ترین رقیب خود)، نظامی (با هزینه‌های دفاعی بیشتر از ۲۰ کشور بعدی)، برتری فناوری و سلطه دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی، پایه‌های هژمونی بلامنازع آن را تشکیل داد (Walt, 2018: 18). به این ترتیب، آمریکا با ایجاد نظم مبتنی بر هنجارهای همکاری، ارزش‌های لیبرال دموکراتیک و اقتصاد باز، خود را به‌عنوان ضامن صلح، رفاه و آزادی معرفی کرد و هژمونی جهانی خود را گسترش داد. نمودار زیر پویایی تغییر قدرت‌های جهانی از سال ۱۵۰۰ تا برآمدن ایالات متحده در ۱۹۴۵ را نشان می‌دهد:



نمودار ۱. دینامیسم تغییر و جایگاه قدرت‌های جهانی در سیستم (Doran, 2000: 335)

۷. شاخص‌های سنتی تضعیف برتری و بازدارندگی هژمونی آمریکا

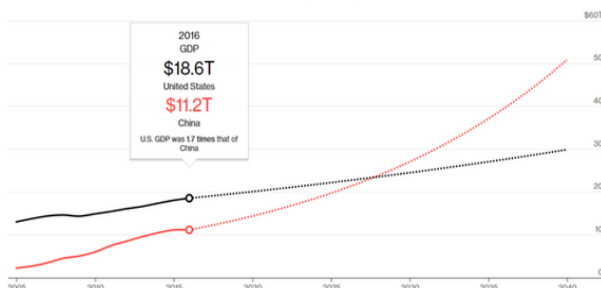
عوامل سنتی افول هژمونی آمریکا، از جمله ضعف‌های اقتصادی، محدودیت‌های نظامی-استراتژیک و کاهش اعتبار سیاسی در صحنه جهانی که نشان‌دهنده فرسایش توانایی آمریکا در حفظ سلطه و بازدارندگی مطلق خود هستند، طی چند دهه قبل از سوی بسیاری از اندیشمندان مورد اتفاق و بررسی قرار گرفته‌اند.

۷-۱. افول نسبی اقتصادی

استراتژی امنیت ملی آمریکا، پکن را قدرتی «تجدیدنظرطلب» تلقی کرده که به‌دنبال تغییر نظم موجود است (Gaub & Boswinkel, 2020: 7). پیش‌بینی رشد چشم‌گیر اقتصادی چین (نمودار ۲) که کلید اصلی تبدیل آن به چالش آمریکاست، محصول مجموعه‌ای از عوامل به‌هم‌پیوسته شامل اجرای اصلاحات ساختاری عمیق در کنار حفظ ثبات سیاسی، گسترش سرمایه‌گذاری‌های کلان بین‌المللی و تثبیت موقعیت این کشور به‌عنوان بازیگری بی‌بديل در حوزه زیرساخت‌ها می‌شود. دستاوردهایی مانند پیشی گرفتن در صادرات کالا از سال ۲۰۰۹، تبدیل شدن به بزرگ‌ترین قدرت تجاری جهان از سال ۲۰۱۳ و کسب جایگاه دومین واردکننده بزرگ جهان با شبکه‌ای متنوع از شرکای تجاری، همگی به سهم ۱۸ درصدی چین از کل ثروت جهانی منجر شده‌اند.

بر همین اساس، بسیاری از پژوهشگران، این رشد اقتصادی عظیم را اساسی‌ترین پشتوانه برای ظرفیت چین در به چالش کشیدن رهبری ایالات متحده می‌دانند. این جاه‌طلبی اقتصادی در راستای یک برنامه راهبردی کلان‌تر تعریف می‌شود. برنامه «روای چین» شی جین‌پینگ برای تبدیل این کشور به قدرت برتر جهان تا سال ۲۰۵۰، عزم جدی پکن برای دستیابی به هژمونی کامل در نظام بین‌الملل را نشان می‌دهد (Gerwin, 2018: 4). این روند باعث شده تا سیاست‌گذاران در واشنگتن نیز بر تغییر نظم جهانی تک‌قطبی تحت رهبری ایالات متحده از سوی پکن تأکید کنند (Leybold, 2024: 3)، اما از نگاه چین، ریشه اصلی افول نسبی آمریکا در سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا و اشتباهات راهبردی خود واشنگتن است (وفایی، ذوالفقاری و احمدی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۵۲).

فارغ از اینکه تضعیف آمریکا در برابر چین نتیجه راهبردهای پکن باشد یا اشتباهات آمریکا، رویکرد گروهی از جریان فکری حامی هژمونی آمریکا همچنان بر انکار این تغییرات استوار است. این گروه با پافشاری بر آنکه آمریکا همواره پیروز نهایی خواهد بود؛ تبدیل شدن چین به امپراتوری را نادیده گرفته‌اند (Keane, 2025: 4).



نمودار ۲. تخمین تولید ناخالص داخلی چین در مقایسه با آمریکا (Scott & Sam, 2016)

۷-۲. چالش‌های سیاسی-نظامی

در بررسی چالش‌های سیاسی-نظامی آمریکا، سه تجربه عراق، افغانستان و اوکراین بیش از هر مورد دیگری گویای محدودیت‌های قدرت سخت این کشور هستند. این رخدادها نشان داده‌اند که صرف تکیه بر برتری نظامی برای تثبیت هژمونی کافی نیست و هژمونی واقعی نیازمند پذیرش سیاسی و مشروعیت است (Hudson, 2025). حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، نمونه بارزی از ناتوانی آمریکا در تبدیل پیروزی نظامی به ثبات سیاسی بود. سرنگونی رژیم بعث، نه به تشکیل دولتی باثبات، بلکه به تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی، گسترش خشونت و تضعیف وجهه بین‌المللی آمریکا انجامید. در نتیجه، تلاش برای «دولت‌سازی» به جای تقویت موقعیت هژمون، به کاهش سرمایه مشروعیت آن منتهی شد. بر همین اساس برخی معتقدند جنگ عراق برای ایالات متحده یک شکست بود و پیامدهای آن هنوز هم احساس می‌شود (Deknatel, 2023).

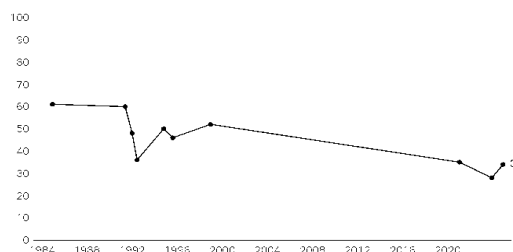
افغانستان نیز تصویری مشابه و حتی عمیق‌تر در این سطح از مؤلفه سنتی افول هژمونی آمریکا ارائه کرد. حضور بیست‌ساله نظامی و هزینه‌های سنگین بازسازی، سرانجام با خروجی پرحاشیه در سال ۲۰۲۱ به پایان رسید؛ رخدادی که نشان داد آمریکا در برابر جوامع پیچیده با ساختار اجتماعی خاص، قادر به مهندسی نظم سیاسی پایدار نیست. این خروج، به‌وضوح توانایی واشنگتن در مدیریت درازمدت تعهدات فرامرزی را زیر سؤال برد و باید در نظر داشت که هیچ حرکت استراتژیک چشم‌گیری برای جبران این عقب‌نشینی خودساخته، مانند ایجاد تعهدات رسمی جدید، نیز ایجاد نشد (Kissinger, 2021).

بحران اوکراین، محدودیتی دیگر از جنس متفاوت را آشکار ساخت. در برابر تهاجم روسیه، ایالات متحده و متحدانش به کمک‌های نظامی غیرمستقیم، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای دیپلماتیک متوسل شدند؛ ابزاری که گرچه مؤثر بود، اما نشان داد هژمون در مواجهه با قدرتی هسته‌ای نمی‌تواند وارد تقابل مستقیم شود و ناگزیر به اعمال سیاست بازدارندگی غیرمستقیم است. نشست آلاسکا در ۱۵ اگوست ۲۰۲۵ و دست بالای روسیه در این نشست که باعث ایجاد عدم اطمینان در میان متحدان ناتو شد (Gurbanov, 2025) بیش از هر زمان دیگری فرسایش هژمونی آمریکا در این بُعد را نشان داد.

مجموعه سه تجربه بالا به‌روشنی بیانگر آن است که هژمونی آمریکا در حوزه سیاسی-نظامی با محدودیت‌های ساختاری روبه‌روست. ناکامی در تبدیل پیروزی نظامی به ثبات سیاسی، فرسایش مشروعیت و احتیاط در برابر رقبای همگی نشان می‌دهند که واشنگتن دیگر قادر به تحمیل اراده خود با هزینه اندک نیست و بنابراین واضح است که مسیر آینده نظم بین‌الملل به‌سوی تقسیم بار امنیتی و نقش‌آفرینی بازیگران جدید سوق یافته است.

۷-۳. بحران مشروعیت نرم و تضعیف نفوذ ایدئولوژیک

قدرت نرم آمریکا که بر سه ستون نظم لیبرال، دموکراسی و حقوق بشر بنا شده بود، امروز بیش از هر زمان دیگری با بحران مشروعیت روبه‌روست. در عرصه دموکراسی، داده‌های (نمودار ۳) نشان می‌دهد که حتی در داخل ایالات متحده ۶۱ درصد از مردم آمریکا از نحوه عملکرد دموکراسی کشورشان رضایت ندارند؛ و میزان رضایت تنها ۳۴ درصد است. نمودار ۴ نیز نشان می‌دهد در حالی که دموکراسی آمریکایی قبلاً نمونه خوبی برای پیروی سایر کشورها بوده است، اما در سال‌های اخیر این وضعیت دچار افول شده است. در سطح جهانی نیز قدرت نرم آمریکا که مبدع موسیقی جاز، فاتح ماه و خالق اینترنت بود، برای اولین بار در سال ۲۰۲۵، رسماً در مقایسه با پکن دچار افول شد. در این زمینه داده‌ها نشان می‌دهد که ادراک مثبت جهانی از آمریکا نه‌تنها از اتحادیه اروپا بلکه حتی از چین نیز عقب‌تر است (نمودار ۵). افول در این آمارها بیشتر از هر چیزی گواه آن است که اعتبار آمریکا در حوزه‌ای (مشروعیت و نفوذ ایدئولوژیک) که زمانی بزرگ‌ترین سرمایه آن به شمار می‌رفت، به‌طور جدی کاهش یافته است.

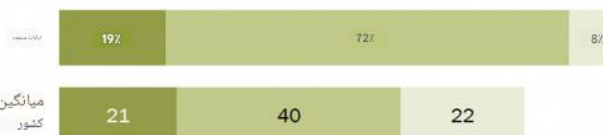


نمودار ۳. میزان رضایت آمریکایی‌ها از عملکرد دموکراسی ایالات متحده (Jones, 2025)

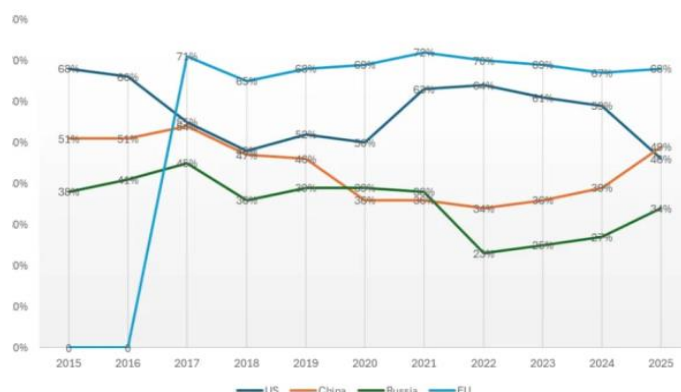
اکثر آمریکایی‌ها - و بسیاری در سراسر جهان - فکر می‌کنند دموکراسی ایالات متحده دیگر الگوی خوبی برای پیروی نیست

درصد کسانی که می‌گویند دموکراسی در ایالات متحده ...

- الگوی خوبی برای سایر کشورها برای پیروی است
- قبلاً الگوی خوبی بود، اما در سال‌های اخیر اینطور نبوده است
- هرگز الگوی خوبی برای سایر کشورها برای پیروی نبوده است

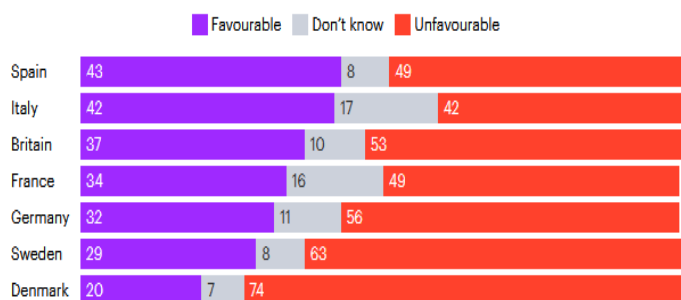


نمودار ۴. نظرسنجی درباره پیروی از الگوی دموکراسی آمریکایی (Fetterolf, 2024)



نمودار ۵. ادراک مثبت از قدرت نرم آمریکا، چین، روسیه و اتحادیه اروپا (Iselin, 2025)

در بُعد نظم لیبرال نیز، اعتماد عمومی در میان متحدان سنتی واشنگتن رو به افول گذاشته است. بررسی سال ۲۰۲۵ (نمودار ۶) در اروپا نشان داد که بیش از نیمی از مردم بریتانیا (۵۳ درصد)، آلمان (۵۶ درصد)، سوئد (۶۳ درصد) و دانمارک (۷۴ درصد) اکنون نظر نامطلوبی نسبت به ایالات متحده دارند. درحقیقت نظم بین‌المللی لیبرال در حال مرگ است و حامیان آن در آن سوی اقیانوس اطلس در سوگ هستند (Goddard et al, 2025)، وضعیتی که حکایت از فرسایش تصویر آمریکا به عنوان رهبر نظم بین‌المللی دارد.



نمودار ۶. نظر اروپائیان درباره آمریکا (Britton, 2025)

اما شاید بیشترین ضربه به مشروعیت نرم آمریکا در حوزه حقوق بشر وارد شده باشد. دخالت مستقیم در جنگ غزه، به عنوان یکی از طرف‌های درگیر و چشم‌پوشی از پیامدهای انسانی آن، موجب انتقادات گسترده نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشری شده است (Human Rights Watch, 2025). این دوگانگی آشکار میان شعار و عمل، نه تنها وجهه اخلاقی آمریکا را تضعیف کرده، بلکه حتی میان بخشی از افکار عمومی متحدان غربی آن نیز تردیدهای جدی ایجاد کرده است.

ترکیب همه شواهد آماری و تجربی بالا نشان می‌دهد که مشروعیت نرم ایالات متحده دیگر نه بر «جاذبه بدیهی» بلکه بر بستری از پرسش و مناقشه تعریف می‌شود. ارزش‌هایی چون دموکراسی و نظم لیبرال که زمانی ابزار تثبیت هژمونی آمریکا بودند، اکنون در کانون بحرانی قرار گرفته‌اند که بازسازی و تبیین مجدد آن‌ها را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است.

۸. شاخص‌های جدید تضعیف برتری و بازدارندگی هژمون

افول هژمونی ایالات متحده تنها به چالش‌های سنتی پیش گفته محدود نمی‌شود، بلکه در عصر حاضر، مجموعه‌ای از عوامل نوظهور و کیفی، «برتری مطلق» و «قابلیت بازدارندگی» به‌عنوان دو ستون اصلی هژمونی آن را به چالش کشیده‌اند که در ادامه این چالش‌ها مورد واکاوی قرار می‌گیرد:

۸-۱. ناتوانی در مهار بازیگران شبه‌نظامی

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های افول بازدارندگی آمریکا، ناتوانی این کشور در مواجهه با بازیگران شبه‌دولتی/شبه‌نظامی است؛ گروه‌هایی که نه دولت‌اند و نه صرفاً بازیگران غیردولتی و نیز از ترکیب توان نظامی، پایگاه اجتماعی و حمایت خارجی برخوردارند. حوثی‌های یمن، حماس در غزه و حزب‌الله لبنان از بارزترین نمونه‌های این بازیگران‌اند که طی سال‌های اخیر توانسته‌اند کارآمدی قدرت سخت آمریکا و متحدانش را به چالش بکشند. حوثی‌ها نشان دادند که چگونه یک بازیگر محلی می‌تواند با ابزارهای نسبتاً ساده اما مؤثر، معادلات جهانی را بر هم بزند. حملات مستمر این گروه به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ نه تنها جریان تجارت بین‌المللی را مختل کرده، بلکه ناکارآمدی عملیات نظامی گسترده آمریکا برای مهار یک گروه شبه‌دولتی را آشکار ساخته است. تنها در سال ۲۰۲۳، حوثی‌ها بیش از ۱۹۰ بار به نیروی دریایی ایالات متحده یا کشتی‌های تجاری حمله کردند (Shahbazov, 2025). واقعیت این است که برتری هوایی و دریایی آمریکا نتوانسته تهدیدات پراکنده و نامتقارن حوثی‌ها را از میان ببرد؛ تهدیداتی که با تکیه بر حمایت منطقه‌ای و مشروعیت داخلی، پایداری قابل توجهی یافته‌اند.

در غزه نیز، حماس با استفاده از شبکه‌های زیرزمینی، موشک‌های ارزان قیمت و تاکتیک‌های رسانه‌ای، در برابر فشار سنگین نظامی و دیپلماتیک آمریکا توانسته بقا و حتی بخشی از مشروعیت سیاسی خود را حفظ کند. جدیدترین آمار نشان می‌دهد که حدود ۲۰۰۰۰ جنگجوی مسلح هنوز در غزه حضور دارند (Rodenbeck, 2025). آنچه این امر را برجسته می‌سازد، نه صرفاً توانایی نظامی حماس، بلکه قدرت روایت‌سازی آن است؛ روایتی که تصویر مقاومت در برابر سلطه را به افکار عمومی منطقه و بخشی از افکار جهانی منتقل کرده است، به گونه‌ای که برخی از پیروزی حماس در «جنگ روایت‌ها» و به چالش کشیدن هژمونی آمریکا از سوی این گروه سخن می‌گویند (Leibovitz, 2025).

در لبنان نیز حزب‌الله با تلفیق تجربه نظامی، حمایت اجتماعی و اتکای ایدئولوژیک توانسته بازدارندگی و تحمیل اراده آمریکا به شکست خود را تضعیف کند. شکست آمریکا در خلع سلاح حزب‌الله، استمرار حملات آن در مرزهای شمالی علیه اسرائیل در سال‌های اخیر، تخلیه بسیاری از جوامع نزدیک با مرز لبنان از سوی اسرائیل (Shane, 2024) و گسترش حملات این گروه در حمایت از ایران طی جنگ رمضان ۲۰۲۶، نمودی دیگری از ناتوانی بلوک هژمون در مهار بازیگران شبه‌نظامی است. این تحولات شرایط دشواری را برای آمریکا رقم زده است، از یک سو تعهد به امنیت متحد اصلی‌اش و از سوی دیگر واقعیت نوینی که نشان می‌دهد یک بازیگر شبه‌دولتی قادر است هزینه‌های سیاسی و امنیتی سنگینی بر قدرت‌های بزرگ تحمیل کند. ترکیب این نمونه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که برتری و بازدارندگی آمریکا در برابر بازیگرانی که خارج از منطق سنتی دولت-ملت عمل می‌کنند، دچار ضعف ساختاری است. این بازیگران با اتکا به مشروعیت اجتماعی، حمایت خارجی و بهره‌گیری از تاکتیک‌های نامتقارن، فضایی امنیتی خلق کرده‌اند که قدرت هژمون دیگر قادر به مهار یا حتی مدیریت کامل آن نیست.

۸-۲. شکسته شدن بازدارندگی آهنین

بازدارندگی آهنین آمریکا که برای دهه‌ها به‌عنوان ستون اصلی هژمونی این کشور شناخته می‌شد، بر این فرض استوار بود که هیچ بازیگری در نظام بین‌الملل جرئت حمله مستقیم به منافع و پایگاه‌های آمریکا را ندارد. این تصویر، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، نه تنها در ذهن متحدان و رقبای، بلکه در ادبیات امنیتی جهان به‌عنوان «واقعیتی خدشه‌ناپذیر» تثبیت شده بود؛ اما تحولات چند سال اخیر نشان داد که این بازدارندگی دیگر کارکرد سابق خود را از دست داده است و این بُعد از قدرت هژمونیک آمریکا به عمارتی با باغ‌های بکر اما اتاق‌های خالی و پایه‌های فرسوده تبدیل شده است (Eaglen & Walker, 2024). حمله موشکی و پهپادی ایران به پایگاه العدید در قطر در ژوئن ۲۰۲۵، نمادی روشن از این شاخص است. العدید چیزی

بیش از یک تأسیسات نظامی است، مکانی ممنوعه که عملیات‌های اصلی ایالات متحده و ائتلاف در سراسر منطقه از آنجا آغاز می‌شود. حمله ایران به این پایگاه، نشان می‌دهد که ممکن است دیگر سایت‌های نظامی ایالات متحده در خلیج فارس به‌عنوان مناطق ممنوعه تلقی نشوند (Tagari, 2025). صرف‌نظر از میزان خسارت یا تلفات، واقعیت این است که انجام چنین حمله‌ای به قلب یکی از حیاتی‌ترین مراکز حضور نظامی آمریکا، خود به معنای شکستن قداست بازدارندگی آهنین بود. این رخداد را باید در امتداد حملات پیشین به پایگاه عین‌الأسد در عراق دید؛ پایگاهی که بارها هدف حملات موشکی و پهپادی قرار گرفت و آسیب‌پذیری نیروهای آمریکایی را آشکار ساخته است. همچنین باید یادآور شد بین سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ بیش از ۱۸۰ حمله به نیروهای آمریکایی از سوی گروه‌های مقاومت در عراق، سوریه و اردن انجام شده است (Roggio, 2025).

این رخدادها نشان‌دهنده جسارت فزاینده نیروهایی است که زمانی حتی نزدیک شدن به تجهیزات و نیروهای آمریکایی را خودکشی می‌دانستند، اما اکنون با بی‌باکی به تهدیدات علیه آن‌ها روی آورده‌اند. مفهوم کلیدی این وقایع آن است که بازدارندگی دیگر صرفاً به برتری نظامی متکی نیست. هنگامی که بازیگری چون ایران می‌تواند بدون نگرانی از پاسخ قاطع یا جنگ فراگیر، به منافع حیاتی آمریکا ضربه بزند، پیام روشنی به سایر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی منتقل می‌شود و آن اینکه هژمون دیگر قادر به تحمیل ترس مطلق نیست. این تغییر، شکاف بزرگی در نظم هژمونیک ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که «بازدارندگی آهنین» آمریکا نه یک واقعیت پایدار، بلکه مفهومی تاریخی است که اکنون پایه‌های آن در حال فرسایش جدی قرار گرفته است.

۸-۳. ناکارآمدی در برابر فناوری‌های ارزان

در جنگ‌های نامتقارن معاصر، فناوری‌های ارزان‌قیمت (به‌ویژه پهپادهای کوچک و موشک‌های کوتاه‌برد) توانسته‌اند ساختار بازدارندگی قدرت‌های بزرگ را با چالش جدی روبه‌رو کنند. در این مسیر، آمریکا که در دهه‌های گذشته بر برتری تسلیحات گران‌قیمت و سامانه‌های پیچیده دفاعی تکیه داشت، امروز در برابر این ابزارهای ساده اما مؤثر، ناکارآمد نشان می‌دهد. نمونه بارز این تحول را می‌توان در جنگ اوکراین مشاهده کرد. بنابر ارزیابی‌ها پهپادهای FPV تنها در ژانویه ۲۰۲۵، ۴۹ درصد از کل تلفاتی که تجهیزات روسیه وارد کرده‌اند را تشکیل داده‌اند (Kosoy, 2025)، پهپادهایی که با هزینه اندک و در تیراژ بالا تولید می‌شوند اما قدرت تخریبی چشم‌گیری دارند. آن‌ها مناطقی تا ۲۰ کیلومتر (۱۲ مایل) از خط مقدم را به مناطق کشتار تبدیل کرده‌اند و به میزان قابل‌توجهی تلفات انسانی را افزایش داده‌اند (Arhirova, 2025).

این وضعیت نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری‌های کلان در تانک‌ها و سامانه‌های متعارف، در برابر تهدیدات ارزان و نامتقارن، برتری پیشین خود را از دست داده‌اند. در جبهه خاورمیانه، تجربه حملات پهپادی انصارالله یمن به کشتی‌های تجاری و حتی ناوهای آمریکایی در دریای سرخ، بُعد دیگری از این ناکارآمدی را آشکار کرده است. پهپادها و موشک‌های ارزان این گروه، با وجود حضور گسترده نیروی دریایی ایالات متحده، توانسته‌اند مسیرهای حیاتی تجارت جهانی را مختل کنند و هزینه‌های هنگفتی بر واشنگتن و متحدانش تحمیل نمایند. همین چالش‌گری و تحمیل هزینه به آمریکا باعث شد تا در نهایت و برخلاف تهدید رئیس‌جمهور آمریکا که «جهنمی بر سر شما خواهد بارید که هرگز ندیده‌اید»، ایالات متحده را به‌سوی توافق با این گروه وادار کند (Atanesyan, 2025).

به همین ترتیب، در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از جنگ ۱۲ روزه، حملات پهپادی ایران علیه پایگاه‌های آمریکایی در عراق و سوریه و قطر و مهم‌تر از همه، علیه گنبد آهنین اسرائیل به‌عنوان گران‌قیمت‌ترین تجهیزات اهداشده از سوی هژمون و متحدانش به این رژیم، نشان داد که فناوری‌های ارزان می‌توانند به قلب مراکز استراتژیک هژمون اصابت کنند. در ادامه این روند، پس از تهاجم دوم مستقیم آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶، حملات گسترده ایران به تمام پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا و اسرائیل با استفاده از پهپادهای تهاجمی و امواج موشکی متعدد، بار دیگر ناکارآمدی سامانه‌های پیشرفته هژمون در مقابل این مؤلفه قدرت را به‌وضوح آشکار ساخت.

هدف قرار گرفتن پیشرفته‌ترین جنگنده‌های دنیا از جمله F35، F16 و F18، سامانه‌های پدافندی مانند تاد و پاتریوت و

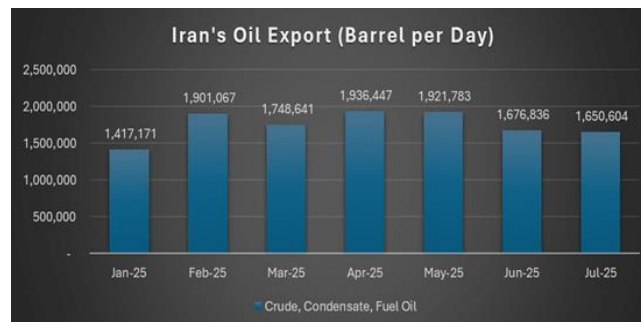
رادارهای هشدار زودهنگام از سوی ایران و اذعان بسیاری از رسانه‌ها به کاهش ذخایر موشک‌های پدافندی آمریکا و اسرائیل^۱ حاکی از آن است که کیفیت و قیمت تجهیزات نظامی الزاماً عامل تعیین‌کننده در جنگ نخواهد بود. به‌واقع جنگ نامتقارن ایران در مقابل آمریکا و اسرائیل در قالب این فناوری‌های ارزان و ضربات سنگین برآمده از این فناوری‌ها به آن‌ها، بار دیگر آزمون میان کمیّت و کیفیت را در محافل نظامی برجسته ساخت.

نتایج اغلب تحلیل‌ها نشان می‌دهد، در این تقابل، توانمندی‌های پیشرفته شاید نتوان نابود و تخریب داشته باشند، اما درنهایت توان کنترل و تسلیم کردن را ندارند و از سویی فناوری‌های ارزان شاید توان پیروز شدن را نداشته باشند اما توان صدمه زدن، تأثیر بر گزینه‌های طرف مقابل و تبدیل به اهرم فشار برای دیپلماسی را دارند. این دوگانه بالا بیانگر واقعیتی تازه است و آن اینکه در جنگ‌های امروز، کارآمدی هژمون صرفاً با داشتن تسلیحات پیشرفته و انحصاری تعریف نمی‌شود، بلکه توان مقابله با موج تهدیدات ارزان، متکثر و نامتقارن نیز تا حد بالایی تعیین‌کننده جایگاه واقعی قدرت خواهد بود.

۸-۴. افول اجماع‌سازی و روایت‌سازی

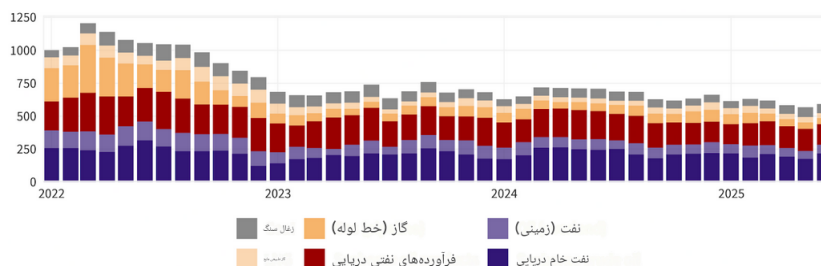
ناتو در گزارش سال ۲۰۲۱ خود از «جنگ شناختی» به‌عنوان «مادر همه جنگ‌ها» یاد کرد و تأکید نمود که در کنار جنگ‌های زمینی، هوایی، فضایی، سایبری و دریایی بعد ششم جنگ که از همه مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر است جنگ شناختی است (NATO Review, 2021). یکی از وجوه بارز این نوع جنگ، توانایی در «تعریف مسئله» و ایجاد معنای مسلط در سیاست جهانی و توانایی در «اجماع‌سازی» برای همراه کردن دولت‌ها و افکار عمومی با این معنا است که دو پایه مهم قدرت هژمونیک آمریکا را شکل داده‌اند. در این راستا، افول روایت‌سازی در جنگ اسرائیل علیه غزه به‌عنوان یکی از ارکان جنگ شناختی هژمون، نقطه عطفی در منطقه و جهان بود. بدین معنا با وجود حمایت سیاسی و رسانه‌ای واشنگتن از تل‌آویو، موج‌های اعتراضی و کارزارهای مدنی در اروپا و آمریکا روایتی بدیل از «مقاومت در برابر اشغال» را برجسته کردند. حرکت بزرگ‌ترین کاروان دریایی برای شکستن محاصره که در آن بیش از ۵۰ کشتی به سمت غزه حرکت کردند (Al Jazeera, 2025) و جنبش‌های دانشجویی در دانشگاه‌های معتبر آمریکا و اروپا نشان داد که روایت رسمی حتی در درون پایگاه‌های اجتماعی و متحدان سنتی هژمون با چالش جدی مواجه شده است.

در سطح بین‌المللی، ناکامی‌های آمریکا در اجماع‌سازی در سطوح دیگری نیز آشکار است. وعده ترامپ برای کاهش صادرات نفت ایران به ۱۰۰۰۰۰ بشکه در روز با وجود تلاش‌های زیاد محقق نشد (نمودار ۷). به همین ترتیب، تلاش واشنگتن برای ایجاد اجماع کامل و تحریم شدید علیه روسیه پس از حمله به اوکراین نیز به نتیجه‌ی ملموسی نرسید، به‌گونه‌ای که میزان صادرات انرژی روسیه در سال‌های اخیر تفاوت چندانی نداشته است (نمودار ۸). حتی در سطحی بالاتر، برخلاف تهدید آمریکا، بسیاری از کشورها، از جمله در جنوب جهانی، به خرید انرژی از مسکو ادامه دادند به‌طوری که به‌عنوان مثال هند به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین متحدان آمریکا اعلام کرد علی‌رغم فشار ایالات متحده به خرید نفت از روسیه ادامه خواهد داد (Mukherjee & Verma, 2025).



نمودار ۷. میزان صادرات نفت ایران در روز (Ghasseminejad, 2025)

۱. گزارش‌ها حاکی از آن است که پایگاه‌های آمریکا و برخی از متحدان آن در منطقه، در مقابل حجم پهپادها و موشک‌های شلیک‌شده ایران در یک یا دو روز بیش از تولید یک سال کارخانه‌های آمریکا موشک پدافندی شلیک کرده‌اند.



نمودار ۸. روند صادرات روسیه (Katinas et al., 2025)

در مجموع، افول اجماع‌سازی و روایت‌سازی آمریکا نه یک ضعف مقطعی بلکه نشانه‌ای از دگرگونی ساختاری در نظم بین‌الملل است. بر این اساس، هژمونی که روزی قادر بود دستور کار جهانی را به‌تنهایی شکل دهد، اکنون با تکثر روایت‌ها و گسست اجماع‌ها روبه‌روست؛ واقعیتی که ظهور قدرت‌های بدیل و جنبش‌های اجتماعی را در تعیین آینده نظم جهانی پررنگ‌تر می‌سازد.

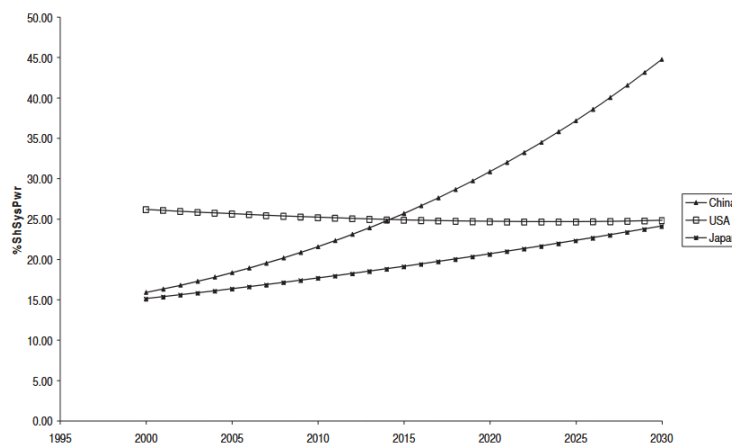
۹. ارزیابی تحلیلی: از هژمون بلامنازع به قدرت محدود

بررسی چالش‌های سنتی و نوظهور در برابر هژمونی ایالات متحده نشان می‌دهد که روند فرسایش برتری و بازدارندگی این کشور نه یک ضعف زودگذر، بلکه نشانه‌ای از دگرگونی عمیق و ساختاری در نظام بین‌الملل است. درواقع، انباشت هم‌زمان ضعف‌های اقتصادی، محدودیت‌های سیاسی-نظامی، بحران مشروعیت نرم و ظهور تهدیدات نامتقارن جدید، موجب شده است که ایالات متحده دیگر نتواند همانند گذشته، هزینه‌های سلطه‌گری خود را با دستاوردهای ژئوپلیتیکی متوازن کند. این هم‌زمانی بحران‌ها را می‌توان در پرتو نظریه چرخه قدرت تفسیر کرد؛ جایی که افول یک هژمون نه صرفاً نتیجه رشد رقیبان نوظهور، بلکه برآیند فرسایش درونی و ناتوانی آن در بازتولید سازوکارهای سلطه نیز به شمار می‌رود. به عبارتی امروز آشکار است که ایالات متحده به‌طور هم‌زمان با چهار چالش بنیادین مواجه است. نخست، چالش ژئواکونومیک ناشی از ظهور چین که با تکیه بر توان اقتصادی و پیشرفت‌های فناورانه، موازنه قدرت جهانی را به‌تدریج دگرگون می‌سازد. دوم، چالش ژئوپلیتیک روسیه که با بهره‌گیری از قدرت نظامی و ابتکار عمل در عرصه‌های امنیتی، محدودیت‌های قدرت سخت آمریکا و ناتو را عیان کرده است. سوم، چالش ژئواستراتژیک نامتقارن، جایی که بازیگران منطقه‌ای و شبه‌دولتی با اقدامات خود، برتری نظامی و بازدارندگی سنتی هژمون را به چالش کشیده و بی‌اعتبار ساخته‌اند. چهارم، چالش ژئوایدئولوژیک و هویتی که در قالب افول روایت‌سازی آمریکا و شکاف روزافزون میان ارزش‌های ادعایی این کشور و ادراک افکار عمومی جهانی و حتی داخلی نمود یافته است. این چالش‌های درهم‌تنیده، شکافی ساختاری پدید آورده‌اند که با ابزارهای مرسوم سیاست خارجی آمریکا قابل جبران نیست.

نکته کلیدی این است که افول هژمونی آمریکا به‌معنای فروپاشی ناگهانی قدرت این کشور نیست، چراکه ایالات متحده همچنان از ظرفیت‌های قابل‌توجهی در حوزه‌های مالی، فناوری‌های پیشرفته و توانایی ائتلاف‌سازی^۱ برخوردار است. بااین‌حال، روندهای کنونی نشان‌دهنده گذار این کشور از جایگاه «هژمون بلامنازع» به موقعیت «قدرت مسلط اما محدود» است. این تحول، فضای مانور بیشتری برای قدرت‌های نوظهور فراهم می‌کند و از انحصار واشنگتن بر تنظیم دستور کار جهانی می‌کاهد. در چشم‌انداز آینده، ترکیب چالش‌های سنتی و نوظهور مطرح‌شده ایالات متحده را ناگزیر خواهد کرد که در سیاست خارجی خود به‌نوعی واقع‌گرایی روی آورد؛ یعنی پذیرش نظم چندقطبی که در آن، چین به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی، روسیه به‌عنوان بازیگر ژئوپلیتیکی تأثیرگذار، قدرت‌های میانه همچون هند، برزیل، ترکیه و ایران به‌عنوان بازیگران منطقه‌ای مؤثر و گروه‌های شبه‌دولتی به‌عنوان عوامل مختل‌کننده نظم جهانی، سهم و جایگاهی مستقل خواهند داشت. این وضعیت نه‌فقط نشانگر تغییر موازنه قدرت، بلکه دگرگونی در ماهیت «هژمونی» است؛ زیرا قدرت دیگر صرفاً در دست آن متمرکز نیست، بلکه میان دولت‌ها و اقتصادهای نوظهور توزیع می‌شود. به بیان دیگر، ایالات متحده در آستانه انتخابی تاریخی قرار گرفته است، یا با

۱. البته این مورد در جنگ رمضان علیه ایران، طی چهار هفته ابتدایی علی‌رغم درخواست مکرر آمریکا برای پیوستن به این کشور در تهاجم علیه ایران با پاسخ منفی بسیاری از متحدان آن مواجه شد.

پذیرش این واقعیت جدید و بازتعریف راهبردهای خود به سمت همکاری‌های چندجانبه حرکت کند، یا با اصرار بر الگوهای پیشین، روند فرسایش مشروعیت و افزایش هزینه‌های سلطه خود، یعنی «دوره مشروعیت‌زدایی از هژمون» در نظریه چرخه قدرت را تسریع نماید. از این منظر، افول هژمونی آمریکا نه پایان قدرت آن، بلکه آغاز مرحله‌ای تازه در چرخه قدرت جهانی است که مشخصه اصلی آن، تکثر مراکز تصمیم‌گیری و نقش‌آفرینی و محدود شدن توان انحصاری هژمون خواهد بود. این فرض را یافته‌های محققانی مانند «دیلن کیسان» در مباحث مربوط به «چرخه قدرت» (نمودار ۹) دهه‌ها قبل‌تر متذکر و پیش‌بینی کرده‌اند، روندی که به‌وضوح حاکی از شکل‌گیری «عدم تعادل ساختاری» فزاینده در موازنه قدرت جهانی است و گذار به نظامی جدید را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.



نمودار ۹. منحنی سبیل قدرت آمریکا، چین و ژاپن تا ۲۰۳۰ (Kissane, 2005: 118)

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که افول هژمونی آمریکا یک فرآیند تک‌بعدی و گذرا نیست، بلکه محصول هم‌زمانی چالش‌های سنتی و ظهور عوامل نوین چالش‌زا در نظام بین‌الملل است. در سطح سنتی، کاهش برتری اقتصادی در برابر چین، ناکامی‌های نظامی-سیاسی در عراق، افغانستان و اوکراین و تضعیف جذابیت نرم در حوزه دموکراسی و نظم لیبرال، ظرفیت آمریکا برای بازتولید مشروعیت هژمونیک را به‌طور جدی محدود کرده است. در بُعد نوظهور نیز، ناتوانی در مهار بازیگران شبه‌دولتی، شکسته شدن بازدارندگی آهنین، تهدیدات ناشی از فناوری‌های ارزان و افول توان روایت‌سازی، تصویری روشن از آسیب‌پذیری قدرتی را ترسیم می‌کنند که زمانی بلامنازع تلقی می‌شد. برآیند این دو روند را می‌توان ورود به مرحله سوم چرخه قدرت چارلز تلقی کرد. بدین معنا که این چالش‌ها باعث ظهور بازیگرانی جدید در صحنه بین‌الملل، کاهش تقاضا برای رهبری قدرت هژمون کنونی و تقابل بین منافع این قدرت و بازیگران نوظهور شده است. به عبارتی، این چالش‌ها با فرسایش هژمونی آمریکا، ورود به مرحله چهارم نظریه دوران را تسهیل خواهند کرد. نتیجه آنکه ایالات متحده گرچه همچنان هژمون باقی می‌ماند، اما ماحصل قطعی این چالش‌ها، آن را از جایگاه «هژمون مسلط» به «قدرت برتر اما محدود» سوق داده است.

این جابه‌جایی نه تنها وزن نسبی آمریکا را در معادلات جهانی کاهش داده، بلکه امکان کنش‌گری فعال برای بازیگران نوظهور و میانی مانند چین، روسیه، هند، ترکیه و ایران را افزایش داده است. به این ترتیب، انحصار کنترل و برتری آمریکا تا حدودی به توزیع میان دولت‌ها تغییر یافته است. البته باید تأکید کرد این روند الزاماً به معنای فروپاشی یا حذف نقش آمریکا در نظم جهانی نیست، بلکه همان‌طور که بیان شد زمینه‌ساز و تسریع‌کننده ورود به مرحله‌ای تازه در چرخه قدرت است؛ مرحله‌ای که ویژگی محوری آن تکثر مراکز تصمیم‌گیری و محدود شدن توان آمریکا در شکل‌دهی یک‌جانبه به دستور کار جهانی خواهد بود. از این‌رو، آینده سیاست بین‌الملل نه بر مبنای تداوم نظم تک‌قطبی، بلکه بر پایه سازوکارهای چندقطبی و رقابتی رقم خواهد خورد و ایالات متحده یا باید این تغییر را بپذیرد و راهبرد خود را با همکاری چندجانبه بازتعریف کند، یا با اصرار بر الگوهای گذشته، سرعت فرسایش مشروعیت و افزایش هزینه‌های سلطه خود را شتاب بخشد.

منابع

- آجورلو، محمدجعفر؛ اعتبار، علی (۱۳۸۷). جایگاه قدرت نظامی در تثبیت هژمونی آمریکا (پس از پایان جنگ سرد). *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، ۴(۱۳)، ۱۶۲-۱۳۷.
- احمدی‌نژاد، حمید؛ قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۴۰۱). آمریکا و چین در نظم پساکرونا. *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۸(۱۱۸)، ۵-۳۵.
- پیری، هادی مراد؛ رضائی تکلیمی، داود (۱۴۰۱). افول هژمونی آمریکا از دیدگاه متفکرین غربی با تأکید بر نظریات فوکویاما و هانتینگتون. *فصلنامه راهبرد سیاسی*، ۶(۳)، ۷۱-۹۳.
- ستوده، محمد؛ محمدی ضیاء، علی (۱۳۹۶). راهبرد آمریکا و نظم منطقه‌ای خاورمیانه: از هژمونی کلاسیک تا هژمونی ملایم. *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۹(۳۳)، ۲۳۴-۲۰۹.
- کولایی، الهه (۱۳۷۷). برداشتی کوتاه از نظریه چرخه‌های طولانی در سیاست جهانی. *مجله حقوق و علوم سیاسی*، ۴۱(۰)، ۱۷۶-۱۵۴.
- میرحسینی، سید محسن؛ امامی، امیررضا؛ زارع، فاطمه. (۱۴۰۰). ایالات متحده: جایگاه و قدرت هژمون. *مطالعات راهبردی آمریکا*، ۲(۱)، ۶۳-۹۱. doi:10.27834743/ASS.2018.1026
- وفایی، حامد؛ ذوالفقاری، مهدی؛ احمدی‌نژاد، حمید (۱۴۰۲). بررسی دیپلماسی فرهنگی چین در برابر آمریکای در حال افول. *مطالعات راهبردی آمریکا*، ۳(۲)، ۳۷-۵۶. doi:10.27834743/ASS.2203.1084.2

References

- Ahmadinejad, H., & Ghorbani Sheikhneshin, A. (2022). America and China in the Post-Corona Order. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 28(118), 3-35 (In Persain).
- Ajorlu, M. J., & Etebar, A. (2008). Role of Military Power in Consolidation of US Hegemony (in Pos-Cold War Era). *Geopolitics Quarterly*, 4(13), 137-162 (In Persain).
- Al Jazeera (2025). The Global Sumud Flotilla to Gaza: Everything you need to know. *Aljazeera.com*, at: <https://www.aljazeera.com/news/2025/8/31/the-global-sumud-flotilla-to-gaza-everything-you-need-to-know>
- Arhirova, H. (2025). High-tech drones turn Ukraine's front line into a deadly kill zone, complicating evacuations. *The Associated Press*, at: <https://apnews.com/article/russia-ukraine-war-front-lines-fpv-drones-d4153f6321301c507a88d69a9776c265>
- Ashraf, N. (2023). Revisiting International Relations Legacy on Hegemony: The decline of American Hegemony from Comparative Perspectives. *Review of Economics and Political Science*, 8(6), 410-426. doi: 10.1108/REPS-05-2019-0061
- Atanesyan, B. B. (2025). Yemen and the U.S. Policy in the Middle East. *Arva*, at: <https://arvak.am/en/yemen-and-us-policy/>
- Bello, W. (2025). Overextension and globalization: The dynamics of hegemonic decline. *Critical Sociology*, 51(4-5), 817-833.
- Britton, H. (2025). European Favourability of the USA Falls Following the Return of Donald Trump. *YouGov*, at: <https://yougov.co.uk/international/articles/51719-european-favourability-of-the-usa-falls-following-the-return-of-donald-trump>
- Deknatel, F. (Ed.). (2023). the Unlearned Lessons of the Iraq War, 20 years later: A democracy in exile roundtable. *DAWN*, at: <https://dawnmena.org/the-unlearned-lessons-on-the-20th-anniversary-of-the-iraq-war-a-democracy-in-exile-roundtable/>
- Doran, C. F. (1991). *Systems in Crisis: New Imperatives of high Politics at Century's End*. Cambridge Studies in International Relations. No. 16. Cambridge University Press.
- Doran, C. F. (2000). Confronting the Principles of the Power Cycle: Changing Systems Stvucture, Expectations, and Way (323-368). In *Manus I. Midlarsky*, Handbook of War Studies, United States: University of Michigan press.
- Doran, C. F. (2003). Economics, Philosophy of History, and the "Single Dynamic" of Power Cycle Theory: Expectations, Competition, and Statecraft. *International Political Science Review*, 24(1), 13-49. doi:10.1177/0192512103024001002
- Doran, C. F. (2012). Power Cycle Theory and the Ascendance of China: Peaceful or Stormy? *SAIS*

- Review, 32(1), 73-87. doi:10.1353/sais.2012.0016
- Doran, C. F., & Parson, W. (1980). War and the Cycle of Relative Power. *The American Political Science Review*, 74(4), 947-965.
- Eaglen, M., & Walker, D. (2024). American Deterrence Unpacked. *Johns Hopkins SAIS*, at: <https://sais.jhu.edu/kissinger/programs-and-projects/kissinger-center-papers/american-deterrence-unpacked>
- Fayyaz, S., & Malik, S (2020). Question of US Hegemony and COVID-19 Pandemic. *Global Political Review*, 1(1): 72-83.
- Fetterolf, J. (2024). 72% of Americans say the US used to be a Good Example of Democracy but isn't anymore. *Pew Research Center*, at: <https://www.pewresearch.org/short-reads/2024/07/10/72-of-americans-say-the-us-used-to-be-a-good-example-of-democracy-but>
- Gaub, F., & Boswinkel, L. (2020). *How Covid-19 Changed the Future*. Luxembourg: the EU Institute for Security Studies.
- Gerwin, C. (2018). *How the Rise of China's Economic and Military Power leads to Conflict*. University College Londone. (eBook). doi:grin.com/document/510892
- Ghasseminejad, S. (2025). Trump Administration Fails to Halt Iran's Oil Exports. *Foundation for Defense of Democracies (FDD)*, at: <https://www.fdd.org/analysis/2025/08/07/trump-administration-fails-to-halt-irans-oil-exports/>
- Goddard, S. E. et al. (2025). A less legalistic system would help protect democracies. *Foreign Affairs*, at: <https://www.foreignaffairs.com/united-states/liberalism-doomed-liberal-international-order>
- Gurbanov, Y. (2025). The 2025 Alaska Summit: Strategic dynamics in the U.S.–Russia–China triangle and the Ukraine crisis. *Katoikos World*, at: <https://katoikos.world/analysis/the-2025-alaska-summit-strategic-dynamics-in-the-u-s-russia-china-triangle-and-the-ukraine-crisis.html>
- Hudson, B. (2025). Israel and the unattainable dream of Regional Dominance. *Modern Diplomacy*, at: <https://moderndiplomacy.eu/2025/06/24/israel-and-the-unattainable-dream-of-regional-dominance>
- Human Rights Watch (2025). Gaza: US forces can be liable for assisting Israeli war crimes. at: <https://www.hrw.org/news/2025/08/26/gaza-us-forces-can-be-liable-for-assisting-israeli-war-crimes>
- Huygens, A. D. (2017). *American Decline and Changing Global Hegemony*. Master's thesis in Political Science. Ames: Department of Political Science. Iowa State University.
- Iselin, Brian (2025). Update: How the US Lost 76 Countries. *Medium*, at: <https://brianiselin67.medium.com/update-how-the-us-lost-76-countries-f6aa8209abbb>
- Ivie, H. M. (2016). *the Future of World Power: An Analysis of Long Cycle Theory*. bachelor's Thesis. US: University of Arizona.
- Jones, J. M. (2025). Satisfaction with U.S. democracy edges up from record low. *Gallup News*, at: <https://news.gallup.com/poll/655220/satisfaction-democracy-edges-record-low.aspx>
- Katinas, P., Wickenden, L., & Raghunandan, V. (2025). June 2025-Monthly analysis of Russian fossil fuel Exports and Sanctions. *Centre for Research on Energy and Clean Air*, at: <https://energyandcleanair.org/june-2025-monthly-analysis-of-russian-fossil-fuel-exports-and-sanctions/>
- Keane, J. (2025). Amerika: MAGA, China, imperial decline, democracy (1-17). Report. No. 219, *Toda Peace Institute*, at: https://toda.org/assets/files/resources/policy-briefs/tr-219_amerika_keane.pdf
- Kissane, D. (2005). 2015 and the Rise of China: Power Cycle Analysis and the Implications for Australia. *Security Challenges*, 1(1): 105-121.
- Kissinger, H. (2021). Henry Kissinger on why America failed in Afghanistan. *The Economist*, at: <https://www.henryakissinger.com/articles/henry-kissinger-on-why-america-failed-in-afghanistan>
- Koolae, E. (1998). A Brief Interpretation of the Long Cycle Theory in World Politics. *Law and Political science*, 41(0), 154-176 (In Persain).
- Kosoy, D. (2025). Everything You Need to Know About How Drones Redefine Modern War. *UNITED24 Media*, at: <https://united24media.com/war-in-ukraine/everything-you-need-to>

- know-about-how-drones-redefine-modern-war-8721
- Leibovitz, L. (2025). Hamas Is Winning the Culture War. *Tablet Magazin*, at: <https://www.tabletmag.com/sections/israel-middle-east/articles/winning-the-culture-war>
- Leybold, L. (2024). Assessing China's Rise and Decline: Implications for U.S. Policy. *The Macalester Street Journal*, 1(2), 1-18.
- Mir Hosseini, S. M., Emami, A. R., and Zare, F. (2021). The United States; the Position and Power of the Hegemon. *American Strategic Studies*, 1(2), 63-91. doi:10.27834743/ASS.2018.1026 (In Persian)
- Modelski, G. (1987). *Long Cycles in World Politics*. UK: Palgrave Macmillan.
- Mukherjee, H., & Verma, N. (2025). India will Continue to buy Russian oil Despite US tariffs. *Finance Minister Says*, at: <https://www.reuters.com/business/energy/india-will-continue-buy-russian-oil-despite-us-tariffs-finance-minister-says-2025-09-05/>
- NATO Review. (2021). Countering Cognitive Warfare: Awareness and Resilience. at: <https://www.nato.int/docu/review/articles/2021/05/20/countering-cognitive-warfare-awareness-and-resilience/index.html>
- Pessina, C. (2023). *The Hegemon is Dead, Long Live the Hegemon: America's Rise to and Endurance as Global Powe*. Master's thesis in North American Studies. Leiden University.
- Piri, H., & Ramezani Taklimi, D. (2022). Study on US hegemony Decline due to the Western Think tanks perspective Emphasizing the Theories of Fukuyama and Huntington. *Journal of Political Strategy*, 6(3), 71-93 (In Persain).
- Rodenbeck, M. (2025). In Gaza, Hamas Regenerates Itself Despite Israel's Relentless Killings. *PassBlue*, at: <https://passblue.com/2025/06/30/in-gaza-hamas-regenerates-itself-despite-israels-relentless-killings/>
- Roggio, B. (2025). Iran-backed Shiite militias attack US forces based in Iraq. *Long War Journal*. at: <https://www.longwarjournal.org/archives/2025/06/iran-backed-shiite-militias-attack-us-forces-based-in-iraq.php>
- Sachs, J. (2024). Beyond the age of hegemony, Review of Keynesian Economics. *Edward Elgar Publishing*, 12(3), 278-283.
- Sapolsky, H. M. (2017). *Managing Global Security beyond Pax Americana*. Edited Stephen McGlinchey, England: E-International Relations. <https://www.e-ir.info/pdf/67466>
- Scott, M., & Sam, C. (2016). Here's How Fast China's Economy Is Catching Up to the U.S. *Bloomberg*, at: <https://www.bloomberg.com/graphics/2016-us-vs-china-economy/>
- Shahbazov, F. (2025). Houthi Attacks on Merchant Vessels Force a Reckoning in the Red Sea. *Gulf International Forum*, at: <https://gulfif.org/houthi-attacks-on-merchant-vessels-force-a-reckoning-in-the-red-sea/>
- Shane, S. (2024). US to Hezbollah: Don't count on us to stop an Israeli attack. *Politico*, at: <https://www.politico.com/news/2024/06/24/us-hezbollah-israel-attack-conflict-00164761>
- Sotoodeh, M., & Mohammadi Zia, A. (2017). U.S. Strategy and the Middle East Regional Order: From Classical Hegemony to Soft Hegemony. *Political and International Researches Quarterly*, 9(33), 209-234 (In Persain).
- Stoynov, P. (2018). *Portuguese Empire During the Period 1415-1663*. Bulgaria: Sofia University.
- Tagari, H. (2025). Al Udeid Air Base: America's largest military installation in Middle East. *5Pillars*, at: <https://5pillarsuk.com/2025/06/24/al-udeid-air-base-americas-largest-military-installation-in-middle-east/>
- Tessman, B. F., & Chan, S. (2004). Power Cycles, Risk Propensity, and Great-Power Deterrence. *Journal of Conflict Resolution*, 48(2), 131-153.
- Vafaei, H., Zolfaghari, M., & Ahmadinejad, H. (2024). the Research on Chinese Cultural Diplomacy: China's Rise or America's decline? *American Strategic Studies*, 3(2), 37-56. doi:10.27834743/ASS.2203.1084.2 (In Persian)
- Walt, S. (2018). *The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of U.S. Primacy*. New York: Farrar Straus and Giroux.
- Zhao, Y. (2024). The Transition of the United States from World Leader to Hegemony During the Cold War. *Scientific and Social Research*, 6(5), 82-90.

China's Belt and Road Initiative and the Critique of Debt Trap Diplomacy

Saeed Mirtorabi ¹

1. Associate Professor of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.
E-mail: saeed.mirtorabi@khu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 19 Jul 2024

Received in revised form: 12 May 2026

Accepted: 17 May 2026

Published online: 22 May 2026

Keywords:

Belt and Road Initiative,
debt trap,
China,
borrowing countries,
evaluation.

ABSTRACT

More than a decade has passed since China launched its Belt and Road Initiative (BRI), during which serious criticisms have emerged regarding the negative consequences of China's financial and infrastructure activities in host countries. One of the most significant and frequently mentioned critiques is framed within the concept of "China's debt trap diplomacy." This article aims to examine various aspects of China's financing activities related to infrastructure projects under the BRI and to evaluate the validity of claims made regarding the "debt trap" accusation. The primary question of the article is, "To what extent does the management of the Belt and Road Initiative and the financing methods used for projects in host countries corroborate the claim of a 'debt trap'?" The hypothesis tested in response to this is that "the decentralized and sometimes contradictory nature of the management of the Belt and Road Initiative, along with the financing methods and the reactions of Chinese financial institutions to the debt crises of host countries, confirm the prioritization of Chinese interests in these joint projects but do not substantiate the idea of entrapment for the purpose of appropriating the host country's strategic assets." The findings of the article indicate that many analyses and evaluations regarding the revival of the Silk Road Initiative are influenced by the existing competitive atmosphere between China and the West in various international arenas. So a better understanding of the nature of China's activities in this area requires distancing from polarized perspectives toward it.

Cite this article: Mirtorabi, S. (2026). China's Belt and Road Initiative and the Critique of Debt Trap Diplomacy. *International Political Economy Studies*, 9(1), 45-63. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.10887.1678> (in Persian).



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.10887.1678>

Publisher: Razi University

1. Introduction

Since the announcement of China's Belt and Road Initiative (BRI) in 2013, the initiative has become one of the most debated international economic and geopolitical projects of the twenty-first century. Alongside discussions concerning its role in infrastructure development and regional connectivity, serious criticisms have emerged regarding the financial and political consequences of Chinese lending activities in developing countries. Among these criticisms, the concept of "China's debt trap diplomacy" has received significant attention in political, media, and academic debates, particularly in Western strategic discourse. According to this perspective, China intentionally provides large-scale loans to economically vulnerable countries through BRI projects in ways that create unsustainable debt burdens and eventually enable Beijing to gain strategic advantages when debtor states face repayment difficulties. The case of Sri Lanka's Hambantota Port has frequently been presented as a key example supporting this claim. At the same time, an increasing number of scholars have challenged the analytical validity of the debt trap narrative and questioned whether debt crises in borrowing countries can genuinely be attributed to a deliberate Chinese geopolitical strategy. In this context, the present article examines the nature of China's infrastructure financing under the BRI and evaluates the extent to which the debt trap diplomacy thesis corresponds with the actual patterns of Chinese lending, the debt structures of host countries, and the governance mechanisms of the initiative itself.

2. Theoretical Framework

The theoretical framework of this article is based on two main analytical dimensions: the conceptual foundations of the debt trap diplomacy thesis and the governance structure of China's Belt and Road Initiative. The debt trap argument assumes that China follows a centralized and intentional strategy aimed at creating unsustainable debt in order to obtain strategic assets or political influence in borrowing countries. However, drawing on recent studies of the Chinese party state, particularly the works of Lee Jones and Shahar Hameiri, the article argues that the governance structure of the BRI is fragmented and decentralized rather than fully centralized. Various actors, including state-owned enterprises, financial institutions, and local authorities, participate in BRI projects while pursuing both political and commercial interests. Consequently, many of the problems associated with BRI projects are better understood as the outcome of overlapping economic interests, bureaucratic competition, and weak governance conditions in host countries rather than evidence of a coherent Chinese strategy of deliberate debt entrapment.

3. Methodology

This article employs a descriptive and explanatory research method to examine the validity of the debt trap diplomacy thesis in relation to China's Belt and Road Initiative. The study is based on qualitative analysis of academic literature, policy reports, financial data, and documented experiences of several borrowing countries involved in BRI infrastructure projects. In order to test the main hypothesis, the article analyzes key elements associated with the debt trap argument, including the governance structure of the BRI, patterns of Chinese lending, the role of debt in financial crises of host countries, and China's responses to cases of debt distress. Comparative examination of cases such as Sri Lanka, the Democratic Republic of Congo, Ecuador, Kenya, and other developing countries is also used to evaluate whether Chinese financing practices support the claim of a deliberate strategy of debt entrapment.

4. Results and Discussion

The findings of the article indicated that although a considerable number of BRI

infrastructure projects have contributed to rising debt burdens and financial vulnerabilities in several host countries, the available evidence does not support the claim that China systematically and deliberately employs a strategy of debt trap diplomacy for the purpose of seizing strategic assets. The analysis demonstrates that debt crises in many borrowing countries are rooted in broader structural problems, including weak governance, corruption, poor economic planning, and excessive dependence on external borrowing from multiple international creditors rather than China alone. Cases frequently cited in support of the debt trap thesis, particularly Sri Lanka, reveal that Chinese loans represented only a portion of overall external debt and that the major sources of financial vulnerability often originated from international capital markets and domestic policy failures. At the same time, the study shows that Chinese state-owned enterprises and financial institutions frequently prioritize commercial interests and resource access in BRI projects, especially in countries with weak institutional capacity. Consequently, while Chinese financing practices may contribute to debt-related difficulties and reflect opportunistic economic behavior, the evidence does not confirm the existence of a coherent and centrally directed Chinese strategy designed to intentionally entrap countries in unsustainable debt.

Conclusion

The article concludes that the debt trap diplomacy narrative oversimplifies the complex realities of China's Belt and Road Initiative and is heavily influenced by the broader geopolitical rivalry between China and Western powers. Although Chinese infrastructure financing has, in some cases, intensified debt vulnerabilities and generated significant political and economic criticism, these outcomes cannot automatically be interpreted as evidence of a deliberate strategy aimed at appropriating strategic assets of borrowing states. The fragmented and decentralized nature of BRI governance, the diverse motivations of Chinese actors involved in overseas projects, and the important role of domestic governance failures in host countries all challenge the validity of the debt trap thesis in its strongest form. Nevertheless, the study also emphasizes that China's overseas financing practices are not purely developmental or altruistic, since Chinese institutions often pursue commercial advantages and strategic economic interests through these projects. Therefore, a balanced and evidence-based understanding of the BRI requires moving beyond highly polarized interpretations and examining Chinese international economic activities within the broader context of global political and economic competition.

Ethical Considerations

Not applicable

Funding

Not applicable

Conflict of interest

The authors declare no conflict of interest

ابتکار کمربند و راه و نقد ایده دیپلماسی تله بدهی چین

سعید میر ترابی^۱

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: saeed.mirtorabi@Khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۲۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: ابتکار کمربند و راه، تله بدهی، چین، کشورهای وام‌گیرنده، ارزیابی.	با گذشت بیش از ده سال از پیش‌برد ابتکار کمربند و راه چین، نقدهایی جدی درباره پیامدهای منفی فعالیت‌های مالی و زیرساختی چین در کشورهای میزبان مطرح شده است که یکی از مهم‌ترین و پرتکرارترین این نقدها، در چارچوب ایده «دیپلماسی دام بدهی چین» مطرح شده است. نوشتار پیش رو کوشیده است ضمن بررسی جنبه‌های مختلف فعالیت‌های تأمین مالی چین در پروژه‌های زیرساختی ذیل ابتکار کمربند و راه، صحت ادعاهای مطرح‌شده در قالب ادعای «تله بدهی» را مورد ارزیابی قرار دهد. پرسش اصلی پژوهش مبتنی بر روش توصیفی-تبیینی این است که «شیوه اداره ابتکار کمربند و راه‌های تأمین مالی پروژه‌های ذیل آن در کشورهای میزبان تا چه اندازه ادعای «تله بدهی» را تأیید می‌کند؟» فرضیه‌ای که در پاسخ مورد آزمون قرار گرفته این است که «ماهیت غیر متمرکز و گاه متناقض اداره ابتکار کمربند و راه به همراه روش تأمین مالی و واکنش مؤسسات مالی چین به موارد بحران بدهی کشور میزبان، اولویت داشتن منافع طرف چینی در این طرح‌های مشترک را تأیید می‌کند، اما نمی‌تواند ایده تله‌گذاری برای دست‌اندازی به دارایی‌های راهبردی کشور میزبان را اثبات نماید». یافته پژوهش این است که بسیاری از تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها درباره ابتکار احیای راه ابریشم متأثر از فضای رقابتی موجود میان غرب و ایالات متحده در عرصه‌های مختلف بین‌المللی است و درک بهتر ماهیت فعالیت‌های چین در این حوزه برای پایه‌ریزی بهتر منافع ملی، نیازمند فاصله گرفتن از نگاه‌های حب و بغض گونه نسبت به آن است.

استناد: میر ترابی، سعید (۱۴۰۵). ابتکار کمربند و راه و نقد ایده دیپلماسی تله بدهی چین. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۴۵-۶۳.
<http://doi.org/10.22126/ipes.2026.10887.1678>

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.10887.1678>



۱. مقدمه

ابتکار چین برای احیای راه ابریشم که از سال ۲۰۱۳ اعلام شده و امروز بیش از ده سال از عمر آن گذشته است، واکنش‌های بسیاری را در محافل فکری و تصمیم‌گیری درباره ابعاد مختلف این ابرپروژه چینی به همراه داشته است. یکی از نقدهای جدی که در سال‌های اولیه اعلام و پیش‌برد این ابتکار مطرح شد در قالب ایده «تله یا دام بدهی» مفهوم‌سازی شده است. این ایده را ابتدا یک پژوهشگر هندی در سال ۲۰۱۷ مطرح کرد و به فاصله اندکی طیف گسترده‌ای از سیاستمداران، رسانه‌ها و محققان، به‌ویژه در غرب، از آن برای تفسیر پروژه‌های ابتکار کمربند و راه چین و پیامدهای ژئوپلیتیک گسترده آن بر نظم جهانی بهره گرفتند.

در سال ۲۰۱۳، چین که در مقایسه با آمریکا و اروپا، کمتر تحت تأثیر بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸ قرار گرفته بود، ابتکار کمربند و راه خود را آغاز کرد. چینی‌ها که انباشته بزرگی از ذخایر ارزی در اختیار داشتند، برای به جریان انداختن ساخت‌وساز پروژه‌های زیرساختی توسط شرکت‌های خودشان، به کشورهای میزبان پیشنهاد دادند در ازای توافقی‌های دوجانبه برای اجرای پروژه‌ها، از تسهیلات بانکی چین استفاده کنند. این امر باعث شد چین هم‌راستا با پیش‌برد پروژه‌های ابتکار کمربند و راه در کشورهای مختلف جهان، به بزرگ‌ترین قرض‌دهنده دوجانبه جهان تبدیل شود. در ادامه این دهه، بسیاری از کشورهای کم‌درآمد به دشواری‌های پرداخت بدهی بر اثر قرض گرفتن‌های بزرگ‌مقیاس قبلی خود برخورد کردند، به‌طوری که بر اساس برآوردهای صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۹ بیش از ۴۰ درصد از این کشورها در دشواری بدهی یا در خطر بالای بدهی قرار گرفته بودند (Mosley & Rosendorff, 2023: 10). ایده دیپلماسی تله بدهی چین در چنین بستری مطرح و به‌سرعت ترویج شد.

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، کاربرد این ایده در محافل فکری، رسانه‌ای و سیاست‌گذار کشورهای غربی و دیگر کشورهای رقیب چین مانند هند و استرالیا گستردگی بیشتری داشته و هدف از آن نكوهش فعالیت‌های سرمایه‌گذاری چین در پروژه‌های زیرساختی و هشدار به کشورهای میزبان این پروژه‌ها بوده است. در همین راستا، شخصیت‌های برجسته سیاسی و دیپلماتیک ایالات متحده بارها در برخورد با ابتکار احیای جاده ابریشم چین، از اصطلاح تله بدهی استفاده کرده‌اند. پیتروناوارو، مدیر اداره تجارت و تولید ایالات متحده، سرمایه‌گذاری‌های چین در کشورهای درحال توسعه را به‌عنوان رویکردی برای ایجاد دام بدهی محکوم کرد (Ferchen & Perera, 2019). در سال ۲۰۱۷، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، رکس تیلرسون، ادعا کرد که وام‌های چین برای پروژه‌های زیرساختی نمونه‌ای از اقتصاد چپاول‌گرانه است که منجر به «نکول وام و تبدیل بدهی به سهام» می‌شود (Jones & Hameiri, 2020).

در سال ۲۰۱۸، روزنامه نیویورک‌تایمز در تحلیلی، فعالیت‌های سرمایه‌گذاری چین در سریلانکا را در قالب دیپلماسی تله بدهی توصیف کرد. پس از آن، سریلانکا، به یکی از معجپاول‌گران‌ترین مثال‌ها برای تشریح فعالیت‌های سرمایه‌گذاری زیرساختی چین در کشورهای درحال توسعه تبدیل شد. بر اساس این مقاله، بندر دریایی هامباتوتوتا، در قالب طرح‌های ابتکار کمربند و راه چین ساخته شد، اما هیچ‌گونه امکان اقتصادی و درآمدزایی برای سریلانکا برخلاف ادعایی که وجود داشت، ایجاد نکرد. این وضع سبب شد که بندر مذکور نتواند درآمدهای پیش‌بینی‌شده را محقق کند و با ناتوانی دولت در پرداخت بدهی به چین، دولت سریلانکا ناگزیر شد بندر را به یک شرکت دولتی چین به مدت ۹۹ سال اجاره دهد. این انتقال بدهی به سهام، فرصتی را برای چین ایجاد کرد تا یک قلمرو مهم را که در فاصله‌ای کمتر از صد مایل با هند قرار دارد کنترل کند و همچنین به یک پایگاه راهبردی نزدیک به یک مسیر حمل و نقل مهم دریایی دست پیدا نماید (Abi-Habib, 2018).

مقاله حاضر در همین راستا تلاش دارد ضمن بررسی جنبه‌های مختلف فعالیت‌های تأمین مالی چین در پروژه‌های زیرساختی ذیل ابتکار کمربند و راه، صحت ادعاهای مطرح‌شده در قالب ادعای «تله بدهی» را مورد ارزیابی قرار دهد. پرسش اصلی مقاله این است که «شیوه اداره ابتکار کمربند و راه و روش‌های تأمین مالی پروژه‌های ذیل آن در کشورهای میزبان تا چه اندازه ادعای «تله بدهی» را تأیید می‌کند؟» فرضیه‌ای که در پاسخ مورد آزمون قرار گرفته این است که «ماهیت غیر متمرکز و

بعضاً متناقض اداره ابتکار کمر بند و راه به همراه روش تأمین مالی و واکنش مؤسسات مالی چین به موارد بحران بدهی کشور میزبان، اولویت داشتن منافع طرف چینی را در این طرح‌های مشترک تأیید می‌کند اما نمی‌تواند ایده تله‌گذاری برای دست‌اندازی به دارایی‌های راهبردی کشور میزبان را اثبات نماید.

مقاله برای آزمون این فرضیه مجموعه مباحث و تحلیل‌های اصلی درباره ایده تله بدهی را بررسی کرده و تلاش نموده است در قالبی نوآورانه آن را مورد ارزیابی قرار دهد. در همین راستا، پس از بررسی ادبیات موضوع، به تدارک چارچوب نظری در تبیین ماهیت غیر متمرکز اداره ابتکار کمر بند و راه چین و عناصر تحلیلی ایده تله بدهی چین می‌پردازد. سپس برای آزمون فرضیه، هر یک از عناصر این ایده را با بررسی تجربه کشورهای میزبان و مقایسه الگوی رفتاری چین در تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی با تجربه‌های معمول در جهان، مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

در منابع فارسی شفيعی در مقاله‌ای علمی، ایده دام بدهی را مفروض گرفته و درباره آثار منفی آن برای ظهور قدرت چین هشدار داده است. ایده مقاله این است که چین، در پی گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی و راهبردی خود در منطقه و جهان برای تبدیل شدن به قدرت هژمون است و در این مسیر، از طریق ابتکار «یک کمر بند، یک جاده»، به‌ویژه با دادن وام برای اجرای طرح‌های زیرساختی با عنوان «کالای عمومی» به کشورهایی که در مسیر آن قرار دارند، این کشورها را در چنبره خود گرفتار می‌کند و از آن‌ها به‌عنوان سکویی برای نفوذ منطقه‌ای و جهانی خود بهره می‌برد. این رویکرد چین، سبب شکل‌گیری برداشت منفی از این کشور نزد افکار عمومی بین‌المللی شده است و همین مسئله موجب شده است که چین، به‌جای نزدیک شدن به موقعیت هژمون، از آن دور شود (شفيعی، ۱۴۰۱).

رانا و سیان‌بای دیدگاهی مشابه چلانی درباره چین مطرح کرده‌اند. به گفته آن‌ها، چین به‌صورت عمدی دیپلماسی تله‌گذاری بدهی را دنبال می‌کند تا تأثیر سیاسی نامناسبی را از طریق قرض دادن سرمایه‌های چینی بر کشورهای که پروژه‌های زیرساختی مورد نظرش را اجرا می‌کنند، اعمال کند (Rana & Xianbai, 2020). گرین نیز ایده دیپلماسی دام بدهی چین را تأیید می‌کند و اقدام چین در عدم انتشار اطلاعات مرتبط با قراردادهای وام خود به کشورهای وام‌گیرنده را مشکوک ارزیابی می‌نماید. به گفته وی این وضع سبب بروز بحران مالی می‌شود و به چین امکان می‌دهد بر دارایی‌های استراتژیک کشور مقروض به خود دست‌اندازی کند. افزون بر این، سیاست چین با تلاش‌های بین‌المللی توسعه‌ای که توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در کشورهای در حال توسعه حمایت می‌شود، همخوانی ندارد. این تلاش‌ها سعی در افزایش شفافیت دارند و با بهبود تصمیم‌گیری‌ها، جلوگیری از بحران بدهی و مقابله با فساد را دنبال می‌کنند (Green, 2019).

پارکر و چفیتز (۲۰۱۸) ادعا کردند که چین از بدهی‌های تجمعی کشورهای بدهکار برای دستیابی به اهداف استراتژیک استفاده کرده است، مانند درست کردن «زنجیره‌ی مروارید» که شامل جزایری مهم برای پیش‌برد راهبرد نظامی دریایی این کشور است و همچنین قدرت افکنی در طول مسیرهای تجاری. آن‌ها همچنین مدعی هستند که چین از این راهبرد برای تضعیف و شکست دادن ائتلاف منطقه‌ای تحت نظارت آمریکا دریای جنوبی چین بهره گرفته است. این امر به نیروی دریایی چین امکان داده است که به «زنجیره دوم جزایر» و سپس به دریاهای آبی اقیانوس آرام ورود کند (Parker and Chefitz, 2018).

برخی از محققین نیز این ادعا را رد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، سینگ با بررسی روابط چین و آفریقا متوجه شد که تئوری دیپلماسی دام بدهی واقعیت عملکرد چینی‌ها را در این قاره به‌درستی توصیف نمی‌کند. به گفته وی، وام‌های چینی عامل اصلی بدهی آفریقا نیستند و چین آن‌گونه که ادعا شده است به رفتار شکارگرانه در برابر کشورهای قرض‌گیرنده روی نیاورده است (Singh, 2020). کایری نیز در یک مقاله که به مرور ادبیات مربوط پرداخته به این نتیجه رسیده است که تعداد بسیار کمی از مقالات نشریه‌هایی که مورد داوری علمی قرار می‌گیرند، توانسته‌اند از ایده دیپلماسی دام بدهی دفاع کنند (Kairy, 2021).

یک گزارش تحقیقاتی منتشرشده در ژوئن ۲۰۲۲، اذعان کرده است که «داستان دام بدهی به‌جای انعکاس واقعیت‌ها و

دیدگاه‌های آفریقایی، در رقابت استراتژیک و ایدئولوژیکی چین و ایالات متحده ریشه دارد». در این گزارش خاطرنشان شده است در حالی که چین بزرگ‌ترین طرف بین‌المللی بدهکاری‌های آفریقا است، با این حال بیشترین بدهی‌های آفریقایی به صاحبان سرمایه آمریکایی و اروپایی تعلق دارد. جالب است که در این چند سال نیز سریع‌ترین رشد بدهی کشورهای آفریقایی به سرمایه‌گذاران آمریکا و اروپا تعلق داشته است و نه چین. در پایان سال ۲۰۱۹، کل بدهی کشورهای آفریقایی ۹۶۴ میلیارد دلار بوده است که ۷۸ میلیارد دلار آن به بدهی به چین مربوط می‌شده است که حدود ۸ درصد از کل بدهی این کشورها را شامل می‌شود (Nyabiage, 6 June 2022).

کیو جین، استاد اقتصاد دانشکده لندن در کتابی که در سال ۲۰۲۳ درباره فعالیت‌های مالی چین منتشر کرد مدعی شد که این ادعا که چین وام‌گیرندگان را به دام بدهی می‌کشد، همراه‌کننده است. جین خاطرنشان می‌کند که اکثر بدهی کشورهای شریک در ابتکار کمربند و راه چین به سازمان‌های بین‌المللی یا نهادهای غربی خصوصی مانند صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک و نه چین تعلق دارد (Keyu, 2023).

مویانگ چن در کتاب خود که توسط دانشگاه کورنل منتشر شده اظهار می‌دارد که تأمین مالی چین برای کشورهای دیگر بر اساس شیوه‌ای است که از دهه ۱۹۹۰ در تأمین مالی داخلی به دولت‌های محلی این کشور به کار گرفته شده است. به نوشته چن، اگر این نوع تأمین مالی توسعه، به‌عنوان تله بدهی شناخته شود، آنگاه باید ادعا کرد که چین برای دهه‌ها، دولت‌های محلی خود را در تله بدهی گرفتار کرده است. چن همچنین ضمن اشاره به پشتوانه قرار دادن ذخایر طبیعی کشورهای آفریقایی برای وام‌های دریافتی از چین خاطرنشان کرده است که این شیوه تأمین تسهیلات پشتوانه‌دار، از مدت‌ها قبل و پیش از چین توسط بانک‌های خصوصی غربی در کشورهای غنی از نفت آفریقا و آمریکای لاتین انجام شده است و اقدام چین در این زمینه پدیده‌ای جدید محسوب نمی‌شود (Muyang, 2024).

برخی از صاحب‌نظران در ارتباط با مفهوم دام بدهی چین موضعی میانه اتخاذ کرده‌اند. به‌عنوان مثال، وار با استفاده از داده‌های مربوط به بدهی‌های آفریقا، ادعا کرد که روایت دام بدهی، توان تصمیم‌گیری دولت‌های آفریقایی را کمتر از حد واقعی ارزیابی می‌کند. ضمن اینکه لازم است آن‌ها مسائل جدی مربوط به بدهی‌های چین را به شکلی دقیق‌تر بررسی کنند (Were, 2018). کارمدی (۲۰۲۰) همچنین دلیل آورد که افزایش سطوح بدهی هم معیار و هم نتیجه است که می‌تواند در برخی موارد منجر به دام بدهی شود؛ به عبارت دیگر، اگرچه ایده دیپلماسی بدهی اشتباه است، اما به واقعیت‌هایی نیز اشاره دارد. بدین معنا که چین ممکن است به شیوه‌ای حساب‌شده و عمدی در زمینه ایجاد تله بدهی فعالیت نکند اما در هر حال در برخی موارد چنین چیزی در ارتباط با کشور بدهکار رخ داده است. در این حال، نتیجه وام‌دهی به تله بدهی منجر شده است صرف نظر از اینکه چین از ابتدا چنین قصدی داشته یا نداشته است (Carmody, 2020).

۳. روش‌شناسی و ادبیات نظری

۳-۱. ایده تله بدهی و الزامات مفهومی آن

کاربرد مفهوم دیپلماسی دام بدهی، قدمت چندانی در مباحث روابط بین‌الملل ندارد اما می‌توان آن را در یک چارچوب گسترده‌تر در این حوزه از مطالعات به کار برد. با توجه به ماهیت دام بدهی می‌توان آن را جزو ابزارهای اقتصادی سیاست خارجی قرار داد که به همراه ابزارهای نظامی و دیپلماتیک قابل استفاده است.

بر مبنای تعریف واژه‌نامه آکسفورد، عبارت تله یا دام بدهی به «وضعیتی اشاره دارد که به دلیل پرداخت سود بالا برای یک وام، امکان بازپرداخت مبلغ اصلی وام از بین می‌رود یا به شدت دشوار می‌گردد». با این حال، اصطلاح دیپلماسی تله بدهی اولین بار توسط ژئواستراتژیست هندی به نام براهما چلنی^۱ در سال ۲۰۱۷ ابداع و محبوب شد. وی مقاله‌ای با نام «دیپلماسی تله بدهی چین» منتشر کرد که در آن شیوه وام‌دهی چین به کشورهای فقیر چپاول‌گرانه توصیف شده بود. وی ادعا کرد که چین به این کشورها وام‌هایی ارائه می‌کند که غیرقابل پرداخت هستند و سپس کشور بدهکار ناگزیر می‌شود دارایی راهبردی خود را

در ازای وام به چین واگذار کند (Chelleney, 2017).

چالانی مدعی شد که زمانی که کشورهای میزبان پروژه‌های زیرساختی با بدهی مواجه می‌شوند، «چین بیشتر استقبال می‌کند؛ زیرا این امکان را به آن می‌دهد تا با فشار آوردن بر این کشورها، آن‌ها را به گرفتن وام‌های بیشتر وادار کند تا در عوض آزاد شدن از بدهی، کنترل دارایی‌های دولتی را به چین واگذار کنند یا سیاست خارجی خود را با آن هماهنگ نمایند» (Chelleney, 2017: 4).

می‌توان گفت ایده تله بدهی، شامل چند عنصر تحلیلی مرتبط با هم به این شرح است: ۱- با عنایت به تنوع پروژه‌های زیرساختی ذیل ابتکار چین و تعدد طرح‌ها و بازیگران، تحقق هدف تله‌گذاری بدهی، نیازمند اداره متمرکز مجموع رویه‌های طراحی، تأمین مالی و اجرای پروژه‌هاست ۲- واکنش چین به بحران بدهی کشور میزبان پروژه‌ها، باید به گونه‌ای هدفمند، معاوضه بدهی با دارایی‌های راهبردی و اهداف سیاست خارجی را نمایان کند ۳- میزان بدهی کشورهای میزبان به چین باید به اندازه‌ای باشد، سهم و نقش اصلی را در بروز بحران بدهی بر عهده داشته باشد ۴- انگیزه راهبردی برای طلب دارایی به عنوان پشتوانه بازپرداخت بدهی قابل اثبات باشد و با رویه‌های معمول و انگیزه‌های تجاری وام‌دهنده برای وثیقه گذاری برخی دارایی‌های کشور وام‌گیرنده، متفاوت باشد.

۳-۲. ماهیت اداره و راهبری ابتکار کمربند و راه چین

پیچیدگی‌ها، تنوعات و تناقض‌های رفتارهای بین‌المللی چین سبب شده است که شمار فزاینده‌ای از پژوهشگران الگوی وجود یک نظام تک‌حزبی و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در چین را برای تحلیل رفتارهای بین‌المللی آن ناکافی ارزیابی کنند و تلاش نمایند قرائت‌های جدیدی از ماهیت رفتارهای بین‌المللی این کشور ارائه کنند که بتواند تنوعات و پیچیدگی‌های آن را بهتر تبیین نماید. همین الگوی نظری امروز در تحلیل ماهیت و روش راهبری ابتکار کمربند و راه چین مورد توجه قرار گرفته است (میرترابی، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲).

بسیاری از ناظران ابتکار کمربند و راه چین را به عنوان یک استراتژی دولتی از بالا به پایین برای حل مشکلات اقتصادی و افزایش امنیت ژئواکونومیک ملی آن تلقی کرده‌اند (Lai, 2021)؛ البته باید توجه داشت که این دیدگاه‌های منطقی، خطی و ساختاری درباره رویکرد چین به ابتکار کمربند در نقطه مقابل ادبیاتی قرار دارد که بر مبهم بودن ابتکار و دگرگونی و تحولات در درون دولت چین تأکید دارند (Jones & Hameiri, 2021). این دیدگاه‌ها امروز در حال تقویت شدن است.

کنش دیپلماتیک و سیاست خارجی چین اغلب غیرقابل پیش‌بینی است و به سختی می‌توان آن را کشف و توصیف کرد و بسیاری از محققان این موضوع را در ارتباط با پیچیدگی یکپارچه و استراتژیک و خلاقیت چینی‌ها می‌دانند. به گفته جونز و حامیری دشوار بودن توصیف کنش چین عموماً ناشی از این است که در مورد ماهیت چندپاره و چندوجهی آن مفهوم‌سازی نشده است. آن‌ها بر همین اساس اظهار عقیده کرده‌اند که در دوره اصلاحات پس از ۱۹۷۸، چین از اقتصاد مائوئیستی به یک اقتصاد لیبرال‌تر گذار کرد که طی آن تحولاتی بنیادی در ساختار دولت به وجود آمد به این صورت که یک دولت نظارتی به سبک چینی شکل گرفت که مقامات ارشد در آن به‌ندرت کنترل مستقیمی بر خروجی‌ها دارند بلکه بیشتر به دنبال هدایت و هماهنگی طیف متنوعی از عوامل به سمت اهدافی هستند که اغلب به نحو مبهمی تعریف شده‌اند (Jones & Hameiri, 2021: 49).

جونز و حامیری استدلال می‌کنند که تعاملات بین‌المللی چین اغلب حاوی رفتارهای غیر منسجم یا متناقض است؛ زیرا چین امروز یک بازیگر واحد نیست. آن‌ها در اثر خود در مقایسه با سایر تحقیقات تجربی در مورد عدم هماهنگی داخلی چین، یک چارچوب نظری ویژه برای تعمیم‌یافته‌های تحقیقاتی خود ارائه می‌کنند که از این نظر کارشان با دیگر محققان متمایز است. چارچوب نظری آن‌ها بر پایه مشاهداتشان از دگرگونی دستگاه حزب-دولت، از جمله پراکندگی، تمرکززدایی و بین‌المللی شدن آن است. آن‌ها استدلال می‌کنند که رهبران ارشد چین دیگر از یک سیستم به سبک فرماندهی و کنترل استفاده نمی‌کنند و به‌ندرت خروجی‌های تصمیم‌گیری را تعیین می‌نمایند بلکه آن‌ها یک دولت نظارتی به سبک چینی را به وجود آورده‌اند که کار هماهنگ کردن خروجی‌های تصمیم‌گیری را بر عهده دارد. در عوض، رهبری عالی، معمولاً دستورات گسترده و مبهم صادر

می‌کند و به بازیگران داخلی فضای مانور فراوانی می‌بخشد. رهبران عمدتاً از مکانیسم‌های زیر برای اعمال قدرت استفاده می‌کنند: دکترین حزب، بیانیه‌های مرتبط با سیاست کلان، نهادهای هماهنگ‌کننده، امتیازات مالی و سیاستی و قدرت انتصاب، ارزیابی و انضباط بخشی حزب (Jones & Hameiri, 2021:49-54).

این امر به بازیگران داخلی استقلال قابل‌توجهی در تأثیرگذاری بر سیاست‌ها، تفسیر آن‌ها و حتی نادیده گرفتن دستورالعمل‌های رهبری مرکزی می‌بخشد. نتیجه این وضع، عدم انسجام سیاست‌ها در داخل یک دولت چندپاره شده است (همان: ۵۵-۵۷). در این حال، مبارزات میان این بازیگران برای قدرت و منابع، باعث بروز رفتارهای اغلب غیر منسجم و متناقض چین در خارج از کشور شده است.

روشن است که دولت مرکزی چین قدرت قابل‌توجهی دارد و این قدرت را نیز اعمال می‌کند اما مدارکی جدی وجود دارد که نشان می‌دهند حزب-دولت چین، عامل یکپارچه‌ای نیست. دولت چین از دهه ۱۹۸۰ به بعد چندپاره، نابرابر، تمرکز زدا و بین‌الملل گرا شده و به عرصه‌ای برای انعکاس منافع مختلف اجتماعی (به‌ویژه طبقات خرد) تبدیل شده است. این وضع تضادی را پیش می‌برد که در برخی مواقع باعث می‌شود بخش‌های متفاوت، دستورالعمل‌های متناقضی را دنبال کنند (پولیتی، ۱۴۰۱: ۷۸-۷۷). در چین، نظارت و کنترل دولت از ساختاری بالا به پایین به ساختاری متحول شده است که طی آن شکل دادن به سیاست و اجرای آن توسط «تعامل بین عوامل مختلف مکمل و رقابتی» انجام می‌شود و به‌جای این‌که این عوامل مشخصاً مقید به یک «تصمیم الزام‌آور یا سیاست واحد» باشند، بیشتر در یک فرایند کلی سیاست‌گذاری پیش می‌روند (پولیتی، ۱۴۰۱: ۷۸-۷۷).

محورهای این تحول از سوی جونز و هامیری به‌صورت چندپارگی، تمرکززدایی و بین‌الملل گرایی تعریف شده‌اند. چندپارگی را می‌توان به‌عنوان «پراکندگی افقی قدرت و اختیارات در میان دستگاه‌های چندوجهی بر مبنای معیار ارائه‌شده از سوی دولت» تعریف کرد (Jones & Hameiri, 2021:131). در همین راستا بود که شرکت‌های دولتی از کنترل مستقیم وزارتخانه‌های دولت خارج و به شرکت‌های شبه مستقلی تبدیل شدند که باید برای بقای خود سودآور می‌شدند و این وضع، به اعضای جاه‌طلب حزب نیز اجازه داد برای پیشرفت خود در سمت مدیران ارشد این شرکت‌ها تلاش کنند.

فرایند تمرکززدایی نیز به تحول اساسی در حوزه انتقال قدرت به دستگاه‌های حکومتی محلی اشاره دارد که از ۱۹۷۸ به بعد وجود آمد. بدین ترتیب، دولت مرکزی از یک نظام سلسله‌مراتبی، مبتنی بر فرماندهی و کنترل مسلط، به سمت برنامه‌ریزی عینی تولید و اختصاص منابع متمرکز به شرکت‌های دولتی تغییر مسیر داد تا با تمرکززدایی از قدرت، از رشد اقتصادی و توسعه چین حمایت کند (پولیتی، ۱۴۰۱: ۷۹).

این تمرکززدایی ضمن اینکه پیامدهای منفی قابل‌توجهی مثل فساد و بی‌توجهی به استانداردهای زیست‌محیطی داشته، اجازه بالیدن به بخش خصوصی را داده است. نتیجه این شده که شرکت‌های خصوصی، ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی و ۸۰ درصد نیروی کار کشور را در خدمت خود گرفته‌اند (باقی، ۱۳۹۸: ۷۷-۷۸).

به گفته جونز و هامیری، بین‌الملل گرایی فرایندی است که طی آن «دستگاه‌های محلی در این فرایند به‌دنبال حضور یا کنش در عرصه بین‌المللی هستند و به این وسیله، شمار بازیگران درگیر در روابط بین‌المللی کشور افزایش می‌یابد». واقعیت این است که شرکت‌های بی‌شماری هستند که در اصل برای اجرای سیاست‌های داخلی ایجاد شدند اما امروز در حوزه بین‌المللی نیز نقش دارند. آن‌ها در حوزه دیپلماتیک چین بازیگرانی تقریباً ناشناخته به‌حساب می‌آیند و جالب‌تر این است که علاقه چندانی هم برای ترویج دستورالعمل‌های ملی سیاست خارجی ندارند (Jones & Hameiri, 2021: 138).

در جمع‌بندی از این بخش از بحث نظری نیز می‌توان گفت که کنش بین‌المللی چین را باید بر مبنای الگویی مختلط و پیچیده درک کرد که هم از بازیگری مسلط دولت و حزب در برخی حوزه‌های حساس و اولویت‌دار حکایت دارد و هم میزانی از چندپارگی، بین‌الملل گرایی و تمرکززدایی بازیگران جدید همچون شرکت‌های دولتی را به نمایش می‌گذارد. شرکت‌های دولتی شامل مؤسسات مالی و شرکت‌های زیرساختی چین که در تأمین مالی، طراحی و اجرای پروژه‌های زیرساختی در کشورهای مختلف میزبان طرح‌های کمربند و راه مشارکت دارند، هم وفاداری خود را به ابتکاری که امضای سیاست خارجی رهبری کشور

یعنی شی جین پینگ است اعلام می کنند و هم برای کسب سود و دستیابی به منابع مالی که به اجرای طرح ها اختصاص می یابد، به رقابت می پردازند و در این مسیر از میزانی از استقلال عمل و توانایی لابی گری برای پیش برد مقاصد خود بهره مند هستند. به طور طبیعی این الگوی کنش بین المللی تا حد زیادی از منافع تجاری بازیگران میدانی یعنی شرکت های دولتی در پیش برد طرح های مد نظرشان تأثیر می پردازد و به همین اندازه امکان پیش برد یک راهبرد منسجم و متمرکز در قالب تله گذاری بدهی را آن گونه که در ایده دیپلماسی تله بدهی از آن یاد می شود را کاهش می دهد.

۴. تحلیل یافته ها

همان گونه که در بحث نظری مطرح شد، ایده دام بدهی، بر مبنای مفروضه ها و الزامات خاصی استوار است که در صورت اثبات تحقق آن ها می توان به صحت این ادعا درباره رفتار وام بدهی چین حکم داد. در این قسمت میزان همخوانی الزامات ذکر شده با واقعیت های کشورهای وام گیرنده برای اجرای پروژه های زیر ساختی مورد ارزیابی قرار می گیرد. ضمن اینکه باید توجه داشت که صرف بروز دشواری و بحران بدهی به معنای گرفتار شدن یک کشور در دام بدهی نیست اما به نظر می رسد هواداران ایده دام بدهی تا اندازه ای این دو را یکی فرض کرده و یا دست کم بحران بدهی را مقدمه دام بدهی دانسته اند.

۴-۱. بروز بحران بدهی به معنای تله گذاری بدهی نیست

در موارد زیادی درباره پایداری بدهی کشورهایی که از چین به عنوان بخشی از طرح های ابتکار کمر بند و راه وام می گیرند، نگرانی واقعی وجود دارد. برای مثال کریستین لاگارد، رئیس سابق صندوق بین المللی پول، در یک کنفرانس مشترک بین صندوق بین المللی پول و بانک خلق چین در آوریل ۲۰۱۸، هشدار داد که در ارتباط با هزینه های بزرگ، تجربیات از سراسر جهان نشان می دهد که همیشه خطر پروژه های ناموفق و سوء استفاده از موارد مالی وجود دارد و این تأمین مالی زیر بناها همچنین می تواند منجر به افزایش مشکلات بدهی شود. این گونه طرح ها همچنین ممکن است منجر به محدود شدن هزینه های دیگر به واسطه افزوده شدن قسط های وام شود و موازنه پرداخت ها را با چالش روبه رو کند (Lagarde, 2018).

طرح این نگرانی ها بجا و درست است زیرا اکثر کشورهایی که در حال حاضر از چین قرض می گیرند، پیشینه ای از بحران بدهی و دریافت وام اضطراری از صندوق برای حل مشکل بدهی خود دارند. بنابراین این نگرانی طبیعی است که آن ها دوباره وارد چرخه های بدهی بشوند. تقریباً تمام این وام گیرندگان و حتی خود چین، نهادهایی ضعیف در اداره امور مالی دارند (Brautigam, 2020:6).

مؤسسه ایدیتا^۱ که یکی از معتبرترین نهادهای پژوهشی بررسی کننده ابتکار کمر بند و راه چین به شمار می رود، متوجه شده است که ۳۵ درصد از پروژه های ذیل این ابتکار با مشکلات اساسی در اجرا روبه رو شده اند که از جمله می توان به رسوایی، اعتراضات، فساد، نقض حقوق کارگری یا تخریب زیست محیطی اشاره کرد. در همین حال روزنامه فایننشال تایمز گزارش داد که انتقادات در این باره، به محافل رسمی نیز راه یافته و روزنامه رسمی چینی پپلز دیلی اذعان کرده است که ابتکار کمر بند و راه باید «بیشتر توجه کند که چگونه پروژه ها با توسعه و مصلحت های اساسی کشورهای مربوط مرتبط می شوند.» (Financial Times, December 5, 2018).

با وجود آنکه شمار قابل توجهی از پروژه های ابتکار کمر بند و راه با مشکلات متعددی در عمل روبه رو شدند، شواهدی از اعتباردهی ها بهتر و تجربه آموزی پیمانکاران چینی برای اتمام به موقع پروژه های زیر ساختی خارجی نیز وجود دارد. همچنین پیمانکاران فرا گرفته اند تأخیر در اجرای پروژه ها را کاهش دهند. این بهبودها ممکن است نتیجه برنامه ریزی بهتر (پیش بینی واقع گرایانه تر از زمان لازم برای اتمام پروژه ها) یا کمتر یا کوچک تر شدن انحرافات در زمان انجام کار توسط پیمانکاران مسئول اجرای پروژه باشد. آن ها همچنین اتمام به موقع پروژه هایی که ارائه خدمات عمومی در کشورهای میزبان را بهبود می بخشد را در اولویت قرار دادند (Bradley et al, 2023: 24).

در عین حال، یکی از جنبه های مهم انتقادات درباره ابتکار کمر بند و راه، بدهی های کشورهای میزبان طرح های زیر ساختی

به چین است که آن‌ها را در وضعیت دشواری قرار داده است. البته معضل بدهی پیش از این نیز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به عنوان یک معضل جدی مطرح بوده است اما گفته می‌شود ابتکار چینی این وضع را بدتر کرده است. افزون بر این، برخلاف اکثر کشورهای غربی یا مؤسسات چندجانبه وام‌دهنده مانند صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، وام‌های ابتکار چینی به نرخ‌های بازار ارائه می‌شوند که این امر سبب افزایش نرخ بهره وام‌ها و اقساط وام افزون بر تعهدات سرمایه اصلی می‌شود (Horigoshi, et al 2022).

تنها ۵ درصد از کشورهایی که بعداً میزبان طرح‌های زیرساختی کمربند و راه شدند، در سال ۲۰۱۰ از نظر بدهی‌های خارجی خود در وضعیت دشواری قرار گرفته بودند. با این حال این رقم در سال ۲۰۲۳، به ۶۰ درصد افزایش یافت (Kiel Institute for the World Economy, 2023). این بررسی نشان می‌دهد که در سال‌هایی که پروژه‌های کمربند و راه چین در کشورهای میزبان به اجرا درآمده، به تدریج مشکلات بدهی خارجی این کشورها بدتر شده است؛ به عبارت دیگر نوعی هم‌زمانی میان قراردادهای پروژه‌های زیرساختی چین و افزایش بدهی کشورهای میزبان مشاهده می‌شود اما برای درک بهتر مشکل بدهی این کشورها باید دید، بدهی‌های ایجاد شده به واسطه اجرای پروژه‌های زیرساختی چین تا چه اندازه در بروز بحران مذکور نقش داشته است.

۴-۲ سهم محدود چین در مجموع بدهی‌های کشورهای گرفتار در بحران بدهی

با وجود آنکه نوعی هم‌زمانی در اخذ وام کشورهای میزبان پروژه‌های کمربند و راه و بروز بحران بدهی در شماری از این کشورها وجود دارد، تحلیل دقیق‌تر داده‌های مربوط به بدهی این کشورها، پیوند مستقیم یا سهم اصلی بدهی‌های ایجاد شده به چین را در بروز این مشکل رد می‌کند. مؤسسه موسوم به آزمایشگاه تأمین مالی^۱ برای توسعه در گزارشی در سال ۲۰۲۲ اعلام کرد که بر پایه داده‌های موجود تا پایان سال ۲۰۲۰، کشورهای فقیر، کم‌درآمد و دارای درآمد متوسط تقریباً ۳٫۴ تریلیون دلار بدهی خارجی داشته‌اند که از این رقم حدود ۱۷۰ میلیارد دلار به چین تعلق داشته است. این رقم ۵٫۳٪ از کل بدهی این کشورها را دربر می‌گیرد. در این میان کشورهای کم‌درآمد و متوسط درآمد (۱۲۰ میلیارد دلار)، کشورهای دارای درآمد متوسط (۳۱ میلیارد دلار) و کشورهای فقیر به‌اندازه ۱۹ میلیارد دلار به چین بدهکار بوده‌اند (Finance for Development Lab, 2022: 6).

سرلانکا یکی از نمونه‌های معمول در بحث درباره ایده دام بدهی به شمار می‌رود. با این حال تحلیل دقیق ساختار بدهی‌های این کشور مشخص می‌کند که عمده بدهی‌های این کشور به مؤسسات مالی خصوصی در غرب اختصاص دارد و نه چین. در واقع می‌توان گفت بحران بدهی سرلانکا نه در چین، بلکه در کلمبو و در بازارهای مالی بین‌المللی غربی ریشه داشت. داده‌های بانک مرکزی سرلانکا نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۱۶، ۶۱ درصد از کسری پایدار بودجه دولت از طریق استقراض خارجی تأمین شده است (Jones & Hameiri, 2020: 15). در محدوده زمانی ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶، جمع کل بدهی دولت ۵۲ درصد افزایش یافت و به ۶۴٫۵ میلیارد دلار رسید که ۲۲ میلیارد دلار آن شامل بدهی خارجی بود. در همین حال ۴۴ درصد درآمد دولت صرف پرداخت اقساط بدهی‌ها می‌شد. این رویه تأمین هزینه‌های دولت با استقراض خارجی به لطف نرخ‌های کم‌بهره جهانی به دلیل سیاست نرخ‌های پایین مد نظر بانک‌های مرکزی غربی، ممکن شده بود (Jones & Hameiri, 2020: 15). در این زمان سه‌چهارم از بدهی خارجی دولت به مؤسسات مالی خصوصی بود، نه به دولت‌های خارجی اما روند وام‌گیری پیوسته خارجی به سبب کسری پیوسته حساب جاری سرلانکا، نشانگر رقابت‌پذیری ضعیف اقتصاد داخلی و ضعف سرمایه‌گذاری بود و مشخص بود که این وضع وام‌گیری پیوسته نمی‌تواند ادامه پیدا کند. با این حال و با وجود هشدارهایی که در این زمینه مطرح شد، وام‌دهندگان خارجی به وام دادن ادامه دادند، در حالی که دولت نیز به دلایل سیاسی مایل نبود این رویه را کنار بگذارد (Kelegama, 2017: 437-9).

جوز و حمایری ادعا می‌کنند که بحران بدهی در سری‌لانکا نه توسط چین بلکه توسط دولت سرلانکا ایجاد شده است. آن‌ها با تجزیه و تحلیل ارقام بدهی و پرداخت‌ها، به این نتیجه رسیده‌اند طرح ادعای تله بدهی چین در بندر هامباتوتوا ادعایی

کاملاً پوچ است. به نوشته این دو محقق، در روایت تله بدهی چین برای سریلانکا، مفاهیم اشتباهی وجود دارد. اول اینکه پروژه بندر هامبانتوتا از سوی چین پیشنهاد نشده بلکه توسط دولت سابق رئیس‌جمهور (و فعلی نخست‌وزیر) سریلانکا، ماهیندا راجاپاکسا به همراه یک شرکت دولتی چینی با هدف سود تجاری معرفی شده است. دوم، این یک معامله تجاری بود و خصلتی ژئواستراتژیک نداشت. با این حال اجرای آن باعث ایجاد ظرفیت مازاد فراوانی شد که علت آن مشکلات حکمرانی در سریلانکا بوده است. این بندر یکی از چندین پروژه بزرگ فساد آمیزی بود که ماهیندا راجاپاکسا به‌عنوان بخشی از یک برنامه توسعه فاسد و نامناسب ترویج داد. سوم، اینکه مشکلات بدهی سریلانکا به وام‌گیری از چین مربوط نبود، بلکه از قرض‌گیری بیش از حد از بازارهای سرمایه تحت تأثیر غرب و از مشکلات ساختاری در اقتصاد سریلانکا ناشی شد (Jones & Hameiri, 2020: 13).

۴-۳ عدم تأیید حساب‌شده بودن تله‌گذاری چین برای بدهی

یکی از پرسش‌های اساسی در بررسی درباره ادعای تله بدهی این است که آیا چین این کار را به‌صورت حساب‌شده دنبال می‌کند یا نه. بدین معنا که آیا چین در رویکردی راهبردی به کشورها پول قرض می‌دهد که نتوانند بدهی آن را پرداخت کنند و بعد از آن دسترسی به منابع طبیعی، پایگاه‌های نظامی یا بنادر مهم و دیگر دارایی‌های استراتژیک را طلب می‌کند یا این روند از پیش طراحی نشده است؟ چالانی معتقد است که چین این مسیر را عامدانه دنبال می‌کند در حالی که تعداد بیشتری از تحقیقات در این باره این ادعا را رد کرده و گفته‌اند ادعای هدفمند بودن این روند، متقاعدکننده نیست (Brautigam, 2020; Kairy, 2021).

یکی دیگر از چالش‌های مهم پیش روی این ایده این است که کشورهایی که ادعا می‌شود در دام بدهی گرفتار شده‌اند، از حکمرانی بد و فساد رنج می‌برند. همین امر سبب می‌شود که آن‌ها به شکلی بی‌پروا منابعی را قرض می‌گیرند، بدون آنکه درباره بازپرداخت بدهی ایجادشده، برنامه و اهتمام ویژه‌ای داشته باشند. بر اساس این دیدگاه، کشور قرض‌گیرنده مسئول اصلی بحران بدهی ایجاد شده است و نه طرف قرض دهنده. در همین راستا، شماری از صاحب‌نظران نیز خاطرنشان کرده‌اند که ایده دیپلماسی تله بدهی برای بی‌اعتبار کردن برنامه‌های سرمایه‌گذاری زیرساختی چین عمدتاً از طرف محافل غربی و هندی ترویج شده است تا از این راه از پیوند نزدیک‌تر چین با کشورهای درحال توسعه جلوگیری به عمل آید (Rana & Xianbai, 2020: 79-81).

واقعیت این است که ثابت کردن حساب‌شده بودن اقدامات چین در وام‌دهی عامدانه به کشورهایی که قادر به بازپرداخت بدهی خود نیستند و تقاضای تصاحب دارایی‌های استراتژیک آن‌ها را ازای وام، به‌سادگی قابل اثبات نیست. یکی از پیش‌فرض‌های درستی این ادعا این است که ابتکار کمربند و راه چین را به‌عنوان یک ابرپروژه راهبردی که به شکلی متمرکز توسط نهادهای فرادست حزب و دولت چین کنترل و راهبری می‌شود، در نظر بگیریم در حالی که بحث نظری مقاله نیز نشان داد که در اساس این برداشت با واقعیت‌های سیاست داخلی چین انطباق ندارد و به‌تدریج شمار بیشتری از پژوهشگران غیر چینی بر غیر متمرکز بودن ساختار تصمیم‌گیری در داخل حزب و دولت چین اذعان می‌کنند. ضمن اینکه در صحنه عمل نیز مشاهده می‌شود بسیاری از نمونه‌های متداولی که از آن‌ها به‌عنوان تله بدهی چین یاد شده است، چینی‌ها در برخورد با نکول کشور وام‌گیرنده، تقاضای دسترسی به دارایی‌های راهبردی کشور بدهکار را مطرح نکرده‌اند.

به‌عنوان مثال، چین پرداخت بدهی‌های کنیا را به مدت شش ماه به‌دلیل شیوع ویروس کووید-۱۹ به تعویق انداخت، بدهی مالدیو را به‌دلیل همین کمی کاهش داد، یا بدهی مالزی را یک‌سوم کاهش داد. در هر یک از این موارد، چین می‌توانست در ازای طلب خود یک دارایی استراتژیک (بندر، فرودگاه، حقوق معدنی و...) را درخواست بکند، اما عملاً چنین نشد. افزون بر این، هیچ دارایی غیرمادی؛ برای مثال افزایش نفوذ چین در امور داخلی کشورهای بدهکار مشاهده نشده است. البته چین تلاش کرده است از روابط موجود با سیاستمداران کشورهای وام‌گیرنده در راستای منافع خود بهره‌برداری کند و این کاری است که احتمالاً هر کشور دیگری نیز ممکن است انجام دهد (Himmer & Rod, 2022: 265-66).

به نوشته براتیگام، یکی از ریشه‌های طرح و پذیرش گسترده ایده دام بدهی چین، گرایش غرب به نگاه منفی به فعالیت‌های برون‌مرزی چین است. «این تمایل به منفی گرایی در بسیاری از واکنش‌های غرب به نقش چین در آفریقا نشان

داده شده است. حدود سال ۲۰۰۶، غرب شروع به توجه به حضور چینی‌ها در آفریقا کرد. [این در حالی است که] چین دستکم از سال ۱۹۶۰ در ایجاد زیرساخت‌ها در آفریقا فعالیت کرده بود؛ اما به‌جز دوره‌ای از ترس از کمونیسم در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، هیچ‌کس به این فعالیت‌ها توجهی نداشت. در زمانی که دیگر بخش‌های جامعه بین‌المللی از تأمین مالی زیرساخت‌ها منصرف شده بودند، چین عمده‌تأ در حال ساخت جاده‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌ها، فرودگاه‌ها و ساختمان‌های دولتی بود. ... بر اساس نظرسنجی‌ها، مشارکت چینی‌ها در کشورهایی که در آن‌ها فعالیت داشتند، مثبت شناخته می‌شد؛ اما در حدود سال ۲۰۰۶، رسانه‌ها، به‌ویژه در کشورهای غربی و سیاستمداران، به‌ویژه جمهوری خواهان و دموکرات‌ها در واشنگتن، شروع به درک چین به‌عنوان یک تهدید نمودند و آن را به‌عنوان یک «قدرت استعماری جدید» توصیف کردند. آن‌ها حضور چین را به‌عنوان خبر بدی برای سایر کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه می‌دیدند. چین ممکن بود ساخت ده‌ها بیمارستان را تأمین مالی کند، اما اگر در ساختمان یکی از آن‌ها شکافی پیدا می‌شد، آن گونه که در آنگولا رخ داد یا اگر یک فروریختگی در یک پیچ در جاده زامبیا رخ داد، نتیجه گرفته می‌شد که تمام کارهای ساختمانی چینی نامناسب هستند.» (Brautigam, 2020: 2-3).

۴-۴. پستوانه سازی برای بازپرداخت وام و منفعت طلبی، به معنای تله‌گذاری نیست

شواهد نهادهای مطالعاتی معتبر درباره رفتار وام‌دهی چین به دیگر کشورها، ایده دام بدهی را تأیید نمی‌کند. برای مثال مدرسه مطالعات بین‌المللی پیشرفته جانز هاپکینز یک پایگاه داده از وام‌دهی چین به آفریقا ایجاد کرده است که داده‌های بیش از هزار فقره از وام‌های چین به کشورهای آفریقایی را دربر می‌گیرد. رفتار وام‌دهی چین در این وام‌ها تأیید نمی‌کند که چین عامدانه کشوری را بدهکار کرده و سپس از آن برای بهره‌برداری مزایای ناعادلانه یا استراتژیکی فرضاً به‌صورت «چنگ انداختن روی دارایی» بهره گرفته باشد. به‌عنوان مثال، آنگولا مقدار زیادی از چین وام گرفته است. البته، بسیاری از این وام‌ها توسط صادرات نفت آنگولا تضمین شده‌اند، اما این یک معامله تجاری است و چین در این رابطه به یک مزیت استراتژیک نمی‌رسد (Brautigam, 2020:6).

براتیگام داستان جالبی را درباره پیشنهاد ژاپن در سال ۱۹۷۸ به چین که به‌تازگی از ویرانه‌های انقلاب فرهنگی برخاسته بود، نقل می‌کند. به این ترتیب که ژاپن که می‌داند چین منابع مالی لازم را برای همکاری مورد نظرش ندارد به پکن پیشنهاد می‌کند که یک اعتبار ده میلیارد دلاری را در اختیار بگیرد و با آن شرکت‌های ژاپنی را که برای ایجاد انواع زیرساخت‌ها شامل جاده و نیروگاه در این کشور فعالیت خواهند کرد، تأمین مالی کند. چین در ازای آن با ذخایر نفت و زغال‌سنگ خود، بدهی به ژاپن را تسویه نماید. به نوشته براتیگام، این معامله برای هر دو طرف سود داشت. چینی‌ها در دوره اصلاحات به‌شدت به‌دنبال بازسازی اقتصاد خود بودند و چون این کشور در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی عضویت نداشت، نمی‌توانست از این نهادها وام دریافت کند. در عوض ژاپنی‌ها نیز برای شرکت‌های خود کسب‌وکار ایجاد کرده بودند و در قرارداد نیز ذکر شده بود که در موارد نیاز به قطعات یدکی، مشاوره تخصصی و... ژاپنی‌ها در اولویت خواهند بود. این یک معامله دو سر سود برای دو کشوری بود که تازه روابط دوستانه‌ای هم نداشتند (7: Brautigam, 2020).

به همین ترتیب، دیگران نیز بررسی‌هایی در مورد رفتار وام‌دهی چین در سراسر دنیا انجام دادند. در همین راستا چیزی در حدود ۳۰۰۰ فقره از وام‌های چین به دیگر کشورها بررسی شده است. برخی از این پروژه‌ها لغو یا دوباره مورد مذاکره واقع شده‌اند، اما به‌جز بندر مورد بحث در سریلانکا، هیچ‌کدام تأیید نمی‌کند که چین در زمان نکول بدهی توسط کشور وام‌گیرنده، دارایی‌های استراتژیک آن‌ها را تصاحب می‌کند (Kratz et al., 2019).

جونز و حمایری نیز خاطرنشان می‌کنند که در نمونه سریلانکا، هیچ نوع مبادله بدهی به‌جای دارایی وجود نداشته است. بلکه بعد از مذاکرات سخت و فشرده، یک شرکت چینی به دلایل تجاری، بندر را به ازای ۱٫۱ میلیارد دلار اجاره کرد که سریلانکا از آن برای تسویه بدهی‌های دیگر و افزایش ذخایر ارزی خارجی‌اش استفاده کرد. همچنین کشتی‌های نظامی چین قادر به استفاده از بندر نیستند بلکه این بندر به محل اقامت جدید نیروی دریایی جنوبی سریلانکا تبدیل خواهد شد. این مشکلات برخلاف تصور مطرح‌شده، ناشی از یک نقشه از پیش طراحی شده نبود؛ بلکه نتیجه‌ای از پویاهای داخلی سریلانکا بود و به‌ویژه در حکمرانی بد در این کشور ریشه داشت (13: Jones & Hameiri, 2020).

با این همه این بحث‌ها بدین معنا نیست که شرکت‌های چینی در فعالیت‌های زیرساختی و شیوه‌های تأمین مالی طرح‌ها، رویکرد فرصت‌طلبانه و منفعت‌طلبانه نداشته‌اند. این الگو به‌ویژه در کشورهایی که از فساد و حکمرانی بد رنج می‌برند، به‌دفعات دیده شده است.

جمهوری دموکراتیک کنگو به وجود معدن‌های فوق‌العاده غنی در سطح جهان شهرت دارد به‌گونه‌ای که ۸٪ از مس و ۷۰٪ از کبالت جهان را به خود اختصاص داده است. کبالت یک عنصر اساسی برای باتری‌های لیتیومی پر قدرت است که در همه‌جا از لپ‌تاپ‌ها و گوشی‌های هوشمند تا خودروهای الکتریکی برای ذخیره انرژی استفاده می‌شود. با این وجود، این کشور بزرگ زیر صحرای آفریقا که تقریباً مساحت آن به‌اندازه اروپای غربی است، به‌عنوان قربانی جنگ‌های داخلی، دهه‌ها حکومت استبدادی و فساد، اوضاع خوبی ندارد. چین از سال ۲۰۰۸ به‌شدت در این کشور سرمایه‌گذاری کرده است. در این زمان دو شرکت چینی دولتی بر مبنای یک قرارداد ۶٫۲ میلیارد دلاری سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل و نقل و تأسیساتی مثل دانشگاه و بیمارستان را در این کشور در ازای بهره‌برداری بدون پرداخت مالیات از معادن این کشور آغاز کردند. این پروژه‌ها که بعدها به ابتکار کمر بند و راه پیوست، به بیجینگ این امکان را داد که در بازار کبالت به‌طور چشم‌گیری سرمایه‌گذاری کند و موقعیت از پیش مسلط کشور را به‌عنوان تولیدکننده باتری خودروهای الکتریکی، تقویت کند. در کل، چین کنترل ۱۵ از ۱۹ معدن کبالت جمهوری دموکراتیک کنگو را در دست دارد و ۸۰ تا ۹۰ درصد از کبالت و مس تولیدشده در این کشور را وارد می‌کند (The Guardian, November 25, 2021).

با این حال، جمهوری دموکراتیک کنگو در این توافقات موفق نبوده است. معادن کنگو بر مبنای توافق با چین به‌گونه‌ای اداره می‌شوند که ۶۸ درصد در اختیار دو شرکت بزرگ دولتی چینی قرار دارد و ۳۲ درصد باقیمانده در اختیار شرکت معدنی دولت کنگوست. در ازای این واگذاری‌ها مقرر شده است که چین بیش از ۳ میلیارد دلار زیرساخت را برای جمهوری دموکراتیک کنگو بسازد اما بر مبنای گزارش‌ها تنها ۸۲۲ میلیون دلار از پروژه‌ها انجام شده است. طبق شرایط قرارداد، چین متعهد شده است ۳۵۰۰ کیلومتر راه‌آهن در این کشور بسازد که تاکنون، هیچ ریلی نصب نشده است (The East African, April 11, 2023). البته گزارش‌های رسانه‌ای حاکی از آن است که مجموع توافقات چینی و جمهوری دموکراتیک کنگو، در زمان ریاست جمهوری کابیللا در کنگو صورت گرفته که به فساد شهرت داشته و مبالغ قابل توجهی را نیز بابت رشوه از این محل دریافت کرده است. با روی کار آمدن رئیس‌جمهور جدید در این کشور، انتقادهایی جدی نسبت به عملکرد زیرساختی شرکت‌های چینی مطرح شد و در نهایت طرف چینی پذیرفت درباره شرایط قرارداد دوباره با دولت کنگو مذاکره نماید.

رافائل کُرا از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۷ رئیس‌جمهور اکوادور بود و پروژه‌های زیرساختی بزرگی که توسط چین تأمین مالی شده بودند را سرپرستی می‌کرد، از جمله بازسازی فرودگاه منتا، جاده‌ها و پل‌های جدید، معادن مس پانانتزاسان کارلوس و میرادور و نیروگاه هیدروالکتریک کوکا کودو سینکلیر برای تأمین نیازهای سالانه ۱۵۰۰ مگاوات برق. اکنون، کُرا در تبعید زندگی می‌کند و به جرم فساد غیابی محکوم شده است. سد هیدروالکتریک کوکا کودو با کاهش ظرفیت در حال کار است زیرا مهندسان با ۱۷ هزار ترک در ساختمان مواجه شده‌اند. نیروگاه کوکا کودو سینکلیر بزرگ‌ترین نیروگاه برق‌آبی اکوادور در چارچوب طرح‌های ابتکار کمر بند و راه و با هزینه ۲٫۶ میلیارد دلار (با ۷ درصد بهره وام) ساخته شده است که آن را گران‌ترین پروژه زیرساختی در تاریخ اکوادور می‌کند. با وجود هزینه‌های بالا و انتظارات بزرگ، کوکا کودو هنوز به ظرفیت عملیاتی کامل نرسیده است و از شکاف‌های مذکور در سد به‌واسطه استفاده از فولاد با کیفیت پایین رنج می‌برد و احتمال خرابی یا فروپاشی تجهیزات مطرح است (Nikkei Asia, February 9, 2023).

این‌گونه مشکلات در ساخت‌وسازها، در جاهای دیگر در طرح‌های کمر بند و راه نیز دیده شده است: سدهای برق‌آبی ساخته‌شده در اوگاندا و پاکستان نیز ترک برداشته‌اند و آپارتمان‌های ساخته‌شده در آنگولا نیز همین مشکل را دارند. در سال ۲۰۱۹، اکوادور وامی به ارزش ۴٫۲ میلیارد دلار از صندوق بین‌المللی پول دریافت کرد و ناگزیر شد یک بسته نجات ۶٫۵ میلیارد دلاری دیگر را از این صندوق در سال بعد دریافت کند. وام‌دهندگان چینی با این حال موافقت کردند که تاریخ سررسید ۳٫۲ میلیارد دلار از وام‌هایشان را افزایش دهند اما به نظر نمی‌رسد که چیزی از مبالغ وام‌ها را بخشیده باشند (Reuters).

(September 20, 2022)

در همین راستا، منتقدان ابتکار کمربند و راه را نوع جدیدی از استعمار و نه یک برنامه توسعه‌ای توصیف کرده‌اند؛ زیرا از نظر آن‌ها ابتکار یادشده به‌عنوان یک برنامه چینی برای ایجاد شغل و ترویج صادرات مد نظر قرار گرفته است تا مشکل عرضه اضافی فولاد و کالاهای مشابه را که به‌واسطه کاهش تقاضای داخلی، شکل گرفته است، برطرف نماید. این امر سبب شده است شرکت‌های دولتی چینی به بازارهای خارجی پناه ببرند (The Economist, February 6, 2020).

بدین ترتیب بود که صادر کردن بتن و مس چینی بر تأمین نیازهای واقعی کشور قرض‌گیرنده اولویت یافت. این باعث شد تا وام‌های بزرگ و پروژه‌های جسورانه بدون توجه به نیاز کشور میزبان ارائه شود. بر همین اساس، پروژه‌های جاده‌ای و بنادری که قرار بود به ارتقای تجارت کشورهای محلی منجر شود، بیشتر برای تأمین مقاصد تجاری چین مد نظر قرار گرفت و بر تأمین منابع اساسی برای این کشور و صادرات کالاهای چینی به سراسر جهان تمرکز یافت. این وضع «وابستگی زنجیره‌های تولید بین‌المللی به چین را تقویت می‌کرد و در عوض توانایی دسترسی خارجی‌ها را محدود می‌ساخت.» (Foreign Policy, September 20, 2023)

با وجود آنکه چین با انبوهی از طلب‌هایی روبه‌روست که بازپرداخت نشده‌اند، این کشور سخت تلاش کرده است تا اطمینان حاصل کند که راهی برای بازپرداخت آن‌ها وجود داشته باشد. پروژه‌هایی که ممکن است هیچ‌گاه حتی هزینه‌های خود را با ارائه درآمدهای حاصل از پروژه جبران کنند، هنوز هم برای بیجینگ ارزش دارند؛ زیرا اغلب وام‌ها قرار است از طریق عرضه کالاهای اساسی بازپرداخت شوند. به‌عنوان مثال، در گینه، وام‌های چین به ارزش بیش از ۲۰۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور رسیده‌اند اما تضمین بازپرداخت آن‌ها بر مبنای معادن بوکسیت کشور است. در جمهوری دموکراتیک کنگو نیز چین منابع کبالت و مس به‌عنوان تضمین بازپرداخت وام‌های زیرساختی‌اش مد نظر قرار داده است (Reuters, February 26, 2020).

چین در برخی موارد موافقت کرده است که به کشورهایی که در معرض بدهی و بحران هستند، کمک کند اما این کار را تنها از طریق سازوکارهایی انجام داده است که بدهی را به مدتی طولانی‌تر و با نرخ‌های سود بالاتر از وام‌های مشابه صندوق بین‌المللی پول، تمدید می‌کند. چین با بهره‌گیری از سازوکار مبادله ارزی که روشی غیر شفاف برای وام‌دهی است، حدود ۲۴۰ میلیارد دلار را برای نجات کشورهای واردکننده‌ای که از نظر این کشور اهمیت راهبردی دارند، تأمین کرده است. در عین حال چین اجازه داده است دیگر کشورهای بدهکاری که چنین اهمیتی ندارند، در مرحله نکول وام قرار گیرند. همان‌طور که یکی از نویسندگان یک مطالعه اخیر بانک جهانی درباره وام‌دهی اضطراری چین توضیح داده است، «بیجینگ درنهایت تلاش می‌کند تا بانک‌های خود را نجات دهد. به همین دلیل وارد کسب‌وکار پرمخاطره‌ای وام‌دهی بین‌المللی شده است.» (Wooley, 2023)

نتیجه‌گیری

ارزیابی دقیق پیامدهای ابتکار کمربند و راه چین به‌واسطه گستردگی و تنوع بازیگران و فعالیت‌هایی که ذیل آن صورت می‌پذیرد کاری به‌وقوع دشوار است. چیزی که سبب دشوارتر شدن ارزیابی می‌شود این است که رقابت میان چین و کشورهای غربی در حوزه‌های مختلف بین‌المللی در سال‌های اخیر تشدید شده است و همین امر سبب شده است که بسیاری از اقدام‌های بین‌المللی چین از سوی غرب با دیده تردید نگریسته شود. به نظر می‌رسد ایده «دیپلماسی دام بدهی» در چنین بستری متولد شده و در توصیف شیوه تأمین مالی طرح‌های زیرساختی چین در کشورهای مختلف به کار رفته است. افزایش سریع بدهی‌های بسیاری از کشورهای درحال توسعه و بروز دشواری‌ها و بحران‌های بدهی نیز به این فضای بدبینی و تلاش برای پیدا کردن یا معرفی کردن مقصر دامن زده است.

با این حال همان‌گونه که مقاله نشان داد، ایده دام بدهی به شکلی منطقی متضمن عناصری مفهومی است و تأیید آن‌ها در بررسی رفتار وام‌دهی بین‌المللی چین، امکان‌پذیر نیست. این حرف البته بدین معنا نیست که چین در قالب ابتکار کمربند و راه به‌عنوان یک نیروی خیرخواه عمل کرده و تماماً منافع کشورهای میزبان را با سرازیر کردن پول‌های خود در نظر داشته است. واقع امر این است که پراکندگی، ابهام و تعارض‌های فراوانی در شیوه راهبری ابتکار کمربند و راه چین وجود دارد و بازیگران نسبتاً مستقلی که در جستجوی سود تجاری، پروژه‌های زیرساختی را در کشورهای مختلف تأمین مالی و اجرا می‌کنند، در

بسیاری از مواقع، منافع خود را بر منافع کشورهای میزبان ترجیح داده‌اند. در جاهایی که پدیده‌هایی مثل فساد و حکمرانی بد رایج بوده، پیامدهای منفی پروژه‌های زیرساختی چینی شدت بیشتری پیدا کرده و حتی به بروز بحران بدهی نیز کمک کرده است. در عین حال نه همه تقصیر بحران بدهی متوجه این فعالیت‌های زیرساختی است و نه همه تقصیر سوء عملکردها را می‌توان به شرکت‌های چینی نسبت داد. ضمن اینکه باید توجه داشت که رهبری چین با درک این پیامدهای منفی و هزینه‌های آن، روش‌هایی برای از تکرار این اشتباهات مد نظر قرار داده و در واکنش به بحران مالی نیز عموماً رویه مذاکرات مجدد برای تغییر زمان‌بندی بدهی‌ها را مد نظر قرار داده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد تصویر واقعی درباره پیامدهای پروژه‌های زیرساختی چین ذیل ابتکار کمر بند و راه را باید چیزی بین دو سر طیف رفتار سخاوتمندانه و خیرخواهانه برای کمک به تقویت زیرساخت کشورهای در حال توسعه و رفتار شکارگرانه برای کشاندن این کشورها به دام بدهی و بهره‌برداری راهبردی از آن به حساب آورد.

منابع

- باقی، محمدحسین (۱۳۹۸). *معمای چین؛ رقابت‌های ژئوپلیتیک در قرن ۲۱ و تغییر موازنه قدرت در شرق آسیا*. تهران: انتشارات اتاق بازرگانی تهران.
- پولیتی، آلیس (۲۰۲۲). شرکت‌های چینی نیز حرفی برای گفتن دارند. انتشار یافته در کتاب *سیاست خارجی کنونی چین*، ویرایش اکسل برکوفسکی و جیولیا اسکیراتی، ترجمه مرکز مطالعات سورین، نشر الکترونیکی.
- شفیعی، نوذر (۱۴۰۱). دیپلماسی چینی دام بدهی و کسب موقعیت هژمون. *پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، ۱۱(۲۱)، ۲۴۵-۲۱۹.
- میر ترابی، سعید (۱۴۰۱). دولت‌های استانی و سیاست خارجی؛ لایه مغفول کنش دیپلماتیک چین. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۴(۳)، ۶۵-۳۷.
- میر ترابی، سعید (۱۴۰۲). شرکت‌های دولتی و کنش دیپلماتیک چین؛ برهم‌کنش منافع تجاری و اهداف سیاسی. *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱۳(۴۸)، ۷۷-۱۰۷.

References

- Abi-Habib, M. (2018, June 25). *How China got Sri Lanka to cough up a port*. *The New York Times*. <https://www.nytimes.com/2018/06/25/world/asia/china-sri-lanka-port.html>
- Baghi, M. H. (2019). *The China puzzle: Geopolitical rivalries in the 21st century and the changing balance of power in East Asia*. Tehran: Tehran Chamber of Commerce Publications (In Persian).
- Bradley, C., et al. (2023, November). *Belt and Road reboot: Beijing's bid to de-risk its global infrastructure initiative*. AidData. https://docs.aiddata.org/reports/belt-and-road-reboot/Belt_and_Road_Reboot_Full_Report.pdf
- Brautigam, D. (2020). A critical look at Chinese "debt-trap diplomacy." *Area Development and Policy*, 5(1), 1–14. <https://doi.org/10.1080/23792949.2019.1689828>
- Brautigam, D., & Hwang, J. (2016). *Eastern promises: New data on Chinese loans in Africa, 2000–2014*. Washington, DC. <http://www.sais-cari.org/publications>.
- Carmody, P. (2020). Dependence not debt-trap diplomacy. *Area Development and Policy*, 5(1), 23–31.
- Chellaney, B. (2017, January 23). *China's debt-trap diplomacy*. Project Syndicate. <https://www.project-syndicate.org/commentary/china-one-belt-one-road-loans-debt-by-brahma-chellaney-2017-01>
- Chen, M. (2024). *The latecomer's rise: Policy banks and the globalization of China's development finance*. Ithaca & London: Cornell University Press.
- Dezenski, E., & Rader, D. (2023, September 20). *How China uses shipping for surveillance and control*. *Foreign Policy*. <https://foreignpolicy.com/2023/09/20/china-shipping-maritime-logistics-lanes-trade-ports-security-espionage-intelligence>
- Ferchen, M., & Perera, A. (2019, July 23). *Why unsustainable Chinese infrastructure deals are a two-way street*. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org/2019/07/23/why-unsustainable-chinese-infrastructure-deals-are-two-way-street-pub-79571>

- Finance for Development Lab. (2022, December). *China's developing countries debt problem: Options for win-win solutions* (Policy Note No. 3). https://findevlab.org/wp-content/uploads/2022/12/FDL_China-as-a-lender_Dec22.pdf
- Financial Times*. (2018, December 5). *Chinese investments in Africa go off the rails*. <https://www.ft.com/content/82e77d8a-e716-11e8-8a85-04b8afea6ea3>.
- Green, M. (2019, April 25). *China's debt diplomacy: How Belt and Road threatens countries' ability to achieve self-reliance*. *Foreign Policy*. <https://foreignpolicy.com/2019/04/25/chinas-debt-diplomacy/>
- Himmer, M., & Rod, Z. (2022). Chinese debt trap diplomacy: Reality or myth? *Journal of the Indian Ocean Region*, 18(3), 250–272. <https://doi.org/10.1080/19480881.2023.2195280>
- Horigoshi, et al. (2022, October). *Delivering the Belt and Road: Decoding the supply of and demand for Chinese overseas development projects*. AidData. <https://docs.aiddata.org/reports/delivering-the-belt-and-road.html>
- Ilunga, P. (2023, April 11). *DR Congo to audit and review "unfair" Chinese mining contracts*. *The East African*. <https://www.theeastafrican.co.ke/tea/business/drc-moves-to-terminate-skewed-china-contracts-4194276>
- Jin, K. (2023). *The new China playbook: Beyond socialism and capitalism*. New York: Viking.
- Jones, L., & Hameiri, S. (2020, August). *Debunking the myth of "debt-trap diplomacy": How recipient countries shape China's Belt and Road Initiative*. Chatham House Research Paper, Asia-Pacific Programme. <https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/2020-08-25-debunking-myth-debt-trap-diplomacy-jones-hameiri.pdf>
- Jones, Lee and Shahar Hameiri (2021), *Fractured China: How State Transformation is Shaping China's Rise*, London: Cambridge University Press.
- Kairy, S. (2021, November 12). *Chinese debt trap diplomacy: The debate and the gaps in the literature*. *Modern Diplomacy*. <https://modern diplomacy.eu/2021/11/12/chinese-debt-trap-diplomacy-the-debate-and-the-gaps-in-the-literature>
- Kelegama, S. (2017). The political economy of the Rajapaksa decade in Sri Lanka, 2005–14: Policy contradictions and mal-governance. In H. Hill & J. Menon (Eds.), *Managing globalization in the Asian century: Essays in honour of Prema-Chandra Athukorala* (pp. 428–456). Singapore: ISEAS – Yusof Ishak Institute.
- Kiel Institute for the World Economy. (2023, March 28). *Belt and Road bailout lending reaches record levels*. <https://www.ifw-kiel.de/publications/news/belt-and-road-bailout-lending-reaches-record-levels>
- Kratz, A., Feng, A., & Wright, L. (2019, April). *New data on the "debt trap" question*. Rhodium Group. <https://rhg.com/research/new-data-on-the-debt-trap-question/>
- Lagarde, C. (2018). *Belt and Road Initiative: Strategies to deliver in the next phase*. Washington, DC: International Monetary Fund.
- Lai, H. (2021). The rationale and effects of China's Belt and Road Initiative: Reducing vulnerabilities in domestic political economy. *Journal of Contemporary China*, 30, 330–347.
- Mirtorabi, S. (2022). Provincial governments and foreign policy: The neglected layer of China's diplomatic behavior. *Foreign Relations Quarterly*, 14(3), 37–65 (In Persian).
- Mirtorabi, S. (2023). State-owned enterprises and China's diplomatic behavior: The interaction of commercial interests and political objectives. *Journal of International Relations Research*, 13(48), 77–107 (In Persian).
- Mosley, L., & Rosendorff, B. P. (2023, January 1). The unfolding sovereign debt crisis. *Current History*, 122(840), 9–14. doi: 10.1525/curh.2023.122.840.9
- Nyabiage, J. (2022, June 6). Chinese debt traps in Africa? The big worry is bondholders. *South China Morning Post*.
- Parker, S., & Chefitz, G. (2018). *Debtbook diplomacy: China's strategic leveraging of its newfound economic influence and the consequences for US foreign policy* (Doctoral dissertation, Harvard University). <https://www.belfercenter.org>
- Pattison, P., & Firdaus, F. (2021, November 25). *"Battery arms race": How China has*

- monopolized the electric vehicle industry. *The Guardian*. <https://www.theguardian.com/global-development/2021/nov/25/battery-arms-race-how-china-has-monopolised-the-electric-vehicle-industry>
- Politi, A. (2022). Chinese companies also have a voice. In A. Berkofsky & G. Sciorati (Eds.), *Contemporary Chinese foreign policy* (Sourin Studies Center Trans.). Electronic Publishing (In Persain).
- Rana, P. B., & Xianbai, J. J. (2020). *China's Belt and Road Initiative impacts on Asia and policy agenda*. Palgrave Macmillan.
- Reuters. (2020, February 26). *Chinese commodity-backed loans crippling Africa and Latin America – report*. <https://www.reuters.com/article/commodities-loans-africa-americas/chinese-commodity-backed-loans-crippling-africa-and-latin-america-report-idUSL5N2AP3NL>
- Reuters. (2022, September 20). *Ecuador reaches deal with China to restructure debt*. <https://www.reuters.com/world/americas/ecuador-reaches-deal-with-china-restructure-debt-2022-09-20>
- Rubio, M. (2023, February 9). “Made in China” infrastructure is often a glorified money pit. *Nikkei Asia*. <https://asia.nikkei.com/Opinion/Made-in-China-infrastructure-is-often-a-glorified-money-pit>
- Shafiei, N. (2022). Chinese debt-trap diplomacy and the pursuit of hegemonic status. *Iranian Journal of International Politics*, 11(21), 219-245 (In Persain).
- Singh, A. (2020). The myth of “debt-trap diplomacy” and realities of Chinese development finance. *Third World Quarterly*, 42(2), 239–253.
- The Economist*. (2020, February 6). *China wants to put itself back at the centre of the world*. <https://www.economist.com/special-report/2020/02/06/china-wants-to-put-itself-back-at-the-centre-of-the-world>
- Were, A. (2018). *Debt trap? Chinese loans and Africa's development options*. South African Institute of International Affairs. https://www.africaportal.org/documents/18711/sai_spi_66_were_20190910.pdf
- Wooley, A. (2023, March 27). *Belt and Road bailout lending reaches record levels, raising questions about the future of China's flagship global infrastructure program*. AidData. <https://www.aiddata.org/blog/belt-and-road-bailout-lending-reaches-record-levels>

Egypt's Foreign Policy Shift from Nasser to Sadat: A Political Economy Perspective (1965–1981)

Seyed Amir Niakoe¹, Hamid Saradar²

1. Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran. E-mail: niakoe@guilan.ac.ir
2. Corresponding Author, PhD. Student, International Relations, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran. E-mail: hamid.saradar@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 07 Sep 2025

Received in revised form: 22 Feb 2026

Accepted: 06 Apr 2026

Published online: 22 May 2026

Keywords:

Foreign Policy,
Egypt,
Political Economy,
Nasser,
Sadat.

ABSTRACT

Egypt's pivot from alignment with the Eastern Bloc to the establishment of strategic relations with the West, spanning from the late Nasser era to Sadat's ascendance to power, represents one of the most significant turning points in the country's contemporary foreign policy. This shift was neither episodic nor confined to a particular historical juncture; rather, it inaugurated a trajectory that has continued to shape the overarching framework of Egypt's foreign policy to the present day. The central question addressed in this article is how Egypt's fundamental foreign policy reorientation during the transitional period from Nasser to Sadat can be explained from a political economy perspective. The main hypothesis posits that the transformation of Egypt's foreign policy during the period under examination was shaped both by structural changes in the international political economy and by domestic political economy dynamics, including state ideology, the interactions between rival political actors, and shifts in the country's economic strategies and policy orientations. Accordingly, this transformation can be meaningfully analyzed within the theoretical framework of political economy. The article argues that the change in Egypt's foreign policy is best understood in conjunction with the evolution of its economic paradigm—from the state-led socialism characteristic of the early Nasser years to the open-door (Infitah) policies adopted in the subsequent period—as well as with broader transformations in the international political economy. Indeed, the termination of three decades of hostility with the Zionist regime and the strategic pivot toward the West were closely intertwined with Egypt's economic liberalization agenda. In the aftermath of this shift, the Egyptian economy became increasingly reliant on external revenues and assistance, tourism, and the expansion of foreign direct investment.

Cite this article: Niakoe, S. A., & Saradar, H. (2026). Egypt's Foreign Policy Shift from Nasser to Sadat: A Political Economy Perspective (1965–1981). *International Political Economy Studies*, 9(1), 65-83. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12719.1769> (in Persian).



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12719.1769>

Publisher: Razi University

1. Introduction

Egypt, as the most populous country in the Arab world and a central actor in Middle Eastern politics, has experienced significant transformations in its foreign policy during the second half of the twentieth century. One of the most critical turning points occurred during the transition from the presidency of Gamal Abdel Nasser to that of Anwar Sadat. During this period, Egypt gradually shifted its foreign policy orientation from alignment with the Eastern bloc, particularly the Soviet Union, toward strategic cooperation with the Western bloc, especially the United States. This transformation ultimately culminated in the Camp David Accords and the Egypt–Israel Peace Treaty of 1979. However, this shift was not merely the result of leadership change; rather, it emerged from deeper structural transformations in Egypt’s domestic political economy as well as changes in the international political economy.

Accordingly, this study seeks to explain the fundamental transformation in Egyptian foreign policy during the transitional period from Nasser to Sadat (1965–1981) through the lens of political economy. The main research question is: how can the major shift in Egypt’s foreign policy during this period be explained from a political economy perspective? The central hypothesis argues that the transformation of Egypt’s foreign policy was influenced by changes in both the international political economy and Egypt’s domestic political economy, including shifts in state ideology, the balance among competing political forces, and changes in economic policies and structures.

2. Theoretical Framework

The theoretical framework of this research is based on the approach of International Political Economy (IPE). This perspective emphasizes the interaction between political and economic structures at both domestic and international levels and seeks to explain how economic forces shape political decisions, including foreign policy behavior. Within this framework, foreign policy outcomes are not viewed solely as the result of security considerations or ideological commitments but rather as the product of complex interactions among international economic structures, domestic political coalitions, state ideology, and economic interests.

Political economy models of foreign policy assume that governments operate within the constraints and opportunities created by the global economic system while simultaneously responding to internal pressures from social groups, economic elites, and political institutions. Thus, shifts in foreign policy are often closely linked to transformations in development strategies, economic structures, and internal power distributions. In the Egyptian case, the transition from state-led Arab socialism under Nasser to a more market-oriented economic strategy under Sadat provides an important explanatory context for understanding the country’s changing foreign policy orientation. The study, therefore, examines how changes in international economic structures, domestic political dynamics, and economic policies interacted to shape Egypt’s foreign policy transformation during the period under study.

3. Method

This research adopts a qualitative explanatory approach. The study employs causal analysis to examine the relationship between political economy factors and foreign policy transformation in Egypt between 1965 and 1981. Data were collected through documentary and library-based research methods, including books, academic articles, historical documents, policy reports, and statistical data related to Egypt’s economic and foreign policy developments. The analysis focuses on several key variables: changes in the

international political economy during the Cold War era, shifts in Egypt's domestic political structure (including state ideology and elite competition), and transformations in the domestic economic structure. By examining these variables and their interaction, the study aims to provide a comprehensive explanation of the gradual shift in Egypt's foreign policy during the transition from Nasser to Sadat.

4. Discussion

The findings of the study indicate that the transformation of Egypt's foreign policy during the period under investigation was the result of a complex interaction between international and domestic political economy factors. At the international level, the evolution of the global political economy during the Cold War, along with the growing influence of Western-led economic institutions such as the International Monetary Fund and the World Bank, created new incentives for developing countries to integrate into the global capitalist economy. For Egypt, improving relations with the United States and Western powers opened the possibility of receiving economic aid, foreign investment, and technological assistance .

At the domestic level, several structural developments contributed to the shift in foreign policy. First, the state-led socialist economic model implemented during the Nasser era began to face serious challenges in the mid-1960s. Economic stagnation, rising military expenditures, declining revenues following the closure of the Suez Canal after the 1967 war, and increasing foreign debt placed significant pressure on the Egyptian economy. These economic difficulties weakened the viability of the existing development model and created incentives for economic reform.

Second, changes within the domestic political structure and elite coalitions played a crucial role. The transition of power following Nasser's death intensified competition among different factions within the ruling elite. Under Sadat, a new coalition emerged that included technocrats, segments of the military establishment, and elements of the private sector. These groups favored economic liberalization, foreign investment, and greater integration with the global economy.

Third, there was a gradual shift in the ideological foundations of the state. Nasser's foreign policy had been strongly influenced by Arab nationalism, anti-imperialism, and socialist development strategies. In contrast, Sadat adopted a more pragmatic and nationally oriented approach, emphasizing Egyptian national interests and economic modernization rather than broader pan-Arab ambitions. This ideological shift facilitated a reorientation of foreign policy toward the West.

The implementation of the "Infitah" (Open Door) economic policy in the mid-1970s was closely linked to these developments. Economic liberalization required access to Western capital, technology, and financial assistance. Consequently, Egypt's leadership sought to normalize relations with the United States and reduce tensions with Israel. The 1973 war, while initially framed as a military confrontation, ultimately created diplomatic conditions that enabled Egypt to pursue negotiations leading to the Camp David Accords. Thus, economic reform and foreign policy realignment were mutually reinforcing processes.

5. Conclusion

This study concludes that the fundamental shift in Egypt's foreign policy during the transition from Nasser to Sadat cannot be adequately explained solely by the change of leadership. Rather, it resulted from broader structural transformations within Egypt's domestic political economy and the evolving international political economy. Economic crises, the limitations of the state-led socialist development model, shifts in elite coalitions,

and the need to attract foreign investment and technology all contributed to the reorientation of Egypt's foreign policy.

Furthermore, the research shows that the roots of this transformation can be traced back to the late Nasser era, particularly after the 1967 war, when the economic and political limitations of the existing model became increasingly evident. Sadat accelerated and institutionalized a process that had already begun during the final years of Nasser's rule. Ultimately, the policy of economic liberalization and the reorientation of foreign policy were deeply interconnected. The normalization of relations with the United States and the peace treaty with Israel provided the international environment necessary for Egypt's integration into the global economy and for the success of its economic reforms. In this sense, foreign policy during this period increasingly served the objectives of Egypt's evolving economic strategy.

Ethical Considerations

Not applicable

Funding

Not applicable

Conflict of interest

The authors declare no conflict of interest

تحول در سیاست خارجی مصر در دوره گذار از عبدالناصر به سادات؛ تحلیلی از چشم انداز اقتصاد سیاسی (۱۹۶۵-۱۹۸۱ میلادی)

سید امیر نیاکوئی^۱ | حمید سرادار^۲

۱. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. رایانامه: niakooee@guilan.ac.ir
 ۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. رایانامه: hamid.saradar@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۱۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۲/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، مصر، اقتصاد سیاسی، عبدالناصر، سادات.	چرخش مصر از هم‌پیمانی با شرق به روابط استراتژیک با غرب از اواخر دوره عبدالناصر تا روی کار آمدن سادات، یکی از مهم‌ترین نقاط عطف سیاست خارجی این کشور در دوره معاصر به شمار می‌آید. این تحول، یک موضوع مقطعی یا محدود به دوره خاص نبود، بلکه شروع روندی بود که چارچوب سیاست خارجی مصر را تا دوره کنونی شکل می‌دهد. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که چگونه می‌توان چرخش اساسی سیاست خارجی مصر را در دوره گذار از عبدالناصر به سادات از منظر اقتصاد سیاسی تبیین کرد. فرضیه مطرح این است که تحول سیاست خارجی مصر در برهه زمانی مورد مطالعه، متأثر از تحول در اقتصاد سیاسی بین‌الملل از یک‌سو و همچنین اقتصاد سیاسی داخلی شامل ایدئولوژی دولت، مناسبات نیروهای رقیب سیاسی و تغییر رویکردها و سیاست‌های اقتصادی این کشور بوده؛ بنابراین در چارچوب نظریه‌های اقتصاد سیاسی قابل تبیین است. نوشتار پیش رو نشان می‌دهد که تحول در سیاست خارجی مصر در تعامل با دگردیسی رویکردهای اقتصادی این کشور از سوسیالیسم دوره ابتدای زمامداری عبدالناصر به سیاست‌های باز اقتصادی (انفتاح) در دوره پس از آن و همچنین تغییر در مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل قابل فهم است. درواقع، پایان دادن به سه دهه خصومت با رژیم صهیونیستی و چرخش به غرب، پیوند مستقیمی با برنامه‌های آزادسازی اقتصاد مصر داشت. از آن پس اقتصاد مصر بیش از پیش به درآمد و کمک خارجی، گردشگری و رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وابسته شد. روش پژوهش به کار گرفته‌شده در این مقاله کیفی از نوع تبیین علی و روش گردآوری داده‌ها نیز به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی است.

استناد: نیاکوئی، سید امیر؛ سرادار، حمید (۱۴۰۵). تحول در سیاست خارجی مصر در دوره گذار از عبدالناصر به سادات؛ تحلیلی از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی (۱۹۶۵-۱۹۸۱ میلادی). *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۶۵-۸۳. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12719.1769>

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12719.1769>



۱. مقدمه

مصر به‌عنوان پرجمعیت‌ترین دولت-ملت در جهان عرب، با تاریخ پرفراز و نشیبی در سیاست خارجی خود روبرو بوده است. یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در سیاست خارجی مصر در دوره پس از دوره عبدالناصر و با امضای پیمان کمپ دیوید بین مصر و رژیم صهیونیستی و چرخش از هم‌پیمانی با شرق (شوروی) به روابط استراتژیک با غرب رخ داد. امضای پیمان صلح با دشمن درجه یک پان‌عربسم، نه سال پس از مرگ عبدالناصر و شش سال پس از جنگ ۱۹۷۳ میلادی را می‌توان یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در سیاست خارجی مصر دانست. کمتر کشوری را در منطقه خاورمیانه می‌توان یافت که سیاست خارجی آن بدون وقوع انقلاب یا کودتا و صرفاً بر اثر تغییر رئیس‌جمهور تا این اندازه تغییر کرده باشد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴). به قدرت رسیدن انور سادات در سال ۱۹۷۰ میلادی اگرچه با حفظ ساختار سیاسی و حاکمیتی مصر بود، با این حال تغییر کلانی در جهت‌گیری سیاست خارجی مصر ایجاد کرد.

تحولات سیاسی دوره معاصر مصر و ازجمله دوره روی کار آمدن افسران جوان (افسران آزاد) در مصر و به قدرت نشستن عبدالناصر، به نحو گسترده‌ای با موضوعات اقتصادی گره خورده است. جالب است که خود روی کار آمدن افسران جوان نیز در بنبوه یک بحران اقتصادی و هم‌زمان سیاسی رخ داد و یکی از اهداف این جنبش نیز ایجاد تحول اقتصادی اعلام شد. همچنان که هم‌زمان و پیش از چرخش سیاست خارجی مصر در دوره سادات نیز، شاهد تحول در راهبردهای کلان اقتصادی این کشور و برخی سیاست‌های داخلی این کشور هستیم؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت اقتضات اقتصاد سیاسی مصر زمینه تغییر سیاست خارجی این کشور در مقطع مورد مطالعه را فراهم کرد. نکته قابل آنکه این تغییر سیاست‌ها لزوماً پس از روی کار آمدن سادات رخ ندادند، بلکه خود عبدالناصر نیز در اواخر ریاست جمهوری و مشخصاً پس از سال ۱۹۶۵ میلادی و سپس شکست ۱۹۶۷ میلادی در جنگ با رژیم صهیونیستی، به لزوم تغییر در راهبردهای کشورش پی برده بود.

بر این اساس، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چگونه می‌توان چرخش اساسی سیاست خارجی مصر در دوره گذار از عبدالناصر به سادات را از منظر اقتصاد سیاسی تبیین کرد. در پاسخ به سؤال اصلی، این فرضیه مطرح می‌شود که تحول سیاست خارجی مصر در برهه زمانی مورد مطالعه، متأثر از تحول در اقتصاد سیاسی بین‌الملل از یک‌سو و همچنین اقتصاد سیاسی داخلی شامل ایدئولوژی دولت، مناسبات نیروهای رقیب سیاسی و تغییر رویکردها و سیاست‌های اقتصادی مصر بوده و در چارچوب نظریه‌های اقتصاد سیاسی قابل تبیین است. با توجه به جایگاه مهم مصر به‌عنوان یکی از معدود دولت-کشورهای موجود در جهان عرب و منطقه و همچنین تأثیر تحولات مصر بر منافع ملی کشورمان، پاسخ به این سؤال از این جهت حائز اهمیت است که می‌تواند الگویی به دست دهد که رفتار سیاست خارجی این کشور در دوره پس از آن و حتی در مقطع فعلی را نیز توضیح دهد. به‌خصوص که تحول سیاست خارجی مصر در برهه مورد مطالعه این مقاله، یک تحول مقطعی یا محدود به یک دوره خاص نبود، بلکه شروع روندی بود که پس از آن نیز ادامه یافت.

۲. پیشینه پژوهش

تحول در سیاست خارجی مصر پس از عبدالناصر و به‌طور کلی سیاست خارجی این کشور، در پژوهش‌های متعددی مورد بررسی قرار گرفته است که می‌توان آن‌ها را به این نحو تقسیم‌بندی کرد: دسته اول، پژوهش‌های ژئوپلیتیک‌محور هستند که معتقدند «اساس سیاست خارجی مصر موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور است که جهت‌گیری‌های سیاست خارجی مصر را در مورد جهان عرب، رژیم صهیونیستی، قدرت‌های بزرگ، اروپا و آفریقا تعیین می‌کند» (فرجی، ۱۳۹۱: ۱۶). در این رابطه برخی از تعبیر رانت ژئوپلیتیک مصر سخن گفته‌اند که منظور از آن مزیت نسبی است که جغرافیا، در اختیار این کشور قرار می‌دهد (Musso, 2015: 140). تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی مصر بر روابط خارجی این کشور و مشخصاً روابط با آمریکا، در مقاله مستقلی بررسی و نتیجه‌گیری شده ویژگی‌های جغرافیایی مصر شامل کانال سوئز، قرار گرفتن در نقطه تلاقی آسیا و آفریقا و غیره، نقش مهمی در مناسبات دو طرف داشته است (Mohammed, 2022).

دسته دوم را می‌توان پژوهش‌های هویت‌محور نامید که به تحول در جهان‌بینی حاکم بر سیاست خارجی و بازتعریف هویت

دولت و در نتیجه، تغییر در الگوهای دوستی و دشمنی در سطح بین‌المللی می‌پردازد. به‌عنوان نمونه، رحمن قهرمان‌پور یک فصل از کتاب هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه را به بررسی عناصر سیاست هویت در مصر طی دوره‌های رؤسای جمهور مختلف مصر از عبدالناصر یا مبارک اختصاص داده است (قهرمان‌پور، ۱۳۹۳). همچنین احمدیان در مقاله سیاست خارجی مصر از مرسی تا سیسی: تغییر درون پارادایمی می‌نویسد، انور سادات با ارائه تعریفی میهن‌پرستانه (مبتنی بر الوطنية المصرية)، پارادایم ملی‌گرایی حاکم بر سیاست خارجی جمال عبدالناصر (القومية العربية) و به‌موازات آن، الگوهای دوستی و دشمنی مصر را به‌کلی تغییر داد (احمدیان، ۱۳۹۷: ۷۱). در همین دسته، خلبنی‌کوف و برنکووا در پژوهشی نتیجه می‌گیرند، اگرچه اسلام نقش مهمی در زندگی اجتماعی مصر ایفا می‌کند، اما این عامل تأثیر اندکی بر سیاست خارجی مصر دارد؛ در عوض منافع ملی و منافع نهادی نخبگان نقش پررنگ‌تری دارند (Khlebnikov & Natalia Berenkova, 2022). هینه‌بوش هم‌زمان ژئوپلیتیک و هویت را در ردیف عناصر تعیین‌کننده سیاست خارجی مصر برمی‌شمارد (Hinnebusch & Ehteshami, 2002).

دسته سوم که بخش اندکی از ادبیات موجود را شامل می‌شود، پژوهش‌هایی است که از دریچه اقتصاد سیاسی به بررسی سیاست خارجی مصر پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه، حاجی‌یوسفی و نیک‌پور در مقاله تأثیر سیاست‌های اقتصادی نولیبرال بر جهت‌گیری سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل، به چرایی عدم تغییر در مناسبات مصر و رژیم صهیونیستی با وجود تحولات داخلی این کشور در چارچوب خیزش عربی و قدرت‌گیری اخوان المسلمین پرداخته و معتقد است، ادغام مصر در جهانی شدن اقتصادی نولیبرال تحت سلطه نهادهای مالی بین‌المللی شامل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و وابستگی به کمک‌های اقتصادی آمریکا مهم‌ترین عامل عدم تغییر سیاست خارجی مصر در دوران مرسی، به‌ویژه تداوم روابط با اسرائیل است (حاجی‌یوسفی و نیک‌پور، ۱۳۹۷). التویجری در مقاله‌ای با موضوع تأثیر عوامل اقتصادی بر سیاست خارجی مصر، معتقد است اگرچه اقتصاد کاتالیزور تغییرات عمده سیاست خارجی در مصر بوده، اما درواقع امنیت رژیم بود که عامل اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی مصر بوده و هست (Al Tuwayjiri, 2020). در همین دسته، صارمی شهاب در پایان‌نامه دکتری خود به این سؤال می‌پردازد که در عصر جهانی شدن اقتصاد، چه عواملی سیاست خارجی کشورها ازجمله ترکیه، مصر و ایران را متأثر ساخته است (صارمی شهاب، ۱۳۸۵).

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در ادبیات موجود، نویسندگان به پژوهشی که به‌خصوص به زبان فارسی به شکل مستقل به چرایی چرخش سیاست خارجی مصر پس از دوره عبدالناصر با استفاده از چارچوب تحلیلی اقتصاد سیاسی پاسخ داده باشد، برخوردند. از سوی دیگر، بهره‌گیری از اقتصاد سیاسی برای فهم سیاست خارجی، به‌عنوان رویکرد نظری کمتر مورد توجه قرار گرفته و از این حیث نیز مقاله حاضر، واجد نوآوری است. درمجموع در ادبیات سیاسی رایج در مورد مصر، دوره‌های مختلف سیاست خارجی مصر، به‌صورت کاملاً کلیشه‌ای بر اساس رئیس‌جمهورهای بر سر قدرت در آن دوره یعنی عبدالناصر، سادات، مبارک، مرسی و السیسی تقسیم‌بندی می‌شود. در حالی که این تقسیم‌بندی لزوماً همه جزئیات را توضیح نمی‌دهد و از دقت علمی کافی برای بررسی سیاست خارجی مصر برخوردار نیست. در عوض، این مقاله معتقد است ریشه تداوم و تغییر در سیاست خارجی مصر به رویکردهای اقتصاد سیاسی مصر در دوره‌های مختلف بازمی‌گردد؛ بنابراین مقاله حاضر به دنبال مطالعه ارتباط بین اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی مصر در دوره پایانی ریاست جمهوری عبدالناصر و سپس روی کار آمدن سادات است.

صورت‌بندی نوشتار پیش رو به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش اول به چارچوب رویکرد نظری مورد استفاده یعنی اقتصاد سیاسی و نسبت آن با سیاست خارجی اختصاص دارد. بخش دوم تعامل عناصر اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی مصر در بازه زمانی پس از سال ۱۹۶۵ میلادی واکاوی می‌شود. در پایان نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث مطرح‌شده، بیان می‌شود.

۳. چارچوب نظری؛ اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی

مطالعات سیاست خارجی بخش مهمی از ادبیات علمی موجود در زمینه روابط بین‌الملل را به خود اختصاص می‌دهد. بر همین اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل کمابیش به سیاست خارجی دولت‌ها نظر دارند. یکی از رویکردهای نظری به کار گرفته‌شده

برای فهم سیاست خارجی کشورها، اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. رویکردهای اقتصاد سیاسی طیف وسیعی از نظریه‌های موسوم به دولت رانتیر (دولت‌های وابسته به رانت‌های هیدروکربنی تا رانت راهبردی یا همان کمک‌های خارجی) تا تحلیل‌های مارکسیستی را شامل می‌شود.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل در قلمرو علوم اجتماعی حوزه مطالعاتی در حال گسترشی است که درصدد فهم مشکل و مسائل جهانی موجود از طریق کاربرد یک مجموعه گزینشی از ابزارهای تحلیلی و نظری بین‌رشته‌ای است. افزایش اهمیت روزافزون آن به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی به‌نوبه خود ناشی از فروپاشی مرزهای میان‌رشته‌ای موجود بین اقتصاد و سیاست به‌طور خاص و سایر عرصه‌های علوم اجتماعی به‌طور عام است (حاجی‌یوسفی و خانی جوی‌آباد، ۱۳۹۷: ۱۰۹). اقتصاد سیاسی به پدیده‌هایی اشاره می‌کند که در کانون توجه رشته‌های اقتصاد و سیاست قرار دارد. اقتصاد سیاسی سعی می‌کند توضیح دهد که چگونه قدرت سیاسی بر پیامدهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد و چگونه نیروهای اقتصادی بر رفتار سیاسی مؤثر می‌شوند. از این‌رو، اقتصاد سیاسی صرفاً آمیزه‌ای از دو رشته سنتی نیست، بلکه اقتصاد سیاسی در تلاش است تا ترکیب جدیدی ارائه کند (کرمی و همکاران، ۱۳۹۸: ۶۲۴).

اقتصاد سیاسی بین‌الملل از منظر روش‌شناسی یک روش تحلیلی مرکب از تئوری‌ها و نظرات چهار حوزه مشخص دانشگاهی یعنی سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، اقتصاد داخلی و سیاست داخلی است؛ بنابراین، می‌توان گفت اقتصاد سیاسی یک دیسپلین نیست که مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد و علم سیاست، اصول تئوریک مشخصی داشته باشد، بلکه یک روش التقاطی، بیشتر پسااثبات‌گرایانه و ترکیبی از روش‌های تحلیلی و تئوری‌های رشته‌های مختلف علوم اجتماعی برای شناخت در چارچوب یک رویکرد و مجموعه‌ای از مسائل است؛ به عبارت دیگر، در این رهیافت روش‌شناسی جامع و تلفیقی باید روابط بین‌الملل و پدیده‌های آن را مطالعه و تحلیل کرد. رویکرد و روشی که در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر مبنای تلفیق علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و حتی فلسفه اتخاذ شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۳۲).

مدل‌های اقتصاد سیاسی سیاست خارجی در ماهیت خود دولت‌محور هستند. بروس مون در چارچوب ارائه داده خود در این رابطه سه اصل راهنما را مطرح می‌کند: نخست، سیاست‌ها از دولت‌هایی برمی‌خیزند که محصور چارچوب‌های اقتصادی سیاسی هستند. دوم، محیط شکل‌دهنده ویژگی و رفتار دولت‌ها به‌صورت جهانی و همچنین پدیده‌های اقتصادی و سیاسی فهم می‌شود. سوم، معمای سیاست خارجی بسیاری از کشورها بستگی به روابط اقتصادی و الگوی توزیع تعیین‌شده در داخل دارد (Monn, 1987). در عین حال، آنچه باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد این است که دولت‌محور بودن رویکرد اقتصاد سیاسی به‌منزله آن نیست که در این رهیافت، دولت‌ها بازیگرانی یکپارچه تلقی می‌شوند. بلکه این رهیافت به تفاوت‌های موجود در داخل دولت‌ها و ترجیحات متفاوت داخلی توجه دارد. بر این اساس، در این رهیافت مفهوم منافع ملی مورد چالش قرار می‌گیرد و در عین حال یک متغیر اصلی به‌حساب می‌آید چراکه منعکس‌کننده تعامل بین گروه‌های مختلف است (Milner, 1998: 772).

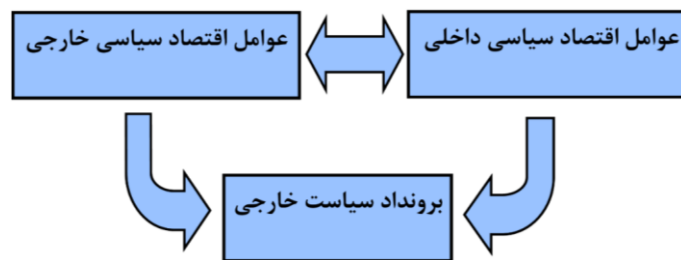
بر این اساس، انگیزه و علل رفتار و تصمیم‌های اتخاذشده سیاست خارجی یک کشور، طبق مدل اقتصاد سیاسی سیاست خارجی دیگر نه صرفاً مبتنی بر دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و مرکانتیلیستی بر پایه منافع و قدرت ملی است؛ نه صرفاً نولیبرالیستی یا مبتنی بر ارزش‌ها و هویت مشترک و تأکید بر آزادی اقتصاد و همکاری بین‌المللی است؛ و نه به‌طور انحصاری ناشی از نظام طبقاتی سرمایه‌داری است، بلکه در فرمول اقتصاد سیاسی سیاست خارجی، کلیه عوامل مادی، ساختاری، هویت، ایدئولوژی دولت، منافع مادی و تهدید در سطح ملی و فراملی به شکل‌گیری سیاست خارجی منتهی می‌شود (حاجی‌یوسفی و خانی جوی‌آباد، ۱۳۹۷: ۱۱۰).

بدین ترتیب در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی، این نگرش کلی وجود دارد که اساساً نمی‌توان آنچه در سیاست خارجی کشورها روی می‌دهد و ملاحظه می‌شود را نسبت به آنچه در سیاست داخلی ظاهر می‌شوند، متفاوت انگاشت. این نکته تقریباً اساس بحث رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه و تحلیل توضیحی است: سیاست و رفتار داخلی دولت‌ها از همان اصول و اهدافی پیروی می‌کنند که ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی در تدوین و هدایت سیاست خارجی دولت‌ها ایجاد می‌کنند. در نتیجه، یکی از ارکان مهم رهیافت اقتصاد سیاسی در تبیین مراحل تدوین و اجرای سیاست خارجی مربوط به بحث پیرامون

مفهوم دولت به‌عنوان یک بازیگر مستقل از نیروها، افکار، آرمان‌ها و اهداف نیروهای اجتماعی و یا بیشتر یک بازیگر تحت فشار، قیود و ساختارهای ایجادشده نیروهای اجتماعی است. مطالعات سیاست خارجی معاصر عمدتاً تلاش نموده‌اند بدون ارائه هیچ مفهوم هماهنگ، منظم و روشنی از ماهیت دولت مدرن و حتی یک تئوری جامع و ناظر بر وضعیت و موقعیت اقتصادی و سیاست دولت، رفتار دولت‌ها به‌ویژه در چارچوب سیاست خارجی را توجیه کنند.

درواقع عدم وجود یک نقطه‌نظر یکپارچه نسبت به ماهیت دولت و مبانی رفتاری آن در عدم وجود یک پارادایم تئوریک نزد نگرش‌های رئالیستی و لیبرالیستی جهت تحلیل و توضیح رفتارهای سیاست خارجی دولت به‌خوبی دیده می‌شود. برای مثال، اگرچه پیش‌نظریه جیمز روزنا توانسته است حجم انبوهی از مطالعات سیاست خارجی را سازمان‌دهی کند، اما این امر نه‌تنها از طریق سازمان‌دهی عوامل و متغیرهای توضیحی و در سطوح تجزیه و تحلیل گوناگون صورت گرفته است و لذا سبب شده تا تحلیل‌های تئوریک به‌صورت کاملاً پراکنده و غیرمنظم صورت گیرند (پوراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵۷). واقعیت این است که تحلیل سیاست خارجی کشورهای موسوم به جهان سوم از جمله مصر از منظر رویکرد اقتصاد سیاسی، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در عوض، رویکرد غالب در مطالعات سیاست خارجی این کشورها تحت تأثیر رویکردهای واقع‌گرایانه یا تابع عوامل سطح نظام بین‌الملل بوده است؛ به عبارت دیگر، این مطالعات محدود به بررسی مشکلات برآمده از معمای امنیت در نظام آنارشیک و تلاش دولت‌ها برای برقراری یا حفظ توازن قوا بوده است؛ بنابراین مطالعه سیاست خارجی کشورهای درحال‌توسعه به‌خصوص از منظر اقتصاد سیاسی شایسته اهمیت است.

بر این اساس چارچوب نظری پژوهش حاضر می‌کوشد با در نظر داشتن تکثر و چندبعدی بودن مطالعات اقتصاد سیاسی، چگونگی تحول در سیاست خارجی مصر در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی که منتهی به روی کار آمدن سادات به‌جای عبدالناصر می‌شود را واکاوی کند. همان‌طور که در شکل ۱ نشان داده شده، در رویکرد اقتصاد سیاسی برای تحلیل سیاست خارجی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته، عوامل اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تحول در ساخت سیاسی داخلی (ایدئولوژی دولت و مناسبات نیروهای رقیب سیاسی) و تغییر ساخت اقتصادی داخلی که نهایتاً منجر به چرخش سیاست خارجی مصر شد، برجسته می‌شود. این پژوهش در پی آن است تا از طریق کاربرد الگوی نظری ارائه‌شده در این قسمت، فهم جدیدی از تحول سیاست خارجی مصر پس از دوره عبدالناصر را ارائه دهد.



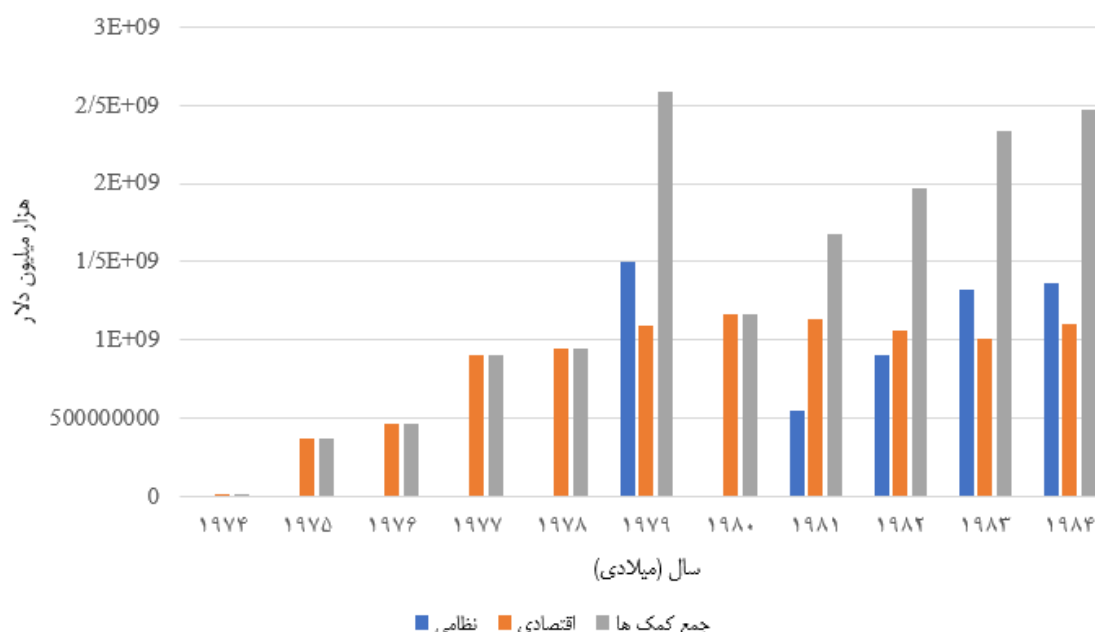
شکل ۱. رابطه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، اقتصاد سیاسی داخلی و سیاست خارجی

۴. تحول در اقتصاد سیاسی بین‌الملل طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱

یکی از ابعاد مهم برای تبیین دقیق تحول در سیاست خارجی مصر در مقطع مورد مطالعه، توجه به عوامل اقتصاد سیاسی بین‌المللی مرتبط است. مقطع مورد مطالعه در این پژوهش به دوران جنگ سرد بازمی‌گردد. در این دوره که دو قطب ژئوپلیتیکی لیبرالیسم و کمونیسم به ضدیت با یکدیگر برخاسته بودند، رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌عنوان بازوی اقتصادی و سیاسی این دو قطب عمل می‌کرد. لیبرالیسم با اتکای هم‌زمان به رهیافت بازارمحوری و سازمان‌گرایی و کمونیسم بر اساس رهیافت مارکسیستی، در پی ایجاد و تحمیل نظم مورد نظر خود بر جهان بودند (متقی، ۱۳۹۵: ۶۴). با این حال هم‌زمان با تفوق ایده‌های اقتصاد بازار و غلبه گرایش سرمایه‌داری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل از اواسط این دوره، شاهد اهمیت پیدا کردن نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) هستیم. بر این اساس به نظر می‌رسد تصمیم رهبان مصر برای تحول در سیاست خارجی تحت تأثیر امکان بهره‌برداری از امکانات و مزایای اقتصاد سیاسی

لیبرال بود. این موضوع شامل دریافت کمک‌های مالی، نظامی و سرمایه‌گذاری از جهان غرب و مشخصاً آمریکا و همچنین استفاده از مزایای ارتباط با نهادهای مالی بین‌المللی است.

معاهده صلح مصر و رژیم صهیونیستی کمک‌های اصلی آمریکا و غرب به مصر را در پی داشت. مصر از سال ۱۹۷۵ کمک‌های منظمی از آمریکا به صورت وام و همچنین کمک‌های بلاعوض دریافت کرد. نرخ وام‌ها بسته به تحرک مصر در صلح با رژیم صهیونیستی بود. در همین سال، ۷۸/۶ درصد مجموع کمک را وام تشکیل داد ۲۱/۴ درصد آن وام بلاعوض بود. تا سال ۱۹۸۳ وام‌ها ۲۱/۲ درصد کمک و وام‌های بلاعوض ۷۸/۸ درصد شدند. نمودار زیر، مجموع کمک‌های ایالات متحده به مصر طی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۴ میلادی را نشان می‌دهد (صارمی شهاب، ۱۳۸۵: ۲۴۰).



نمودار ۱. مجموع کمک‌های آمریکا به مصر طی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۴ میلادی (Sharp, 2018: 23)

از جمله دیگر عوامل اقتصاد سیاسی بین‌الملل که سیاست خارجی و داخلی مصر را متأثر می‌ساخت، این بود که صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی تمرکززدایی از اقتصاد مصر را مورد حمایت قرار دادند که پس از شکست ناگهانی روابط بین مصر و بانک جهانی بر سر سد آسوان در ۱۹۵۶ میلادی بین طرفین تقریباً تا ۱۹۷۴ میلادی روابطی وجود نداشت. به محض اینکه روابط مصر و غرب بهبود یافت و آزادسازی اقتصادی تنظیم شد، صندوق بین‌المللی و بانک جهانی در سیاست‌های اقتصادی مصر درگیر شدند (صارمی شهاب، ۱۳۸۵: ۲۴۰).

در مجموع به نظر می‌رسد سیاست خارجی مصر چه در دوره عبدالناصر و چه پس از آن، تحت تأثیر اقتضات اقتصاد سیاسی بین‌الملل بود. در برهه اول و فضای جهان دوقطبی بعد از جنگ سرد، شاهد جهت‌گیری ضد استعمار در جهان در حال توسعه، ظهور آرمان‌های سوسیالیستی در نقشه‌های توسعه جهانی و کشمکش اعراب-اسرائیل هستیم که تأثیرات خود را بر مصر داشتند. در بازه زمانی بعدی، تحولاتی فروپاشی جهان دوقطبی، ظهور فراملی‌گرایی، تغییر نقشه‌های توسعه جهانی، انقلاب نفتی و فروکش کردن کشمکش اعراب-اسرائیل در جهت‌گیری لیبرالیزاسیون رخ داد که انعکاس خاص خود را در سیاست خارجی مصر داشت.

۵. تحولات اقتصاد سیاسی داخلی مصر (۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱)

در این بخش از مقاله، برای واکاوی نقش عناصر مؤثر بر سیاست خارجی مصر در چارچوب اقتصاد سیاسی داخلی، دو مؤلفه ساخت سیاسی داخلی (شامل دو عامل ایدئولوژی دولت و مناسبات نیروهای رقیب سیاسی) و ساخت اقتصادی داخلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱. تحول در ساخت سیاسی داخلی مصر

۵-۱-۱. تغییر ایدئولوژی دولت

چهره اصلی انقلاب ۱۹۵۲ میلادی در مصر معروف به انقلاب افسران آزاد محمد نجیب (۱۹۰۱-۱۹۸۴) بود، اما قلب و مغز انقلاب را می‌توان جمال عبدالناصر دانست. عبدالناصر به فاصله کوتاهی پس از به دست گرفتن قدرت، کتابی تاریخی با عنوان *فلسفه انقلاب* منتشر کرد که می‌توان آن را به‌مثابه آن را چکیده همه اقداماتی دانست که عبدالناصر انجام داد یا در رؤیای خود داشت تا آن‌ها را انجام دهد. اعلام ملی کردن کانال سوئز خیلی زود دولت وی را به چهره‌ای محبوب نزد توده‌های مردم کرد (Jackson, 2016: 1-6).

شرایطی که عبدالناصر توانست قدرت را در دست بگیرد چند مشخصه عمده داشت، نخست همانند کشورهای منطقه در مصر هم موج ناسیونالیسم و استقلال‌طلبی شدت گرفته بود و قدرت‌های خارجی و غربی تلاش می‌کردند مانع استقلال سیاسی آن‌ها شوند. مسئله دیگر تشکیل دولت یهودی در سرزمین‌های اشغالی و شکست مصر در جنگ ۱۹۸۴ میلادی به طرفداری از فلسطین بود که موج عربی‌گرایی را در داخل این کشور تقویت کرد. بالاخره اینکه سوسیالیسم در این سال‌ها گرایش سیاسی مورد اقبال طبقات متوسط و روشنفکران بود؛ همان‌گونه که در ترکیه، رژیم صهیونیستی و حتی در ایران هم گروه‌های سیاسی به آن توجه داشتند. عبدالناصر رویکرد پان‌عربیستی را در دستور کار خود قرار داد. هویت پان‌عربی آمیزه‌ای از ناسیونالیسم مصری و عربی و سوسیالیسم بود و دو دگر هویتی اصلی برای خود تعریف کرده بود: ۱. رژیم صهیونیستی به‌عنوان دشمن اصلی عرب‌ها ۲. غرب (مخصوصاً انگلیس و آمریکا) به‌عنوان مظاهر امپریالیسم و مخالفان سوسیالیسم و استقلال سیاسی مصر (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴: ۴۰۳).

پس از سال ۱۹۶۵ میلادی بود که عبدالناصر به‌تدریج نسبت به فشارهای رو به افزایش داخلی و بین‌المللی احساس خطر کرد. فشارهایی که موجودیت دولت مصر را تهدید می‌کرد. عبدالناصر در یک سخنرانی عمومی خود در این سال آشکارا اظهار می‌دارد: «سال ۱۹۶۵ حیاتی‌ترین سال در نبرد ملی ما خواهد بود.» (Matar, 1975: 166) مصر طی این سال‌ها به‌نوعی دچار وضعیت بن‌بست از نظر داخلی و خارجی شد به‌گونه‌ای که ادامه سیاست‌های گذشته را برای رهبران این کشور دشوار و بلکه ناممکن می‌کرد. این وضعیت باعث به وجود آمدن گفتمان ایدئولوژیک برای مقابله با فشارها شد. در این سال‌ها محمد حسنین هیکل سری مقالاتی را با عنوان بی‌طرف کردن ایالات متحده و نیاز به سیاست خارجی متوازن‌تر در روزنامه الاهرام منتشر می‌کرد. در مقابل برخی روشنفکران چپ در روزنامه‌های جمهوری و الاخبار در مورد رویکردهای سیاست خارجی دولت پوپولیستی مطالبی را چاپ می‌کردند (Heikal, 1982).

تحولات ذکرشده در بالا منتهی به شکست تحقیرکننده مصر در جنگ ۱۹۶۷ میلادی در برابر رژیم صهیونیستی شد. شکست مصر در جنگ ۱۹۶۷ هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی فاجعه‌بار بود. شکست خردکننده نیروهای مصری بذر تردیدهای جدی در مورد وعده‌های ناسیونالیسم عربی را پخش نمود؛ اما نتیجه جنگ برای نظام اقتصادی که به سوسیالیسم عربی عبدالناصر امکان داده بود تا پیشرفت‌های مادی را برای بخش‌های وسیع‌تری از جامعه فراهم آورد، کمتر ویران‌کننده نبود (بنین، حداد و سیکلی، ۱۴۰۱: ۱۱۱). این شکست تنها منجر به ضررهای اقتصادی و اشغال بخش‌هایی از خاک مصر نبود، بلکه در نتیجه آن کل الگوی سوسیالیستی دولت‌محور در مصر و ایدئولوژی نظام زیر سؤال رفت. با افول مدل سوسیالیسم دولت‌محور در مصر، در سه سال آخر دوره عبدالناصر شاهد اقدامات محدودی در جهت آزادسازی اقتصاد و کاهش نقش توزیع‌کنندگی دولت هستیم (Amin, 1981).

درنهایت با فوت عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ میلادی، معاون وی یعنی سادات به‌عنوان رئیس‌جمهور روی کارآمد. اهداف کلی مصر در دهه ۱۹۷۰ میلادی و در دوران ریاست جمهوری انور سادات را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- ۱- بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغال‌شده مصر توسط رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ ترجیحاً از راه مذاکره؛
- ۲- پایان دادن به جنگ با رژیم صهیونیستی به دلایل مختلف و در رأس آن‌ها هزینه‌های اقتصادی غیر قابل تحمل آن؛
- ۳- بهبود روابط با واشنگتن برای اعمال فشار بر رژیم صهیونیستی جهت پس دادن سرزمین‌های اشغال‌شده و اخذ کمک‌های

اقتصادی از آمریکا؛

۴- احیا و مدرنیزه کردن اقتصاد از طریق وارد کردن فناوری غربی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی؛

۵- تعدیل سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی مصر به‌منظور پیگیری بهینه این اهداف (قهرمان‌پور، ۱۳۹۳).

۵-۱-۲. تحول در مناسبات نیروهای رقیب سیاسی مصر

با وجود طرفداران زیاد عبدالناصر، او دشمنان زیادی نیز در داخل مصر داشت. خود او بخشی از این مخالفان را سیاستمداران قدیمی می‌داند و معتقد است نمی‌توانیم کشورمان را قربانی هواهای نفسانی، فساد و نزاع آن‌ها کنیم (Jackson, 2016: 6). فوت عبدالناصر نقطه آغاز نزاع بر سر سلطه بین طیف‌های مختلف از نخبگان سیاسی-بروکراتیک اصلی بود. طیف بروکراتیک حاکم یعنی طرفداران سیاست‌های عبدالناصر، راه‌حل بحران اقتصادی را گسترش اقتصاد سوسیالیستی و گستراندن تسلط دولت بر بخش‌های مختلف اقتصادی به‌خصوص کشاورزی و تجارت داخلی می‌دانستند. در مقابل ترجیح طیف دیگری، بازگشت به سازوکار بازار و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی به‌عنوان تنها راه‌حل بحران عمیق اقتصادی می‌دانستند. این نزاع در ماه می ۱۹۷۱ به اوج خود رسید. در نهایت سادات، با دستگیری گسترده معارضین اصلی، طیف ناصری را کنار زد (فرح، ۲۰۱۰: ۵۷). از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد، شاهد تغییر تدریجی سیاست‌های اقتصادی دولت مصر هستیم. هم‌زمان ساختار نخبگان نیز متناسب با تغییر سیاست‌های اقتصادی دچار تحول شد. سه عامل مرتبط در این زمینه عبارت‌اند از: الف: بورژوازی شدن نخبگان نظامی؛ ب: تحکیم نفوذ تکنوکرات‌های «طبقه جدید» و بوروکرات‌های ارشد؛ و ج: ظهور مجدد بورژوازی خصوصی برای تشکیل یک نهفته، البته گروه ذی‌نفع بانفوذ (Hinnebusch, 1985: 30).

گرچه با سادات، ایدئولوژی غالب از گرایش به پان‌عربیسم و سوسیالیسم به اقتصاد بازار متحول می‌شد، اما ماهیت رژیم که در انحصار مراکز کلیدی قدرت در حکمرانی و توزیع رانت و حامی‌پروری مبتنی بود در بنیان بی‌تغییر باقی می‌ماند و سادات در عالی‌ترین موقعیت فرماندهی در حکومت بر ارتقا یا تنزل مرتبه همکاران متنفذ تأثیر می‌گذاشت. به‌طور کلی، موقعیت نسبی الیت‌ها در دوره ائتلاف مسلط پایدار باقی نمی‌ماند، برای نمونه عبدالحکیم عامر از بلندپایگان نظامی، در دهه ۱۹۶۰ میلادی، بعد از جمال عبدالناصر دومین الیت پر قدرت بود، اما در دوره سادات او جایگاه قبلی را از دست داد. افزون بر آن در دوره سادات نه وزیر دفاع و نه رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، موقعیت دوره عبدالناصر را نداشتند. یا وزیر برنامه‌ریزی در دوره عبدالناصر از موقعیت‌ها و الیت‌های ضعیف محسوب می‌شد، اما در دوره سادات رزاق عبدالمجید وزیر برنامه‌ریزی که از عنایت بیشتری برخوردار شده بود، جزو الیت‌های پر قدرت و موقعیت نهاد برنامه‌ریزی نیز ارتقا اهمیت یافته بود (بهرامی مقدم، ۱۳۹۹: ۷۰). یکی از تبعات پیش گرفتن سیاست درهای باز اقتصادی، ظهور مراکز قدرت جدید اقتصادی در مصر بود که نفوذ چشم‌گیری بر رویکردهای سیاست اقتصادی و تصمیمات عمومی داشتند (محروس، ۲۰۲۳: ۵۶۳).

۵-۲. تغییر ساخت اقتصادی داخلی مصر (۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱)

ویژگی بارز سیاست‌های اقتصادی مصر در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، مداخله گسترده دولت در اقتصاد از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فیزیکی، توسعه صنعتی، اجرای اصلاحات ارضی و توجه به توسعه انسانی بود. این رویکرد اقتصادی، همراه با دگرگونی‌های عمیق در ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه بود. سیاست‌های ناسیونالیستی عبدالناصر باعث کاهش قابل توجه نقش سرمایه خارجی در اقتصاد مصر شد، در عوض سرمایه‌گذاری داخلی در چارچوب نهادها و شرکت‌های دولتی گسترش پیدا کرد. اصلاحات ارضی باعث تضعیف طبقه زمین‌داران شد و جایگاه دهقانان و کارگران روستایی را متحول کرد، با گسترش نظام آموزشی به‌ویژه آموزش عالی، طبقه متوسط شهری و کارمندان دولت پدید آمدند. اگرچه در این دوره حق تشکیل اتحادیه‌های کاری از سوی دولت به رسمیت شناخته شد، اما کنترل مالی و مدیریت این نهادها به‌صورت متمرکز از بالا اعمال می‌شد و اعتصابات نیز ممنوع بود. این شرایط به‌دلیل فشارهای بین‌المللی و تناقض‌های داخلی، به تدریج به بی‌ثباتی انجامید.

جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ میلادی، بسته شدن کانال سوئز، کاهش شدید قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰ میلادی، بوروکراسی

پیچیده و ناکارآمد دولتی و تضاد بین سیاست‌های حمایت از کشاورزان از یک‌سو و عرضه کالاهای اساسی با قیمت پایین برای جمعیت شهری از سوی دیگر، همگی از عوامل مهم بروز نابسامانی بودند. دهقانان به تدریج به سمت تولید محصولات بدون حمایت دولت روی آوردند، طبقه متوسط شهری تقویت شد و خواسته‌هایش افزایش یافت، اعتراضات کارگری گسترده شد و جنبش‌های چپ‌گرا و در مقابل، اقدامات سرکوبگرانه اوج گرفت. افزایش واردات کالاهایی که دیگر در داخل تولید نمی‌شد، رشد ناچیز صادرات، کسری بودجه فزاینده و بدهی‌های خارجی، همگی نشان‌دهنده ناکارآمدی الگوی توسعه دولتی با محوریت نظامی و پیامدهای گسترده آن بودند.

ناصر در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ دستور بستن کانال سوئز را داده بود و این کانال در هشت سال بعدی نیز بسته ماند که نتیجه آن توقف جریان عوارضی بود که حکومت پس از ملی کردن کانال به دست آورده بود. اشغال صحرای سینا توسط رژیم صهیونیستی، مصر را از جایگاه‌های اصلی تولید نفت محروم کرد. درآمدهای گردشگری که در طی دهه ۱۹۶۰ به‌طور پیوسته‌ای در حال رشد بود نیز پس از جنگ به شدت سقوط کرد. محدودتر شدن شدید رانته‌ها، بار بیش از حدی را بر دولت تحمیل نمود؛ زیرا که دولت با هزینه‌های سرسام‌آور تعمیر و جایگزینی همه آنچه ویران شده بود، مواجه بود. از همه چشم‌گیرتر، هزینه‌های هنگفت تجهیزات جدید برای ارتش و نیروی هوایی بود. هزینه‌های نظامی در طی سال بعد بیش از ۶۰۰ درصد افزایش یافت. در این میان، از آنجایی که وقفه در کمک غذایی آمریکا تداوم داشت، حکومت مجبور شده بود که هزینه کامل واردات غلات که برای رژیم حیاتی بود را پرداخت نماید (بنین، حداد و سیکلی، ۱۴۰۱: ۱۱۱).

پس از روی کار آمدن سادات، وی با صدور قانون جدید سرمایه‌گذاری، پیگیری سیاست درهای باز اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد. این قانون به‌مثابه پیام مصر مبنی بر قصد این کشور برای ادغام در نظام اقتصاد جهانی بود (محروس، ۲۰۲۳: ۵۴۳). در حالی که یک طبقه سرمایه‌دار داخلی خصوصی در سایه دولت باقی مانده بود، سیاست افتتاح به ایجاد یک طبقه ثروتمند وابسته جدید کمک کرد که نماینده محلی کمپانی‌های صادرات و واردات و نماینده و شریک محلی آن‌ها بودند. بدین ترتیب در حالی که بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی عبدالناصر هنوز کنترل بخش بزرگی از اقتصاد را در دست داشت، بورژوازی تجاری شکل گرفته در دوره افتتاح سادات کنترل اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را عهده‌دار شد. بر این اساس یک دولت اقتدارگرای بوروکراتیک، مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی شکل گرفت که پیوندهای مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده بود. به دنبال معاهده کمپ دیوید، ایالات متحده بزرگ‌ترین شریک مصر و منبع سرمایه‌گذاری خارجی و کمک‌های مختلف شد. در عین حال در این دوره نیز ترکیب رکود در صنعت و کشاورزی منجر به افزایش بیکاری، مهاجرت از روستا به شهر و گسترش بخش غیررسمی شد. حمایت از صنایع داخلی موجب نشد تا شرکت‌های داخلی با نوآوری در محصولات قابل عرضه‌شان در بازار بین‌المللی قابلیت رقابت داشته باشند و از این‌رو سهم چندانی در بازار جهانی و در نتیجه به دست آوردن ارز خارجی نداشتند (حاجی‌یوسفی و نیک‌پور، ۱۳۹۸: ۱۱۶).

جدول ۱. تغییرات رشد تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۴ میلادی (World Bank, 2001)

بازه زمانی به میلادی	میانگین رشد تولید ناخالص داخلی (درصد)
۱۹۶۴-۱۹۶۰	۶/۴
۱۹۶۹-۱۹۶۵	۴/۱
۱۹۷۴-۱۹۷۰	۲/۹
۱۹۷۹-۱۹۷۵	۹/۶
۱۹۸۴-۱۹۸۰	۷/۴

جدول ۱ میزان تأثیر سیاست‌های اقتصادی مصر در دوره‌های مختلف بر تولید ناخالص داخلی این کشور و مشخصاً در بازه‌ای که شاهد چرخش سیاست خارجی مصر هستیم را نشان می‌دهد. از اطلاعات این جدول این چنین برمی‌آید که از سال ۱۹۶۵ میلادی شاهد کاهش تولید ناخالص داخلی مصر هستیم. در ادامه با دخالت مصر در جنگ یمن در سال ۱۹۶۶ و سپس شکست سال ۱۹۶۷ در نبرد با رژیم صهیونیستی، این شاخص رفته‌رفته کاهش یافت. درنهایت در مقطعی که سادات روی کار آمد و مصر تصمیم به چرخش سیاست خارجی و تغییر راهبرد کلان اقتصادی خود گرفت، در ضعیف‌ترین حالت خود از نظر رشد

اقتصادی بود. با در پیش گرفتن سیاست درهای باز اقتصادی و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، حداقل به صورت کوتاه‌مدت، رشد اقتصادی افزایش چشم‌گیری داشت.

۵-۳. چرخش در سیاست خارجی مصر از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱

سیاست خارجی مصر در دوره جمال عبدالناصر، یکی از تأثیرگذارترین و در عین حال جنجال‌برانگیزترین رویکردهای دیپلماتیک در جهان عرب به شمار می‌رود. محور اصلی این سیاست، «ناسیونالیسم عربی» بود که هدف آن وحدت عرب‌ها و مقابله با استعمار غرب به شمار می‌رفت. عبدالناصر با تکیه بر این ایدئولوژی، به یک چهره نمادین در بین اعراب تبدیل شد و نقش رهبری جنبش ضد استعماری را ایفا کرد. در واقع سیاست خارجی جمال عبدالناصر هم‌زمان تلفیقی از نزدیکی به بلوک شرق و ایفای نقشی محوری در جنبش عدم تعهد بود. فاصله‌گیری کشورها از بلوک غرب یکی از معیارهای اصلی عبدالناصر برای تنظیم روابط کشورش با دیگر کشورها به شمار می‌آمد. در عرصه بین‌الملل، مصر در این دوره، سیاست خود را بر مبنای مبارزه با امپریالیسم و دفاع از امت عربی و تقویت روابط با کشورهای مسلمان و آفریقایی قرار داده بود. عبدالناصر که از بنیان‌گذاران جنبش عدم تعهد به حساب می‌آمد، تمرکز زیادی روی ظرفیت این جنبش و همچنین استفاده از اتحادیه عرب برای مقابله با بلوک غرب داشت.

در سطح منطقه‌ای نیز مصر در خط مقدم مبارزه با صهیونیسم و رژیم صهیونیستی و به تعبیر آن زمان، حامیان امپریالیست رژیم قرار گرفت. بعد دیگر سیاست منطقه‌ای مصر تضاد با دولت‌های محافظه‌کار منطقه مانند ایران در دوره پهلوی، شیخ‌نشین‌های عرب خلیج فارس به‌خصوص عربستان و غیره بود که وی آن‌ها را ارتجاع عرب می‌نامید. این تقابل محدود به نزاع کلامی و سیاسی نبود، بلکه شامل مداخله نظامی در سال ۱۹۶۲ برای حمایت از نیروهای چپ‌گرا (جنوب یمن)، حمله به رژیم صهیونیستی و چند دوره جنگ و حمایت مالی، آموزشی و تسلیحاتی از انقلابیون در کشورهای مختلف می‌شد. تلاش برای ایجاد جمهوری متحده عربی با سوریه نیز در این راستا قابل درک است. در نهایت، پیگیری سیاست‌های پان‌عربیستی، مصر را تا لبه پرتگاه پیش برد و بخشی از سرزمین آن به اشغال رژیم صهیونیستی درآمد.

بدین ترتیب، با بالا رفتن هزینه‌های سیاسی هویت پان‌عربیستی، رگه‌های گفتمان میهن‌پرستانه نه تنها در جامعه و میان روشنفکران، بلکه همچنین در سیاست‌های دولت‌های پان‌عربی بروز یافت. دولت پان‌عربیستی عبدالناصر به‌ویژه پس از جنگ ۱۹۶۷ میلادی، چالش‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی پان‌عربیستی را بیش از پیش درک کرد. اگرچه تا جنگ ۱۹۷۳ میلادی، به دلیل نیاز مصر به حمایت‌های عربی و همراهی آن‌ها در برابر رژیم صهیونیستی، پان‌عربیسم همچنان وجه غالب هویت قوام‌بخش سیاست خارجی مصر بود، اما در همین دوره، ریشه‌های دگرگونی‌های اولیه در راستای گذار از هویت پان‌عربیستی آغاز شده بود و چشم‌انداز دولت سرزمینی در هویت سیاسی، حتی در سایه رژیمی متعهد به هویت سیاسی پان‌عربیستی رشد کرد.

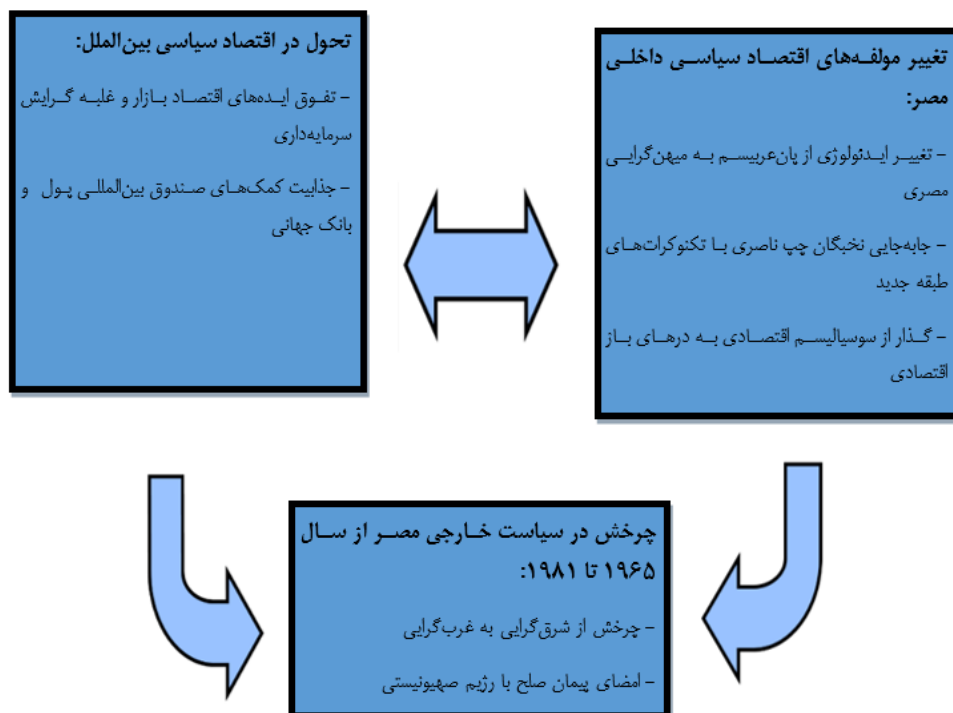
زمانی که سادات به قدرت رسید مهم‌ترین دغدغه‌اش که می‌توانست موقعیت او را در داخل مستحکم‌تر کند، بازپس‌گیری بخشی از خاک مصر در صحرای سینا بود که توسط رژیم صهیونیستی بعد از جنگ ۱۹۶۷ میلادی اشغال شده بود. او احتمالاً به این جمع‌بندی رسید که نمی‌تواند از طریق جنگ سرزمین‌های اشغال شده در صحرای سینا را پس بگیرد و چاره‌ای جز توسل به دیپلماسی ندارد؛ اما برای تحقق امر ناگزیر از آن بود که وضع موجود را که نفع آمریکا و رژیم صهیونیستی بود تغییر دهد و ناچار به جنگ یوم کیپور وارد شد. اگر جنگ ۱۹۶۷ میلادی باعث سرخوردگی روشنفکران عرب شده بود، جنگ ۱۹۷۳ میلادی این باور را تقویت کرد که نمی‌توانند از طریق راه حل نظامی خواسته‌های خود را بر آمریکا و رژیم صهیونیستی تحمیل کنند، به‌ویژه اینکه شوروی حاضر به حمایت همه‌جانبه از مصر نبود (قهرمان‌پور، ۴۲۶).

در مورد مصر، امضا و پایبندی به موافقت‌نامه صلح ۱۹۷۹ با رژیم صهیونیستی و پایان دادن به سه دهه خصومت و پنج جنگ، پیوند مستقیمی با هدف آزادسازی اقتصاد مصر از طریق اجرای برنامه انفتاح داشت. از آن پس اقتصاد مصر بیش از پیش به منابع درآمدهای خارجی نظیر آمریکا و کمک خارجی، گردشگری و رشد سطوح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وابسته شده است (آران و آلدن، ۱۳۹۳: ۱۱۵). لازم به ذکر است که تنها نیاز مصر به غرب، سبب جلب پشتیبانی غرب از این کشور نگردیده،

بلکه سیاست ایالات متحده در این زمان بر جذب مصر قرار داشت. این سیاست در دوران سادات نتایج موفقیت‌آمیزی به همراه داشت و سبب شد مصر از کشوری تندرو و انقلابی به کشوری محافظه‌کار و در خط غرب تغییر مسیر دهد (مظاهری و احمدزاده، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

بنابر برخی قرائن، ابتکارات سادات و به‌ویژه دیدار وی از رژیم صهیونیستی که وی آن را مأموریت مقدس می‌خواند، اساساً به‌واسطه تأمین ضروریات اقتصادی سیاست خارجی مصر شکل گرفته بود. بر این اساس، رویکرد سادات در سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰ میلادی به سیاست آزادسازی اقتصادی، لازمه خروج مصر از اردوگاه شوروی و نیز از جمع اعراب برای پیوستن و کسب موقعیت در اردوگاه غرب بود. سادات در همان ابتدای به قدرت رسیدن در ۱۹۷۱ میلادی رسماً اعلام نمود که برای امضای یک پیمان صلح مشتمل بر روابط دیپلماتیک و اقتصادی با رژیم صهیونیستی و مشارکت با آمریکا آمادگی دارد. سپس با اخراج مستشاران شوروی در ۱۹۷۲ در خروج از بلوک شوروی تأکید نمود. وی در ۱۹۷۴ سیاست آزادسازی اقتصادی را که خود معضلات جدیدی برای هماهنگی با نظام سیاسی و اقتصادی آمریکا که سادات آن را «آزادسازی عقیدتی» می‌نامید، معرفی نمود (صارمی شهاب به نقل از Adel Safty, 1992: 58, 64, 71, 73).

تغییر سیاست خارجی مصر در دوره سادات امری طبیعی نبود. سادات در شرایطی رئیس‌جمهور مصر شد که این کشور در بدترین شرایط سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار داشت و ناکامی عبدالناصر در جنگ ۱۹۶۷ و اقدامات جبرانی پس از آن وضعیت خلأ نه جنگ نه صلح را پیش آورده بود که در آن بیش از پیش منابع نقش مصر به چالش گرفته شده بود و به‌عنوان یک محدودیت اساسی در سیاست خارجی مطرح شده بود (مشیرزاده و صلواتی طرقي، ۱۳۹۴: ۱۷۱).



شکل ۲. طرح‌واره نحوه تأثیرگذاری مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی داخلی و بین‌المللی بر سیاست خارجی مصر بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱

تغییر سیاست خارجی در دوره سادات از کشوری که ادعای رهبری اعراب را داشت و برای پاسخگویی به این ادعا هزینه‌های زیادی داد به کشوری که سیاست‌های خودمحورانه جدایی از اعراب و فرعون‌گرایانه (بنا به تجربه تاریخی انزوا و جدایی مصر از اعراب) در پیش گرفت، در کنش‌های سیاست خارجی از قبیل اخراج ۲۰۰۰۰ مستشار شوروی در سال ۱۹۷۲، جنگ اکتبر ۱۹۷۳، بازگشایی اقتصادی یا افتتاح در سال ۱۹۷۴، دو توافق‌رهایی از تعهد میان مصر و رژیم صهیونیستی در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵، بازگشایی کانال سوئز در سال ۱۹۷۵، سفر به بیت‌المقدس در سال ۱۹۷۷، معاهده کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ و معاهده صلح مصر- رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۹ نشان داده شد (مشیرزاده و صلواتی طرقي، ۱۳۹۴: ۱۶۴).

همان‌طور که در طرح‌واره شکل ۲ نشان داده شده است، چرخش در رویکردهای سیاست خارجی در سال‌های پایانی دوره عبدالناصر و سال‌های ابتدایی سادات، متأثر از تحول در اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ساخت اقتصادی داخلی مصر بوده است. بر این اساس، در بطن تحول سیاست خارجی مصر در این دوره، موضوعات اقتصادی به‌صورت جدی در مناسبات سیاست خارجی پیگیری می‌شود و با وجود صداهای مخالف در درون نیروهای دخیل در قدرت، این تحول بر اساس ضرورت‌های اقتصادی به پیش می‌رود. بر این اساس، تحول در مؤلفه‌های سیاست خارجی مصر در دوره مورد مطالعه، به یک‌باره نبود، بلکه در توالی علی از تحولات داخلی و خارجی در تعامل با بازیگران داخلی و خارجی شکل گرفت. به همین دلیل در عنوان مقاله نیز از لفظ دوره گذار از عبدالناصر به سادات استفاده شد.

به‌طور کلی می‌توان گفت، سال ۱۹۶۵ میلادی یک نقطه عطف در سیاست خارجی مصر به شمار می‌آید. پس از این سال، رهبران مصر هزینه‌های فزاینده ادامه پیگیری سیاست‌های پان عربیستی در سیاست خارجی و هم‌زمان سیاست‌های سوسیالیستی اقتصادی را درک کردند. در نهایت شکست تحقیرکننده مصر در جنگ ۱۹۶۷ میلادی در برابر رژیم صهیونیستی آخرین ضربه را نه تنها به سیاست خارجی و سیاست اقتصادی دولت، بلکه به ایدئولوژی حاکم زد. در این برهه زمانی شاهد اصلاحات تدریجی از سوی عبدالناصر هستیم که نمونه آن مانیفست ۳۰ مارس ۱۹۶۸ عبدالناصر است.

پس از فوت عبدالناصر و روی کار آمدن سادات، وی سیاست درهای باز را با سرعت بیشتری در پیش می‌گیرد. این رویکرد به‌صورت کاملاً هماهنگ و در تعامل با تحول در سیاست خارجی مصر و تلاش برای بهبود روابط با واشنگتن برای اعمال فشار بر رژیم صهیونیستی جهت پس دادن سرزمین‌های اشغال شده اتخاذ می‌شود. درواقع یکی از اهداف سادات از حرکت در جهت نزدیکی به آمریکا، جذب سرمایه‌گذاری خارجی (مشخصاً غربی) و انجام اصلاحات اقتصادی است.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این سؤال بود که چگونه می‌توان چرخش اساسی سیاست خارجی مصر در دوره گذار از عبدالناصر به سادات را تبیین کرد. برای پاسخ به این سؤال این فرضیه مطرح شد که تحول سیاست خارجی مصر در برهه زمانی مورد مطالعه، در نتیجه تحول در ایدئولوژی دولت، مناسبات نیروهای رقیب سیاسی، تغییر رویکردها و سیاست‌های اقتصادی و در چارچوب نظریه‌های اقتصاد سیاسی قابل تبیین است.

مقاله حاضر نشان می‌دهد تحول در سیاست خارجی مصر در تعامل با دگردیسی رویکردهای اقتصادی این کشور از سوسیالیسم دوره ابتدای زمامداری عبدالناصر به سیاست‌های نسبتاً راست‌گرا و سیاست‌های باز اقتصادی (انفتاح) و همچنین تغییر در مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل قابل فهم است. یافته دیگر مقاله این است که ریشه چرخش سیاست خارجی مصر از سیاست پان عربیستی متمایل به شرق به ملی‌گرایی متحد با غرب را باید در سال‌های پایانی حیات عبدالناصر جستجو کرد؛ به عبارت دیگر و برخلاف تصور رایج، تقسیم‌بندی دوره‌های مختلف سیاست خارجی مصر بر اساس رؤسای مختلف جمهور این کشور لزوماً یک تقسیم‌بندی دقیق و علمی نیست و پیچیدگی‌های سیاست خارجی مصر را توضیح نمی‌دهد؛ بنابراین اگرچه از دوره سادات سیاست درهای باز اقتصاد سرعت گرفت، اما ریشه این تغییر سیاست را باید در اواخر دوره عبدالناصر جستجو کرد؛ بنابراین ایده اساسی مقاله حاضر این است که ریشه بازنگری اساسی در سیاست اقتصادی و سیاست خارجی مصر که اغلب به دوره روی کار آمدن سادات نسبت داده می‌شود، به سال‌های پایانی زمامداری عبدالناصر بازمی‌گردد.

نوشتار پیش رو استدلال می‌کند که سیاست انفتاح اقتصادی (بازگشایی اقتصادی) که عملاً از اواخر دوران عبدالناصر در مصر اجرا شد، نه تنها یک تحول اقتصادی، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای تغییر جهت سیاست خارجی از بلوک شرق به غرب بود. نویسنده به این می‌پردازد که چگونه نیاز به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری غربی، سادات را ناگزیر به خروج از دایره نفوذ شوروی، عادی‌سازی روابط با آمریکا و در نهایت بستن پیمان صلح با رژیم صهیونیستی کرد. سیاست «انفتاح اقتصادی» سادات بدون ایجاد دگرگونی در سیاست خارجی و خروج از مدار شوروی و پایان دادن به درگیری با رژیم صهیونیستی، غیرممکن بود؛ به عبارت دیگر، تصمیم سادات برای تغییر جهت سیاست خارجی، پیش‌نیاز اساسی برای اجرای

موفقیت‌آمیز پروژه اقتصادی افتتاح بود. صلح با رژیم صهیونیستی و اتحاد با آمریکا، بستر امن و باثباتی را ایجاد کرد که برای جریان یافتن سرمایه غربی به مصر ضروری بود. به عبارت ساده، سیاست خارجی در این دوره، در خدمت اقتصاد جدید قرار گرفت.

منابع

- آران ا؛ آلدن ک. (۱۳۹۳). *رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی*. ترجمه سید امیر نیاکوئی، مهدی زیبایی و رضا درویشی زانوس. تهران: نشر میزان.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۷). *سیاست خارجی مصر از مرسى تا سیسی: تغییر درون پارادایمی*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۰ (۳۹)، ۶۷-۹۵.
- بنین، جویل؛ حداد، بسام؛ سیکلی، شرین (۱۴۰۱). *چشم‌اندازی جدید بر اقتصاد سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*. ترجمه امیر نیاکوئی و رضا سیمبر.
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۹). *اتتلاف رانت‌جویان، حکمرانی تسخیرشده و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر*. پژوهشنامه/ایرانی سیاست بین‌الملل، ۸ (۲)، ۵۹-۸۶ به نقل از: Ikram, Kh. (2006), *The Egyptian Economy 1952- 2000*, London, Routledge. Lisa Blaydes. 2011. *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge, Cambridge University Press.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۱). *اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی: ضرورت پژوهش‌های نوین در سیاست خارجی*. فصلنامه سیاست خارجی، ۱۶ (۴)، ۱۰۵۱-۱۰۸۲.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ خانی جوی‌آباد، محمود (۱۳۹۷). *اقتصاد سیاسی سیاست خارجی هند در عصر جهانی شدن اقتصاد*. فصلنامه روابط خارجی، ۱۰ (۳۸)، ۱۰۵-۱۳۳.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ نیک‌پور، شیما (۱۳۹۷). *تأثیر سیاست‌های اقتصادی نولیبرال بر جهت‌گیری سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل*. مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۱ (۱)، ۱۰۵-۱۲۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵). *اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۲)*. تهران: انتشارات سمت.
- شلی، السید امین (۲۰۰۲). *نظرة على السياسة الخارجية المصرية في خمسين عاما، ۱۹۵۲-۲۰۰۲*. مجلة السياسة الدولية، ۱۴۹ (۱). صارمی شهاب، اصغر، (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی سیاست خارجی در عصر جهانی شدن با تأکید بر ج. ترکیه، ج. مصر و ج. ایران*، رساله دکتری دانشگاه شهید بهشتی.
- فرجی، محمدرضا (۱۳۹۱). *پارامترهای تعیین‌کننده سیاست خارجی مصر از انقلاب «ناصر» تا کودتای ارتش (۲۰۱۳-۱۹۵۲)*. فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۱ (۴)، ۱۵-۳۱.
- فرح، نادیه رمسیس (۲۰۱۰). *الاقتصاد السياسي لمصر: دور علاقات القوة في التنمية*. ترجمه: مصطفى قاسم. القاهرة: المركز القومي للترجمة. قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۹۳). *هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه*. تهران: انتشارات روزبه.
- کرمی، مصطفی؛ نیاکوئی، امیر؛ سیمبر، رضا؛ احمدیان، قدرت (۱۳۹۸). *سیاست خارجی دولت موقت؛ تحلیلی از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی*. دوفصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۲ (۲)، ۶۱۹-۶۵۵.
- محروس، محمد مصطفی کمال (۲۰۲۳). *أثر الانفتاح الاقتصادي على الاقتصاد السياسي في مصر خلال الفترة ۱۹۷۰-۱۹۸۰*. المجلة العلمية لكلية الدراسات الاقتصادية والعلوم السياسية بجامعة الإسكندرية، ۸ (۱۵)، یناير.
- مشیرزاده، حمیرا؛ صلواتی طرقي، فاطمه (۱۳۹۴). *برداشت از نقش ملی و سیاست خارجی مصر در دوره انور سادات و حسنی مبارک*. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۳ (۴۲)، ۱۶۳-۱۹۱.
- مظاهری، محمدمهدی؛ احمدزاده، داود (۱۳۸۸). *بررسی چالش‌های ساختاری در روابط مصر و ایران*. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ۴ (۴)، ۱۵۵-۱۷۸.
- مکتبه الاسكندرية. بيان الرئيس جمال عبد الناصر إلى الأمة بيان ۳۰ مارس، ۱۹۶۸/۳/۳۰ <nasser.bibalex.org>
- هینه‌بوش، ریموند (۱۳۹۰). *سیاست خارجی مصر در: سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ویراسته ریموند هینه بوش و انوشیروان احتشامی، ترجمه رحمن قهرمان‌پور و مرتضی مساج*. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).

References

Ahmadian, H. (2018). *Egypt's foreign policy from Morsi to Sisi: Intra-paradigmatic change*.

- Foreign Relations Quarterly, 10(39), 67-95 (In Persain).
- Al Tuwayjiri, M. A. (2020). *Impact of economic factors on Egyptian foreign policy between 1978 and 2010*. Contemporary Review of the Middle East, 7(3), 301–316.
- Amin, S. (1978), *the Arab Nation: Nationalism and Class Struggles*. London: Zed Press.
- Aran, A., & Alden, C. (2014). *New approaches in foreign policy analysis* (S. A. Niakouei, M. Zibaei, & R. Darvishi Zanos, Trans.). Tehran: Mizan Publishing (In Persain).
- Bahrami Moghaddam, S. (2020). *Coalition of rent-seekers, captured governance, and the rise of crony capitalism in Egypt*. Iranian Journal of International Politics Research, 8(2), 59–86 (In Persain).
- Beinin, J., Haddad, B., & Seikaly, S. (2022). *A new perspective on the political economy of the Middle East and North Africa* (A. Niakouei & R. Simbar, Trans.) (In Persain).
- Bibliotheca Alexandrina. (1968, March 30). *President Gamal Abdel Nasser's statement to the nation* (March 30 Statement). Retrieved from: nasser.bibalex.org (In Arabic).
- Dehghani Firoozabadi, S. J. (2016). *Principles and foundations of International Relations* (Vol. 2). Tehran: SAMT (In Persain).
- Farah, N. R. (2010). *The political economy of Egypt: The role of power relations in development* (M. Qasim, Trans.). Cairo: National Center for Translation (In Arabic).
- Faraji, M. R. (2013). *Determining parameters of Egypt's foreign policy from Nasser's revolution to the military coup (1952–2013)*. Journal of Political Studies of the Islamic World, 1(4), 15–31 (In Persain).
- Ghahramanpour, R. (2014). *Identity and foreign policy in Iran and the Middle East*. Tehran: Roozbeh Publishing (In Persain).
- Haji-Yousefi, A. M., & Khani Jouyabad, M. (2018). *The political economy of India's foreign policy in the era of economic globalization*. Foreign Relations Quarterly, 10(38), 105–133 (In Persain).
- Haji-Yousefi, A. M., & Nikpour, Sh. (2018). *The impact of neoliberal economic policies on Egypt's foreign policy toward Israel*. International Political Economy Studies, 1(1), 105–128 (In Persain).
- Heikal, M. (1982) *Minutes of a political investigation before the socialist prosecutor*, Beirut: Publications company for distributions and publishing.
- Hinnebusch, R. (2011). *Egypt's foreign policy*. In R. Hinnebusch & A. Ehteshami (Eds.), *Foreign policies of Middle Eastern states* (R. Ghahramanpour & M. Massah, Trans.). Tehran: Imam Sadiq University Press (In Persain).
- Hinnebusch, R. A. (1985) *Egyptian Politics under Sadat: the post-populist development of an authoritarian-modernizing state*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hinnebusch, R. A. (2015), *Foreign Policy Analysis and the Arab World* in: K. Brummer and V. M. Hudson (eds.) *Foreign Policy Analysis Beyond North America* (London: Lynne Rienner), PP.77-100.
- Hinnebusch, R. A., & Ehteshami, A. (Eds.). (2002). *the foreign policies of Middle East states*. Lynne Rienner Publishers. Chapter: "The Foreign Policy of Egypt."
- Jackson, P. G. (2016), *Nasser of Egypt and the Egypt of Nasser*, Undergraduate Research Awards. 31, Hollins University.
- Karami, M., Niakouei, A., Simbar, R., & Ahmadian, Gh. (2019). *Foreign policy of the Interim Government: An Analysis of the Perspective of Political Economy*. International Political Economy Studies, 2(2), 619–655 (In Persain).
- Khlebnikov, A., & Berenkova, N. (2021). *The Role of Islam in the Egyptian Foreign Policy Decision-Making Process*. In: Toropova, M. (eds.) *Rethinking the Religious Factor in Foreign Policy*. Politik und Religion. Springer VS, Wiesbaden.
- Mahrous, M. M. K. (2023). *The impact of economic liberalization on the political economy in Egypt during the period 1970–1980*. Scientific Journal of the Faculty of Economic Studies and Political Science, Alexandria University, 8(15), January (In Arabic).
- Matar, F. (1975), *Frankly about Nasser: A 30-hour Interview with Mohammed Hassanein*. Heikal, Beirut, 166–99.

- Mazaheri, M. M., & Ahmadzadeh, D. (2009). *Structural challenges in Iran–Egypt relations*. Journal of Political and International Research, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 4, 155–178 (In Persain).
- Milner, H. V. (1998). *Rationalizing Politics: The Emerging Synthesis of International, American and Comparative Politics*, International Organization 52(4): 759–86.
- Mohammed, C. B. (2022). *The Impact of the Geopolitics Factor on the U.S. Foreign Policy toward Egypt (2014-2021)*. Mitanni Journal of Humanitarian Sciences, 4(1), 267–279.
- Moon, Bruce (1987). *Political Economy and Political Change in the Evolution of North-South Relations*, in: Political Change and Foreign Policies, Gavin Boyd and Gerald Hopple, eds., 1987, Frances Pinter and St. Martin's Press. (pp. 225-250).
- Moshirzadeh, H., & Salavati Toraqi, F. (2015). *National role conception and Egypt's foreign policy during the eras of Anwar Sadat and Hosni Mubarak*. Strategic Policy Research Quarterly, 3(12), 163–191 (In Persain).
- Musso, G. (2015). *Egypt: The Political Economy of a Vicious Circle*, Economia Internazionale/ International Economics, Institute for International Economics: Italy, Volume 68 - Issue 1, (pp. 139-152).
- Pourahmadi, H. (2002). *The political economy of state–global system interaction in foreign policy formulation: The necessity of new research*. Foreign Policy Quarterly, 16(4), 1051–1082 (In Persain).
- Saremi-shahab, A. (2006). *The political economy of foreign policy in the era of globalization with emphasis on Turkey, Egypt, and Iran* (Doctoral dissertation, Shahid Beheshti University) (In Persain).
- Sharp, M. J. (2016). *Egypt: Background and U.S. Relations*. Congressional Research Service, February 25.
- Sharp, M., Jeremy. (2018). *Egypt: Background and U.S. Relations*. Congressional Research Service, June 7.
- Shibli, A.-S. A. (2002). *Review on Egyptian foreign policy over fifty years during 1952–2002*. Al-Siyasa Al-Dawliya, No. 149 (In Arabic).
- World Bank (2001). *World Development Indicators*, Washington, D.C; WB.

The Political Economy of the Protest Crisis in Iraq: An Institutional Analysis from 2003 to 2025

Roohollah Kohanhoosh Nejad ¹

1. Assistant Professor, Department of West Asian and African Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: kohanhoosh@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 07 Sep 2025

Received in revised form: 14 May 2026

Accepted: 21 May 2026

Published online: 22 May 2026

Keywords:

Iraq,
crisis,
political economy,
new institutionalism,
protest.

ABSTRACT

In post-Saddam Iraq, since 2009, the protest crisis has occurred regularly in Baghdad and most of the southern cities of Iraq, including the oil-rich city of Basra, reflecting the growing frustration of young people with public services, widespread corruption, and lack of job opportunities. However, since October 2019, the protests have intensified and witnessed significant changes in the demands of the protesters on the one hand and the government's response on the other, expanding from mere material and livelihood demands to criticism of the political framework, especially elite quotas (al- Muhasasa). This article aims to examine the roots and economic context of these protest crises. The main question is how Iraq's political and economic institutions, especially those established after 2003, contributed to the economic and social conditions that underpinned the crisis. The theoretical framework of economic analysis is based on new institutionalism, which is used to understand the economic and social contexts of the protests. The research is descriptive-analytical in nature and qualitative-quantitative in approach. The research findings show that the political institutions established after 2003 have hindered economic development in Iraq, and that increased political openness and inclusion have not led to greater economic inclusion. The way out of this situation is to move away from extractive institutions that benefit only a small segment of society, towards more equitable structures and improved governance through stronger rule of law and better quality public service delivery.

Cite this article: Kohanhoosh Nejad, R. (2026). The Political Economy of the Protest Crisis in Iraq: An Institutional Analysis from 2003 to 2025. *International Political Economy Studies*, 9(1), 85-103. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12726.1770> (in Persian).



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12726.1770>

Publisher: Razi University

1. Introduction

The political economy of the Iraqi protests from 2003 to 2025 is a complex interplay of institutional failures, political dynamics, and economic challenges that have significantly shaped the country's development trajectory. This paper investigates the role of political and economic institutions in Iraq, particularly those established after 2003, in creating the socio-economic conditions that led to the widespread protests that began in 2019.

The research explores how the post-2003 institutional landscape in Iraq, particularly the *muhassasa* (sectarian quota system), has created a deeply entrenched power structure that has hindered the development of inclusive political and economic institutions. The *muhassasa* system, which allocates political positions based on sectarian and ethnic identities, has entrenched the power of elite groups, leading to widespread corruption, inefficiency in governance, and a lack of accountability. This system has not only failed to promote economic development but has also exacerbated socio-economic inequalities, leading to public discontent and the emergence of large-scale protests.

2. Theoretical Framework

The article is grounded in the New Institutional Economics (NIE) framework, drawing on the works of Douglass North, who emphasizes the role of institutions in shaping economic outcomes. It also incorporates the distinction between extractive and inclusive institutions as proposed by Acemoglu and Robinson, highlighting how extractive systems hinder development and perpetuate inequality. The study further integrates the concept of political settlements, as outlined by Khan, to analyze how power dynamics and historical shocks, such as the 2003 invasion and the rise of sectarianism, have shaped Iraq's institutional landscape. The paper examines how the *muhassasa* (sectarian quota system) has entrenched elite power, leading to corruption and economic stagnation. By combining these theoretical perspectives, the article provides a comprehensive analysis of how institutional structures in Iraq have contributed to socio-economic crises and the rise of mass protests.

3. Method

The paper analyzes the relationship between institutional structure and economic performance in Iraq, focusing on key indicators such as GDP growth, unemployment rates, and poverty levels. While Iraq has experienced significant GDP growth due to increased oil production, this growth has not been evenly distributed, and the economy remains heavily dependent on oil revenues, making it vulnerable to global market fluctuations. The lack of diversification and the persistence of extractive institutions have further constrained economic development and limited the benefits of oil wealth to a small elite group.

4. Findings & discussion

The 2019–2020 protests, which began as a response to economic grievances such as high unemployment, poor public services, and corruption, quickly evolved into a broader political movement demanding the end of the sectarian power structure and the establishment of a more transparent and accountable government. These protests, which were met with a harsh government crackdown, highlighted the deepening institutional failures and the inability of the current political system to address the needs of the population.

The study also examines the role of historical shocks—such as the 2003 invasion, the fall of Saddam Hussein, and the rise of ISIS—in shaping the political and economic

landscape of Iraq. These events have not only destabilized the country but have also reinforced the power of elite groups, further entrenching the existing institutional structure.

The article highlights the central role of political and economic institutions in shaping Iraq's socio-economic crisis, particularly after 2003. It argues that the muhassasa (sectarian quota system) and extractive institutions have entrenched power among elite groups, leading to corruption, inefficiency, and economic stagnation. These structures have limited public access to resources, deepened inequalities, and fueled widespread discontent. The 2019–2020 protests reflect this systemic failure, as citizens demanded an end to sectarian governance and improved public services. The study shows that Iraq's economy remains overly dependent on oil, with little diversification or inclusive growth. Institutional weaknesses, including poor governance and a lack of accountability, have hindered development and exacerbated poverty. The paper concludes that without major institutional reforms, Iraq will continue to face political instability, economic vulnerability, and social unrest. Reforms must address power imbalances, promote transparency, and create inclusive economic policies to ensure sustainable development and stability.

Looking ahead, the paper assesses the potential for economic transformation and political reform in Iraq by 2035, emphasizing the need for institutional reforms to create a more inclusive and sustainable economic environment. It argues that without significant changes to the current political and economic structures, Iraq will continue to face instability, corruption, and underdevelopment. The paper concludes that the future of Iraq depends on its ability to reform its institutions, reduce corruption, and create a more equitable and inclusive system that addresses the needs of all its citizens.

Ethical Considerations

Not applicable

Funding

Not applicable

Conflict of interest

The authors declare no conflict of interest

اقتصاد سیاسی بحران اعتراضات در عراق: تحلیلی نهادی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۵

روح اله کهن هوش نژاد^۱

۱. استادیار گروه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: kohanhoosh@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۱۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۳۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: عراق، بحران، اقتصاد سیاسی، نهادگرایی جدید، اعتراض.	در عراق پس‌اصدام، از سال ۲۰۰۹، بحران اعتراضات به‌طور منظم در بغداد و بیشتر شهرهای جنوبی عراق، از جمله شهر نفت‌خیز بصره رخ داده که نمودی از ناامیدی فزاینده جوانان از خدمات عمومی، فساد گسترده و فقدان فرصت‌های شغلی بوده است. با این حال، از اکتبر ۲۰۱۹ اعتراضات تشدید شده و شاهد تغییرات مهمی در خواسته‌های معترضان از یک‌سو و واکنش دولت از سوی دیگر بوده و از صرف خواسته‌های مادی و معیشتی به انتقاد از چارچوب سیاسی به‌ویژه سهمیه‌بندی نخبگان (المحاصصه) گسترش یافته است. هدف این مقاله بررسی ریشه‌ها و زمینه اقتصادی این بحران‌های اعتراضی است. پرسش اصلی این است که نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق، به‌ویژه آن‌هایی که پس از سال ۲۰۰۳ تأسیس شده‌اند، چگونه در ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ساز بحران نقش داشته‌اند؟ چارچوب نظری تحلیل اقتصادی مبتنی بر نهادگرایی جدید با ترکیب دیدگاه‌های نورث، عجم اوغلو و خان است که از آن برای فهم زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی اعتراضات استفاده می‌شود. پژوهش از نظر ماهیت، توصیفی-تحلیلی و از نظر رویکرد، کیفی-کمی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که نهادهای سیاسی تأسیس شده پس از ۲۰۰۳ مانع توسعه اقتصادی در عراق شده و افزایش گشایش و شمول سیاسی به شمول اقتصادی بیشتر منجر نشده است. راه برون‌رفت از این وضعیت، حرکت از نهادهای بهره‌کش که تنها به بخش کوچکی از جامعه سود می‌رسانند، به سمت ساختارهای عادلانه‌تر و بهبود حکمرانی از طریق حاکمیت قوی‌تر قانون و ارائه خدمات عمومی باکیفیت‌تر است.

استناد: کهن هوش نژاد، روح‌اله (۱۴۰۵). اقتصاد سیاسی بحران اعتراضات در عراق: تحلیلی نهادی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۵. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۸۵-۱۰۳. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12726.1770>

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12726.1770>



۱. مقدمه

از سال ۲۰۰۹، عراق شاهد اعتراض‌های مداوم به‌ویژه در بغداد و شهرهای نفت‌خیز جنوب مانند بصره بوده که عمدتاً ناشی از نارضایتی جوانان از خدمات عمومی نامناسب، فساد گسترده و نرخ بالای بیکاری بوده است. این اعتراض‌ها از اکتبر ۲۰۱۹ به‌طور قابل‌توجهی شدت گرفت و تغییری ملموس در خواسته‌های معترضان و واکنش دولت به وجود آورد. در ابتدا، اعتراض‌ها بر مسائل ملموس اقتصادی-اجتماعی مانند کمبود شغل، برق ناکافی و خدمات عمومی ضعیف متمرکز بودند؛ اما از اواخر سال ۲۰۱۹، معترضان دامنه خواسته‌های خود را گسترش دادند و اصلاحات سیاسی بنیادینی را مطرح کردند که مستقیماً نظم سیاسی پس از ۲۰۰۳ را به چالش کشید. شعارهایی مانند «من وطن می‌خواهم، برق نمی‌خواهم» (آرید وطن و لا آرید کهربا) نماد این تغییر از مطالبات مادی به فراخوان برای تغییرات بنیادی بودند (Ahrām Online, 2019).

این اعتراضات به مرگ‌بارترین ناآرامی از زمان شکست داعش در سال ۲۰۱۷ تبدیل شد. برآوردها نشان می‌دهند که بین ۶۰۰ تا ۱۱۰۰ معترض کشته شدند و ده‌ها هزار نفر زخمی شدند. گزارش‌ها از ۲۵ تا ۳۰ هزار زخمی در دوره ۲۰۱۹-۲۰۲۱ خبر می‌دهند. برای مثال تا ژانویه ۲۰۲۰، مرکز مستندسازی جرائم جنگی عراق بیش از ۶۰۰ کشته و بیش از ۲۵ هزار مجروح گزارش کرد. کمیته حقوق بشر پارلمان عراق تأیید کرد که تنها تا دسامبر ۲۰۱۹ در بغداد حداقل ۴۹۰ نفر کشته شده‌اند (Salama, 2019). دیده‌بان حقوق بشر دست‌کم ۱۰۵ کشته و بیش از ۴ هزار مجروح را تنها از اول اکتبر تا اوایل نوامبر ۲۰۱۹ مستندسازی کرده که شامل تیراندازی به معترضان در حال فرار و استفاده از آب‌پاش‌های آب داغ بوده است. وزارت کشور عراق نیز تا اوایل اکتبر ۲۰۱۹، تعداد ۹۶ کشته و بیش از ۶ هزار مجروح را تأیید کرد. در این مدت، دولت مقررات منع رفت‌وآمد اعلام کرد، یگان‌های نظامی مستقر کرد و دسترسی به اینترنت را قطع کرد (ReliefWeb, 2019).

تظاهرات محدود به بغداد نبود، بلکه در استان‌های جنوبی و مرکزی مانند بصره، ذی‌قار، کربلا، نجف و بابل به‌طور فزاینده‌ای گسترش یافت. راهپیمایی‌ها اغلب شامل تحصن‌ها، مراسم یادبود برای جان‌باختگان و خدمات سازمان‌یافته به معترضان بود که مشارکت مدنی مداوم را با وجود سرکوب نشان می‌داد (UNAMI & OHCHR, 2019). این اعتراضات نمایانگر گذار حساسی از مطالبه خدمات بهتر و اشتغال به عدم پذیرش نظام سیاسی مبتنی بر فرقه‌گرایی عراق است که پس از ۲۰۰۳ تأسیس شد. معترضان به‌طور فزاینده خواستار برچیدن نظام محاصره (سه‌می‌بندی فرقه‌ای)، مطالبه پاسخ‌گویی، شفافیت و پایان سلطه نخبگان بودند (Ahrām Online, 2019). بر اساس مقدمه پیش‌گفته، سؤال اصلی پژوهش این است که نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق، به‌ویژه آن‌هایی که پس از سال ۲۰۰۳ تأسیس شده‌اند، چگونه در ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ساز بحران نقش داشته‌اند؟ لذا اهداف پژوهش پیش رو عبارت‌اند از:

- تحلیل نقش نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق، به‌ویژه نهادهایی که بعد از سال ۲۰۰۳ شکل گرفته‌اند، در ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ساز بحران‌ها.

- فهم تعامل و تأثیر متقابل نهادهای رسمی (مانند قانون اساسی و سازوکارهای انتخابات) و نهادهای غیررسمی (نظام محاصره و سه‌می‌بندی نخبگان) در بازتولید ساختارهای بهره‌کشانه سیاسی و اقتصادی.

با توجه به سؤال اصلی پژوهش، فرضیه مطالعه حاضر بدین‌صورت بیان می‌گردد: نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق پس از سال ۲۰۰۳، به‌ویژه نهادهایی که بر اساس نظام سه‌می‌بندی فرقه‌ای (المحاصصه) شکل گرفته‌اند، نقش اساسی در ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ساز بحران‌ها و اعتراضات داشته‌اند. این نهادها مانع توسعه اقتصادی فراگیر شده، توزیع عادلانه درآمدهای نفتی را محدود کرده و باعث گسترش فساد و تضعیف ظرفیت دولت در ارائه خدمات عمومی و ایجاد اشتغال شده‌اند. درنتیجه، افزایش گشایش و شمول سیاسی پس از ۲۰۰۳ به گسترش شمول اقتصادی و بهبود شرایط معیشتی منجر نشده است و اعتراضات گسترده از سال ۲۰۱۹ ناشی از ناکامی نهادهای سیاسی و اقتصادی بهره‌کش در پاسخ‌دهی به مطالبات اجتماعی بوده است.

مقاله حاضر، پس از مقدمه، ابتدا در ۳ بخش چارچوب نظری، پیشینه تحقیق و روش پژوهش پی گرفته می‌شود. سپس موضوع در ۳ بخش تحلیلی با عنوان نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق، بازتاب تأثیرات نهادی بر شاخص‌های اقتصادی (۲۰۰۳-۲۰۲۵) و آینده عراق در افق ۲۰۳۵ واکاوی می‌شود. بخش پایانی مقاله به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۲. چارچوب نظری

استفاده از نظریه نهادی داگلاس نورث و چارچوب توسعه‌یافته توسط نورث و همکارانش برای مطالعه نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق، دیدگاهی جامع فراهم می‌کند تا بفهمیم چگونه این نهادها مسیر توسعه عراق را شکل داده‌اند. نورث نهادها را این گونه تعریف می‌کند: «هر محدودیتی که انسان‌ها برای شکل دادن به تعاملات خود طراحی می‌کنند» یا به بیان ساده‌تر «قوانین بازی در یک جامعه» (North, 1990: 3). نورث مطرح می‌کند که «کشورهای جهان سوم فقیر هستند زیرا محدودیت‌های نهادی، مجموعه‌ای از پاداش‌ها را برای فعالیتهای سیاسی و اقتصادی تعریف می‌کنند که مشوق فعالیت‌های مولد نیستند» (North, 1990: 110).

نظریه نورث همچنین تأکید می‌کند که تغییر نهادی خودکار نیست؛ بلکه فرایندی سیاسی است که تحت تأثیر نخبگانی قرار دارد که ممکن است در برابر اصلاحاتی که منافعی را تهدید می‌کند مقاومت کنند. افزون بر این، باورها و چارچوب‌های شناختی مشترکی که در جامعه نهادینه شده‌اند، نقش حیاتی در پایداری یا تغییر نهادها ایفا می‌کنند (Dellepiane-Avellaneda, 2012). نظام سیاسی عراق پس از سال ۲۰۰۳ نمونه‌ای از بینش‌های نورث درباره چگونگی تأثیر نهادهای سیاسی و انگیزه‌های نخبگان بر نتایج اقتصادی است. پس از سقوط رژیم صدام حسین، نهادهای سیاسی عراق از طریق سیستم سهمیه‌بندی طایفه‌ای که در قانون اساسی جدید گنجانده شده بود، بازسازی شدند. این سیستم قدرت را در میان ائتلافی از گروه‌های نخبه تثبیت کرد. این گروه‌ها دسترسی به منابع دولتی و رانت‌های اقتصادی، به‌ویژه درآمدهای نفتی را در اختیار داشتند (Hamilton, 2020).

از دیدگاه اقتصاد نهادی، می‌توان افت اقتصادی عراق را به زوال و تجزیه نهادهای رسمی، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ که با تحریم‌ها و درگیری تشدید شد، نسبت داد. تضعیف نهادهای سیاسی فضای سیاسی را محدود و به نهادهای توسعه‌ای حیاتی برای رشد اقتصادی آسیب رساند (Elgazzar & Benstead, 2020). اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ ساختارهای موجود را بیش از پیش مختل کرد و آن‌ها را با نهادهای جدید و شکننده‌ای جایگزین نمود که نتوانستند حکمرانی پایدار یا سیاست‌های اقتصادی مؤثر را برقرار کنند (Elgazzar & Benstead, 2020). استمرار درگیری‌ها و فروپاشی نهادی هزینه‌های معاملاتی و عدم قطعیت را افزایش داد و مانع سرمایه‌گذاری و تنوع‌بخشی اقتصادی شد.

نسخه توسعه‌یافته‌تر این مفهوم، دیدگاه عجم اوغلو و رایینسون (۲۰۱۲ و ۲۰۱۹) است که بین نهادهای اقتصادی بهره‌کش و فراگیر تفاوت قائل می‌شود. از نگاه آنان، نهادهای بهره‌کش به نفع بخشی از جامعه هستند، در حالی که نهادهای فراگیر نهادهایی هستند که مشوق‌ها و فرصت‌های اقتصادی را برای بخش وسیعی از جامعه فراهم می‌کنند. آن‌ها همچنین تأکید می‌کنند که نهادهای اقتصادی فراگیر محصول نهادهای سیاسی فراگیر هستند، یعنی نهادهای سیاسی که قدرت را به‌طور گسترده توزیع کرده و دولت قوی و توانمندی ایجاد می‌کنند که می‌تواند قوانین و سیاست‌های مناسب را اجرا کند (Acemoglu & Robinson, 2019: 2-5).

عجم اوغلو و رایینسون بر نقش محوری نهادها اعم از سیاسی و اقتصادی در تعیین نتایج توسعه یک کشور تأکید می‌کنند. نهادهای سیاسی شامل ترتیبات رسمی مانند قانون اساسی، نظام‌های انتخاباتی و قوانینی است که بر مشارکت سیاسی حاکم‌اند و نیز عناصر غیررسمی مانند پاسخگویی رسانه‌ها و حقوق مدنی هستند. نهادهای اقتصادی شامل حقوق مالکیت، قوانین تجاری و نظام‌های قراردادی هستند (Acemoglu et al., 2021). چارچوب عجم اوغلو و رایینسون تعامل بین نهادهای فراگیر و بهره‌کش را برجسته می‌کند؛ نهادهای فراگیر مشارکت گسترده را ترویج می‌کنند، حقوق مالکیت را تضمین می‌کنند، حاکمیت قانون را برقرار می‌کنند و خدمات عمومی ارائه می‌کنند تا شرایط برای همه برابر

شود. در مقابل، نهادهای بهره‌کش قدرت و ثروت را در دست عده‌ای اندک متمرکز می‌کنند و فرصت‌های اقتصادی و مشارکت سیاسی را محدود می‌کنند. نهادهای سیاسی فراگیر پایه و اساس ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر هستند. نهادهای سیاسی فراگیر یعنی ساختارهایی که مشارکت وسیع مردم را در تصمیم‌گیری‌ها تضمین می‌کند و قدرت را به صورت عادلانه توزیع می‌کنند؛ اما این رابطه زمانی که دولت ضعیف یا ناکارآمد باشد، از بین می‌رود؛ یعنی اگر دولت نتواند امنیت و حقوق شهروندان را حفظ کند، نهادهای اقتصادی فراگیر شکل نمی‌گیرند. دولت توانمند یعنی دولتی که بتواند قانون را اجرا کند، حقوق مالکیت را تضمین کند و خدمات عمومی لازم را ارائه دهد. عجم اوغلو و رابینسون ویژگی‌های نهادهای اقتصادی فراگیر را مشخص کرده‌اند: وجود حقوق مالکیت امن (که افراد احساس کنند دارایی‌هایشان در امان است)، سیستم قانونی عادلانه و بی‌طرف، ارائه خدمات عمومی که همه افراد را در یک سطح قرار دهد و اجازه ورود کسب‌وکارهای جدید و انتخاب شغل را به مردم بدهد (Robinson & Acemoglu, 2012: 74-75).

یکی دیگر از مفاهیم مورد توجه عجم اوغلو و رابینسون بزنگاه تاریخی است. این مفهوم به نقاط عطف تاریخی یا رویدادهای مهمی اشاره دارد که باعث تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی یک کشور می‌شوند. این تغییرات معمولاً به دلیل شوک‌ها یا فرصت‌های بزرگ رخ می‌دهند و تأثیر آن‌ها به شدت به شرایط اولیه بستگی دارد. این رویداد توازن قدرت موجود را بر هم می‌زند و می‌تواند به تغییر نهادی منجر شود، چه در جهت شمول و چه در جهت استثمار بیشتر (Robinson & Acemoglu, 2012: 106). نظام سیاسی عراق پس از سال ۲۰۰۳ با قانون اساسی شناخته می‌شود که رسماً حکمرانی دموکراتیک، حقوق کارگران، مالکیت خصوصی و خدمات عمومی را تضمین می‌کند. با این حال، این قانون اساسی همچنین دارای ابهاماتی است، به ویژه در خصوص اختیارات مربوط به درآمدهای نفتی که منبع تنش سیاسی به شمار می‌آید.

چشم‌انداز سیاسی به شدت تحت تأثیر نظام سهمیه‌بندی فرقه‌ای یعنی سازوکاری غیررسمی برای تقسیم قدرت که پست‌های سیاسی را نه بر اساس شایستگی، بلکه طبق سهمیه‌های فرقه‌ای و قومی اختصاص می‌دهد، قرار دارد. این نظام جایگاه نخبگان را مستحکم کرده، فساد را گسترش داده و با ترویج رانت‌خواری به جای حکمرانی مؤثر، توانمندی‌های دولت را تضعیف کرده است. نهادهای اقتصادی عراق تحت تأثیر ثروت نفت شکل گرفته‌اند؛ ثروتی که هم فرصت‌هایی فراهم کرده و هم چالش‌هایی ایجاد نموده است. بر اساس چارچوب عجم اوغلو و رابینسون، برای اینکه نهادهای اقتصادی فراگیر باشند، دولت باید قادر به اجرای حقوق مالکیت، حفظ حاکمیت قانون و تأمین کالاهای عمومی باشد. در عراق، توانمندی دولت به دلیل رقابت سیاسی برای تصدی پست‌های دولتی بر مبنای رابطه به جای شایستگی، گسترش کارمندان صوری و فساد همواره در حال تضعیف است (Elbadawi et al., 2022).

این فرسایش ظرفیت دولت، توسعه نهادهای اقتصادی فراگیر را محدود می‌کند و رشد و توسعه اقتصادی را در تنگنا قرار می‌دهد. این چارچوب نشان می‌دهد که نهادهای سیاسی عراق، تحت تأثیر ترتیبات غیررسمی مانند نظام محاصره، به نهادهای سیاسی و اقتصادی بهره‌کش منتهی شده‌اند. فقدان یک دولت توانمند و فراگیر مانع از تضمین امنیت حقوق مالکیت و حاکمیت قانون، به عنوان شرط لازم برای توسعه اقتصادی، شده است. تاریخ درگیری‌ها، تحریم‌ها و آشوب‌های سیاسی در عراق نمایانگر مجموعه‌ای از بزنگاه‌های تاریخی است؛ اما این نقاط عطف به جای منجر شدن به اصلاحات نهادی فراگیر، اغلب به دلیل تحکیم قدرت نخبگان و تأثیرات خارجی حامی احزاب حاکم، نهادهای استثمارگر را تقویت کرده‌اند. استمرار نهادهای بهره‌کش در عراق نشان‌دهنده دشواری اصلاح نهادی است چراکه نخبگان قدرت بالفعل را حفظ کرده و از سازوکارهای غیررسمی برای تحکیم منافع خود استفاده می‌کنند (Brousseau et al., 2011).

توافقات سیاسی در عراق شامل هم قواعد رسمی (قانون اساسی) و هم رویه‌های غیررسمی (محاصره) است که به طور مشترک نتایج سیاسی و اقتصادی را شکل می‌دهند. این چارچوب بر اهمیت توانمندی دولت در تبدیل شمول سیاسی به شمول اقتصادی تأکید دارد که همچنان یک چالش بزرگ در عراق باقی مانده است. رویدادهای بزرگی که بزنگاه تاریخی می‌شوند، می‌توانند به تغییر توافق سیاسی منتهی گردند که خان آن را نوعی نظم اجتماعی تعریف می‌کند.

که بر اساس مصالحه‌های سیاسی بین گروه‌های قدرتمند جامعه شکل می‌گیرد و زمینه‌ساز سیاست‌های نهادی و دیگر سیاست‌هاست (Khan, 2010: 4). این توافق‌ها می‌توانند رسمی یا غیررسمی باشند، اما برای پایداری نیازمند قدرت نگه‌دارنده هستند؛ که همان توانایی حفظ موقعیت خود در برابر چالش‌ها و درگیری‌هاست (همان). قدرت نگه‌دارنده ترکیبی از عوامل قابل مشاهده مثل سازمان‌دهی مردم و منابع مالی و عوامل غیرقابل مشاهده مثل اراده و استراتژی است که به گروه‌ها امکان می‌دهد در رقابت‌های سیاسی و اقتصادی باقی بمانند. خان توافق‌های سیاسی را فرآیندی پویا و تعاملی می‌داند که از تصمیمات و تعاملات مکرر گروه‌ها شکل می‌گیرد، نه یک توافق برنامه‌ریزی شده یا یک قرارداد نهایی بین نخبگان (همان: ۶۷۱-۶۷۳).

توافق سیاسی عراق پس از ۲۰۰۳ که اغلب با عنوان نظام محاصره توصیف می‌شود، کاملاً با نظریه توافق‌های سیاسی مشتاق خان هم‌راستا است. در این چارچوب، قدرت میان گروه‌های نخبه توزیع شده و نهادها بازتاب‌دهنده این مناسبات قدرت هستند. این توافق پس از تهاجم به رهبری آمریکا و سقوط صدام حسین شکل گرفت و مبتنی بر توافق تقسیم قدرت قومیتی-فرقه‌ای بود که مناصب سیاسی را بر اساس هویت‌های قومی و فرقه‌ای تخصیص می‌داد (رئیس‌جمهور کرد، نخست‌وزیر شیعه و رئیس پارلمان اهل سنت) که پس از انتخابات ۲۰۰۵ رسمی شد (Mansour et al., 2023). سیستم محاصره معاملات نخبگان میان گروه‌های قومی و فرقه‌ای اصلی عراق را نهادینه کرد و این نخبگان را به تشکیل شبکه‌های رانت‌خواری برای کنترل منابع دولتی و مناصب حکومتی تشویق نمود. این امر ایده خان را بازتاب می‌دهد که توافق‌های سیاسی حول معاملات نخبگان شکل می‌گیرند و از طریق توزیع منافع به تثبیت قدرت می‌پردازند (Haddad, 2019).

این توافق سیاسی با گنجاندن همه گروه‌های بزرگ، در برابر خشونت مستقیم میان نخبگان تاب‌آور بوده است. برای نمونه، شورش مقتدی صدر زمانی حل شد که جنبش او در اجماع سیاسی ادغام شد و اهمیت مشارکت نخبگان در حفظ ثبات را نشان داد (Mansour, Eaton, & Khatib, 2023). توافق سیاسی تأثیر عمیقی بر نهادها و توسعه اقتصادی عراق داشته است. تقسیم قدرت قومیتی-فرقه‌ای نخبگان را تشویق کرد که کنترل وزارتخانه‌ها و منابع عمومی را به‌عنوان وسیله‌ای برای حفظ حمایت سیاسی در اولویت قرار دهند و مناسبات حامی پروری و رفتارهای رانت‌طلبانه را تشدید کنند، امری که با مشاهدات خان درباره ترتیبات سیاسی غیررسمی در دولت‌های ضعیف مطابقت دارد (Al-Khafaji, 2024).

این نظام حامی پروری کارآمدی حاکمیت و اصلاحات اقتصادی را تضعیف کرده و به ارائه ضعیف خدمات عمومی، فساد و رکود اقتصادی دامن زده است (Al-Ubaydli, 2022). تجزیه بلوک‌های سنتی قومیتی-فرقه‌ای و ظهور جنبش‌های اعتراضی این توافق را به چالش کشیده‌اند، اما هنوز ساختار بنیادین آن را که به‌طور مداوم سیاست‌های اقتصادی و ضعف‌های نهادی را شکل می‌دهد، از میان نبرده‌اند (Haddad, 2019). درمجموع به نظر می‌رسد کاربرد مفاهیم نهادهای فراگیر و بهره‌کش و همچنین نقاط عطف بحرانی، همراه با مفهوم توافق سیاسی خان، در فهم اقتصاد سیاسی عراق بسیار مفید است. درواقع به دنبال این هستیم که بدانیم چگونه قواعد رسمی در عراق با نهادهای غیررسمی تعامل داشته‌اند تا نتایج سیاسی و اقتصادی را شکل دهند.

به‌علاوه، مفهوم توافق سیاسی به‌عنوان یک رویکرد انتقادی نسبت به تمرکز صرف بر نهادهای رسمی در نظریه‌های کلاسیک و رویکرد اقتصاد نهادگرایی جدید مطرح شده است؛ بنابراین، برای فهم بهتر اقتصاد سیاسی عراق باید هر دو نوع نهاد رسمی (مثل قانون اساسی) و نهاد غیررسمی (مثل نظام محاصره که به تقسیم قدرت و منابع بین گروه‌ها اشاره دارد) را بررسی کرد؛ بنابراین پژوهش حاضر تلاش می‌کند از یک رویکرد غیر منعطف و قالبی پرهیز کرده و به‌جای آن از ترکیبی دقیق و منعطف از مفاهیم استفاده نماید تا واقعیت پیچیده عراق را بهتر تحلیل کند.

۳. پیشینه پژوهش

الغزالی و همکاران (۱۴۰۳) معتقدند ثبات سیاسی یکی از شاخص‌های مهم تحقق توسعه و شکوفایی اقتصادی در همه

دولت‌هاست. این پژوهش با روش مروری تاریخی، با هدف بررسی آثار سیاسی و بحران‌های پی‌درپی واردشده به کشور عراق است. یکی از نتایج این تحقیق این است که با اتخاذ تصمیمات عجولانه و موقتی، شکست برنامه‌های توسعه عراق ادامه یافت و توسعه مبتنی بر اصول سیاسی ملی باعث شد عراق وارد جنگ‌های پی‌درپی شود و زیرساخت‌های عراق را تخریب کند و روند تولید و تولید را مختل کند. افزایش نرخ بیکاری و گسترش فقر در همه اقشار جامعه که وخامت امنیت در عراق را به مشکل تبدیل کرده است؛ بنابراین، پس از سال ۲۰۰۳، اقتصاد عراق روند فرسایشی و نزول را دنبال کرد که منجر به فلج شدن مفاصل اقتصادی و اختلال در روند کلی زندگی اقشار مختلف جامعه شد.

حق‌پرست و همکاران (۱۴۰۲) به دنبال پاسخ این پرسش که در فرایند شکل‌گیری توسعه سیاسی در عراق بعد از سرنگونی حزب بعث، چه موانع و چالش‌های تأثیرگذاری نقش دارند؟ معتقدند پاسخ فرضیه این است که دو دسته عوامل داخلی و خارجی، عوامل اصلی عدم توسعه سیاسی عراق پس‌اصدام هستند. عوامل داخلی جنگ و نزاع داخلی بر سر قدرت و تقویت سیاست مبتنی بر هویت‌های قومی و فرقه‌ای، تنش بین اقلیم کردستان و دولت مرکزی و عوامل خارجی، ظهور و حضور سازمان‌های تروریستی همچون داعش، حضور نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و مداخله در امور سیاسی کشور در دو دهه اخیر، فرایند توسعه سیاسی پس از فروپاشی حزب بعث را در عراق دچار چالش و گاهی متوقف کرده است.

کاظمی و همکاران (۱۴۰۲) به دنبال پاسخ به این پرسش بوده‌اند که بازتولید ناامنی و پیچیده شدن فرایند توسعه اقتصادی - اجتماعی در عراق پس‌اصدام چگونه قابل فهم است؟ فرضیه پژوهش با اتکا به رویکرد اقتصاد سیاسی نهادگرایی داگلاس نورث بدین صورت طراحی شده که الگوی روابط میان ائتلاف حاکم و نیروهای مسلح و توانمند عرب سنی، متعاقب تکوین نظم دسترسی محدود در این کشور، زمینه بازتولید ناامنی و شکل‌گیری وضعیت پیچیده فراوری توسعه اقتصادی - اجتماعی این کشور را فراهم نموده است. یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که گذار از یک نظم محدود و سرکوب‌گر به نظامی محدود، شکننده و متکثر، فرایند سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای در عراق پس‌اصدام را به سمت اقدامات بخشی‌نگر، غیر فراگیر و منفعتی تقلیل داده است. برآیند این وضعیت تعارض بین میان دولت و نیروهای رانت‌جو به شکل منازعه و بازتولید ناامنی و بی‌ثباتی بوده است پژوهش حاضر به روش اسنادی و با استفاده از منابع و متون موجود صورت گرفته است.

مرزه و نجف‌زاده (۱۴۰۱) نشان داده‌اند نتولیرالیسم سیاست اقتصادی جدید در عراق در شرایط سیاسی که توسط اشغال ایالات متحده آمریکا تحمیل شده در حال اجراست. این سیاست اقتصادی در عراق به سیاست سرمایه‌داری ایالات متحده آمریکا پیوند خورده است؛ بنابراین، تمام خصوصیات نتولیرالی در یک مدل، یعنی حمله نظامی و اشغال، مرزبندی سیستم سیاسی وابسته به قدرت و تحمیل و به‌کارگیری یک مدل اقتصادی در برابر ما مشهود است. این اقدام نه تنها در جهت اصلاح برای دولت عراق نبود بلکه به دلیل اینکه حاصل یک عمل ناگهانی شوک‌آور با اشغال عراق بود و همچنین حاصل نیازهای توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه عراق نبود، باعث چالش‌های متعددی در سطح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از جمله بیکاری، فقر، فساد اداری و مالی، رشد تروریسم، بالا رفتن بدهی‌های خارجی و داخلی، از بین رفتن بخش خصوصی داخلی، محو اتحادیه‌های صنفی، بالا رفتن فاصله‌های طبقاتی، نارضایتی ملی و رفاه نسبی، خارج شدن ثروت‌های کشور با ایجاد بخش خصوصی کاذب و غیر شفاف، تثبیت هرچه بیشتر اقتصاد رانتی، بالا رفتن هزینه‌ها در بخش عمومی به‌خصوص کارمندان شد.

ساسون (۲۰۱۶) بر گذار عراق پس از فروپاشی رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳ در نتیجه حمله به رهبری آمریکا تمرکز دارد. اگرچه نهادهای این کشور متلاشی شدند، اما تلاش‌ها برای بازسازی آن‌ها و ایجاد یک جامعه واقعاً باز و دموکراتیک شکست خورد؛ بنابراین، تغییر رژیم منجر به تغییر در مبانی اقتصاد سیاسی عراق نشد. این مقاله تأکید می‌کند که چگونه پول دلیل عدم توسعه نبود؛ برعکس، بودجه به سیستم سرازیر شد و فساد فراگیری ایجاد کرد که در هر جنبه‌ای از زندگی نفوذ کرد. این مقاله اصلاحات نخست‌وزیر هادی العبادی را پس از هشت سال اقتدارگرایی جدید در عراق تحت رهبری نوری المالکی (۲۰۰۶-۲۰۱۴) مورد بحث قرار می‌دهد.

با توجه به پیشینه پژوهشی فوق، به نظر می‌رسد مقاله حاضر از چند حیث دارای نوآوری است:

- ترکیب هم‌زمان سه چارچوب نظری مهم اقتصاد نهادی جدید: نظریه داگلاس نورث، تمایز نهادهای بهره‌کش و فراگیر از دیدگاه عجم اوغلو و رایینسون و نظریه توافق سیاسی مشتاق خان که در مطالعات پیشین به‌صورت جداگانه یا جزئی به آن‌ها پرداخته شده بود.

- تحلیل دقیق و منعطف تعامل میان نهادهای رسمی (ازجمله قانون اساسی، انتخابات، ساختارهای حکمرانی) و نهادهای غیررسمی (نظام محاصره و شبکه‌های رانت‌خواری) در بازتولید ساختارهای بهره‌کش سیاسی و اقتصادی عراق پس از سال ۲۰۰۳.

- استفاده از رویکردی ترکیبی کیفی-کمی با بهره‌گیری از داده‌های معتبر بین‌المللی و منابع رسمی، برای تحلیل شاخص‌های کلان اقتصادی و ربط دادن آن‌ها به ضعف نهادها و نتایج سیاسی و اقتصادی.

- تأکید بر نقش نظام سهمیه‌بندی فرقه‌ای (محاصره) به‌عنوان یک سازوکار غیررسمی نهادینه‌شده که به تثبیت قدرت نخبگان و گسترش فساد منجر شده و ارتباط آن با نهادهای بهره‌کش و تأثیرات منفی ساختاری بر توسعه کلان اقتصادی و اجتماعی عراق.

۴. روش پژوهش

این پژوهش از نظر ماهیت، توصیفی - تحلیلی و از نظر رویکرد، کیفی - کمی است. هدف اصلی بررسی ریشه‌ها و زمینه‌های نهادی و اقتصادی اعتراضات عراق پس از سال ۲۰۰۳ با تمرکز بر تشدید بحران‌ها از سال ۲۰۱۹ است. همان‌طور که اشاره شد، پژوهش بر مبنای اقتصاد نهادگرایی جدید و با استفاده از دیدگاه‌های داگلاس نورث، عجم اوغلو و رایینسون و همچنین مفهوم توافق سیاسی مشتاق خان طراحی شده است. این چارچوب به تحلیل تعامل میان نهادهای رسمی (قانون اساسی، انتخابات، ساختارهای حکمرانی) و نهادهای غیررسمی (محاصره و سهمیه‌بندی نخبگان) کمک می‌کند.

داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده‌اند. منابع اصلی شامل گزارش‌های بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل متحد، گزارش‌های پژوهشی اندیشکده‌ها و آمارهای رسمی (مانند تولید ناخالص داخلی، نرخ بیکاری، نرخ فقر) است. همچنین از مقالات علمی و کتاب‌های معتبر در حوزه اقتصاد سیاسی عراق استفاده شده است. روش تحلیل به قرار زیر بوده است:

- تحلیل نهادی برای بررسی چگونگی شکل‌گیری و کارکرد نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق پس از ۲۰۰۳.
- تحلیل روند آماری برای بررسی شاخص‌های کلان اقتصادی (GDP)، بیکاری، فقر طی بازه ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۵ و ارتباط آن با ضعف نهادی.

- تحلیل مقایسه‌ای میان نظریه‌های نهادگرایی و واقعیت‌های عراق برای نشان دادن انطباق یا عدم انطباق. استفاده از منابع معتبر بین‌المللی و داده‌های رسمی، اعتبار یافته‌های پژوهش را تضمین می‌کند. همچنین بهره‌گیری از رویکردهای نظری متنوع (نورث، عجم اوغلو و رایینسون، خان) موجب تقویت روایی تحلیلی شده است.

پژوهش حاضر مبتنی بر ترکیب سه چارچوب نظری نهادگرایی جدید (نورث)، تمایز نهادهای بهره‌کش و فراگیر (عجم اوغلو و رایینسون) و نظریه توافق سیاسی (مشتاق خان) و به‌کارگیری هم‌زمان آن‌ها برای تحلیل اقتصاد سیاسی عراق پس از ۲۰۰۳ است. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که تنها بر یک رویکرد نهادی یا بر جنبه‌های امنیتی - سیاسی عراق تمرکز داشته‌اند، این مقاله نشان می‌دهد چگونه تعامل میان نهادهای رسمی (قانون اساسی، انتخابات) و نهادهای غیررسمی (محاصره و شبکه‌های رانت‌خواری) به بازتولید ساختارهای بهره‌کش انجامیده و در نهایت بستر اقتصادی و اجتماعی اعتراضات گسترده را فراهم کرده است. این تلفیق نظری و بومی‌سازی آن در زمینه عراق، ارزش افزوده تحلیلی مقاله را شکل می‌دهد.

۵. نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق

بررسی وضعیت عراق از سال ۱۹۸۰ به بعد نشان می‌دهد که این کشور با مجموعه‌ای از بحران‌ها و مشکلات بزرگ مواجه بوده است. جنگ هشت‌ساله با ایران، جنگ با ابرقدرت‌ها (مانند جنگ خلیج فارس)، تحریم‌های اقتصادی طولانی‌مدت، اشغال نظامی و درگیری‌های داخلی باعث شده‌اند که عراق دچار تخریب گسترده زیرساخت‌ها و نهادهای دولتی شود. همچنین، این بحران‌ها باعث شده‌اند بسیاری از نیروهای متخصص و ماهر این کشور مهاجرت کنند و سیستم‌های بهداشتی و اقتصادی به شدت آسیب ببینند. تحریم‌ها به‌ویژه تأثیر منفی عمیقی داشته‌اند، زیرا نه تنها بازسازی پس از جنگ‌ها را متوقف کردند، بلکه باعث کاهش شدید درآمدها و افزایش مشکلات بهداشتی شدند.

ظرفیت دولت (به معنای توانایی دولت برای ارائه خدمات پایه‌ای مانند امنیت و همچنین اجرای سیاست‌های توسعه‌ای) در عراق دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به دلیل بهبود سطح تحصیلات و مهارت کارکنان دولتی افزایش یافته بود، اما دخالت سیاسی حزب بعث مانع رشد کامل آن شد. از دهه ۹۰ به بعد، با اعمال تحریم‌های اقتصادی و سپس جنگ داخلی، بسیاری از متخصصان و کارکنان بخش دولتی عراق مهاجرت کردند که این مسئله به کاهش شدید ظرفیت دولت انجامید. پس از سقوط رژیم بعث، سیاست حذف اعضای حزب بعث از دستگاه دولتی (بعثی‌زدایی) باعث بیکار شدن تعداد زیادی از کارکنان دولت و ایجاد ناامنی شد که به کاهش بیشتر ظرفیت دولت و نهادهای آن منجر گردید. در نهایت، این روند نزولی ظرفیت دولت و نهادهای عراق با بی‌ثباتی و تغییرات مکرر نهادی همراه بوده که خود مزید بر علت شده است (El-Joumayle, 2016).

همان‌طور که اشاره شد، نهادها شامل قواعد و هنجارهایی هستند که رفتار افراد و گروه‌ها را در جامعه تنظیم می‌کنند. از نگاه نورث تغییر نهاد می‌تواند تدریجی یا ناگهانی (شوک‌های شدید و سریع) باشند. از نگاه عجم اوغلو و رابینسون نیز بزنگاه تاریخی به تغییرات ناگهانی و عمیق اشاره دارد که ساختارهای سیاسی و اقتصادی را به‌طور اساسی تغییر می‌دهد. تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق یک شوک ناگهانی و برون‌زا بود که رژیم قبلی را سرنگون و نهادهای جدیدی را ایجاد کرد که از نظر نظریه اقتصاد نهادگرایی، نمونه‌ای از بزنگاه تاریخی است. پس از سال ۲۰۰۳، تغییرات مهمی در نهادهای سیاسی عراق رخ داده است؛ از جمله ظهور بازیگران جدید، تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات منظم. افزون بر این، مفهوم محاصره به‌عنوان یک توافق غیررسمی تقسیم قدرت بر اساس هویت‌های قومی و مذهبی، ظهور کرده و از سال ۲۰۰۳ به بعد به‌عنوان یک رویه نهادی تثبیت شده است (Dodge & Mansour, 2020: 7-9).

قانون اساسی عراق در سال ۲۰۰۵ در شرایطی بسیار پیچیده و با فشارهای سیاسی و اجتماعی زیاد نوشته شد. گروه‌های مختلف قومی، مذهبی و سیاسی عراق که هر کدام منافع خاص خود را دنبال می‌کردند، در این فرآیند دخیل بودند. قانون اساسی به‌گونه‌ای طراحی شد که قدرت را از مرکز به مناطق مختلف، به‌ویژه به استان‌های نفت‌خیز مانند کردستان و مناطق شیعه‌نشین، منتقل کند که باعث شد دولت مرکزی کنترل کمتری بر منابع نفتی داشته باشد. قانون اساسی به‌طور دقیق مشخص نکرد که کدام نهاد یا مرجع مسئول توسعه نفت و گاز است و همچنین مشخص نیست که درآمدهای نفتی چگونه و به چه کسانی تخصیص داده می‌شود. این ابهام باعث بروز اختلافات و مشکلات در مدیریت منابع طبیعی شد. بسیاری از مسائل مهم و کلیدی در قانون اساسی به‌صورت کلی بیان شده و برای تعیین جزئیات آن، به قوانین و مقررات بعدی نیاز است. این موضوع باعث شده که برخی مسائل همچنان مبهم باقی بماند و نیازمند توافقات و تصمیمات بعدی باشد (Marr, 2012: 292-298).

قانون اساسی حقوقی را برای اتحادیه‌های کارگری (ماده ۲۲)، مالکیت خصوصی (ماده ۲۳)، بهداشت عمومی (ماده ۳۱) و آموزش رایگان در همه سطوح (ماده ۳۴) تضمین می‌کند. در مواد دیگر، قانون اساسی قواعد پایه‌ای برای حکومت دموکراتیک منتخب، از جمله اختیارات قوای مقننه، مجریه و قضایی را تعیین می‌کند؛ اما مهم‌ترین بندهای قانون اساسی که بیشترین توجه را جلب کرده‌اند، مربوط به مرجع صلاحیت‌دار در زمینه نفت (ماده ۱۱۲) است. این بندها در مورد اینکه آیا دولت فدرال (مرکزی) یا دولت‌های منطقه‌ای مجاز به توسعه نفت و گاز و جمع‌آوری درآمدهای مربوطه هستند، ابهام

دارند. اختلافات بین دولت فدرال و دولت اقلیم کردستان باعث اختلالات دوره‌ای در پرداخت‌های دولت مرکزی به بودجه‌های اقلیم شده است (Alkadiri, 2020; Yousif, 2020). درواقع، اقلیم کردستان قراردادهای متعددی با شرکت‌های نفتی بین‌المللی امضا کرده که توسط دولت مرکزی به رسمیت شناخته نشده‌اند (Cordesman & Khazai, 2014). اگرچه افشای جزئیات مالی توسط اقلیم ناقص و مبهم بوده (Osgood, 2018)، اما واضح است که اقلیم کردستان مجبور شده نفت استخراج‌شده را با تخفیف بفروشد تا ریسک خریداران را جبران کند، زیرا دولت مرکزی این نفت را به‌عنوان نفت سرقت شده می‌داند (Alkadiri, 2020). نتیجه این وضعیت، کاهش درآمدهای نفتی کل عراق بوده است.

به‌طور خلاصه، قانون اساسی چارچوب حقوق پایه، از جمله حقوق آموزش، بهداشت، اتحادیه‌های کارگری و همچنین حق داشتن دولت منتخب را تبیین می‌کند و بنابراین، از نظر اصولی، نمایانگر نهادهای رسمی اقتصادی و سیاسی فراگیر است. با این حال، قانون اساسی عراق مسائل مربوط به اختیار قانونی بر نفت و آینده کرکوک را به مجلس منتخب واگذار کرده که تاکنون قوانین لازم را تصویب نکرده است. منابع قابل توجهی برای تثبیت ادعای مالکیت نفت صرف شده که منجر به درگیری‌های دوره‌ای، تصاحب زمین‌ها و کاهش درآمدهای نفتی شده و در نتیجه بودجه کمتری برای سرمایه‌گذاری عمومی فراهم شده است؛ ناامنی نیز به‌نوبه خود سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را محدود کرده است؛ بنابراین، قانون اساسی در حالی که به‌طور رسمی فراگیر است و حقوق رسمی و انتخابات منظم را اعلام می‌کند، اما به روند ساخت دولت کمک نکرده و در توسعه نهادهای اقتصادی فراگیر نیز سهمیم نبوده است.

کسانی که در چارچوب این نظام محاصره به قدرت رسیدند، حمایت گسترده‌ای در میان مردم نداشتند و بیشتر نماینده گروه‌های خاص قومی و مذهبی بودند. آن‌ها برای حفظ و گسترش قدرت خود، از احساسات طایفه‌ای و ترس‌های جمعی استفاده کردند تا پایگاه‌های اجتماعی جدیدی بسازند. در حالی که هدف محاصره کاهش تنش‌های اجتماعی و ایجاد ثبات بود، در عمل باعث تقویت هویت‌های طایفه‌ای و نادیده گرفتن سایر هویت‌های مهم مانند طبقه اجتماعی یا جنسیت شد. این نظام فرض می‌کند که منافع افراد درون یک گروه قومی یا مذهبی یکسان است و هویت‌های که بر اساس ابعاد دیگر مانند طبقه یا جنسیت شکل می‌گیرند، اتفاقی یا فرعی هستند و اهمیت کمتری دارند (Harith Al-Qarawee, 2014: 6).

از سال ۲۰۰۹ به بعد، جنبش‌های اجتماعی این سیستم را به چالش کشیده‌اند و فساد مرتبط و شکنندگی دولت را مورد انتقاد قرار داده‌اند. با وجود چالش‌ها و انتقادات، سیستم محاصره همچنان پابرجاست و توافق غیررسمی وجود دارد که رئیس‌جمهور عراق کرد باشد، نخست‌وزیر شیعه و رئیس پارلمان سنی. به‌مرور زمان، تخصیص پست‌های ارشد در نهادهای دولتی، از جمله ارتش و انتصاب کارکنان دیپلماتیک در وزارت امور خارجه، نیز بر اساس مذهب و فرقه صورت می‌گیرد (Dodge & Mansour, 2020: 7-9).

سیستم محاصره به سطوح مختلف بوروکراسی نفوذ عمیقی کرده، به‌طوری که وزرای مسئول قادر نیستند مانع از آن شوند که کارمندان ارشد دولتی (که به‌طور اسمی زیر نظر آن‌ها هستند) بودجه یا قراردادهای به نفع احزاب سیاسی فرقه‌ای که آن کارمندان را منصوب کرده‌اند، هدایت کنند. برای مثال، یکی از وزرا تخمین می‌زند که یک‌چهارم بودجه‌اش صرف قراردادهای جعلی (مثلاً با افزایش عمدی هزینه‌ها) شده، در حالی که وزیر دیگری بیان می‌کند که یک‌چهارم بودجه صرف کارمندان سیاسی (که حقوق می‌گیرند اما به محل کار نمی‌آیند) و کارگران خیالی (کارمندانی غیرواقعی که حقوقشان به احزاب سیاسی اختصاص می‌یابد) شده است. به این ترتیب، کمیسیون شفافیت پارلمانی عراق تخمین می‌زند که در بازه زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۸، مبلغ ۳۲۰ میلیارد دلار از بودجه دولت ناپدید شده است (Dodge & Mansour, 2020: 12).

سیستم محاصره در دوره پس از سال ۲۰۰۳ در کنار درآمدهای سرشار نفتی به فساد دامن زده، به‌گونه‌ای که احزاب سیاسی و نخبگان را قادر ساخته تا فعالیت‌های خود را تأمین مالی کنند یا قدرت تداوم را به دست آورند تا بتوانند از

چالش‌های متعدد، از جمله جنگ داخلی (۲۰۰۴-۲۰۰۸) و درگیری با داعش (۲۰۱۴-۲۰۱۷)، جان سالم به دربرند. افزون بر این، سیستم موصوف در مواجهه با اعتراضات جوانانی که خواهان پایان فساد و رفاقت‌سالاری بودند نیز نقش داشته است.

همان‌طور که اشاره شد، طبق نظر عجم اوغلو و رایبسون، نهادهای اقتصادی موفق و عادلانه نیازمند نهادهای سیاسی فراگیر و دولتی هستند که بتواند حقوق شهروندان را حفظ کند و امنیت و ثبات را برقرار نماید؛ اما وقتی رقابت سیاسی به جای شایستگی بر پایه روابط و پارتی‌بازی شکل می‌گیرد و تعداد زیادی کارمند سیاسی یا صوری در دستگاه دولتی وجود داشته باشند، این وضعیت به تضعیف بوروکراسی منجر می‌شود. این تضعیف باعث کاهش توان دولت در اجرای سیاست‌ها و مدیریت منابع عمومی می‌شود و فساد سیاسی نیز بیشتر می‌شود؛ به عبارت دیگر، فساد و پارتی‌بازی، دولت را ضعیف کرده و مانع از تحقق توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌شود.

۶. بازتاب تأثیرات نهادی بر شاخص‌های اقتصادی (۲۰۰۳-۲۰۲۵)

تولید ناخالص داخلی عراق پس از حمله ۲۰۰۳ نوساناتی داشته و از سطح نازل حدود ۲۱,۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳، به دلیل افزایش تولید و صادرات نفت به طور قابل توجهی رشد کرد و تا حدود ۱۸۰,۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ رسید (Macrotrends, 2020). با این حال، رشد اقتصادی نامتوازن بوده است؛ سال‌های اولیه پس از حمله، با وجود ناامنی و شورش، اقتصاد شاهد بهبودی و رشد بود. رشد در دوره‌های تشدید درگیری‌ها و بی‌ثباتی سیاسی، به‌ویژه پس از ۲۰۱۴ با ظهور داعش و خشونت‌های فرقه‌ای، کند یا منفی شد (World Bank, 2020).

در طول دو دهه اخیر، بیکاری در عراق به طور مداوم بالا باقی مانده که نشان‌دهنده ضعف‌های ساختاری اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی بوده است؛ در سال ۲۰۰۳، نرخ بیکاری حدود ۹ درصد بود که در میانه دهه ۲۰۰۰ به دلیل استخدام‌های دولتی و بهبود امنیت کمی کاهش یافت. از سال ۲۰۱۴ به بعد، بیکاری به شدت یافت و تا سال ۲۰۱۹ بیش از ۱۴ درصد و در سال ۲۰۲۰ به بیش از ۱۵ درصد رسید که هم‌زمان با تشدید درگیری‌ها، شکنندگی نهادها و سوء مدیریت اقتصادی بود. بیکاری بالا به نارضایتی اجتماعی دامن زد و محرک اصلی اعتراضات برای درخواست شغل، خدمات و اصلاحات سیاسی بود (Macrotrends, 2024).

شاخص‌های اقتصادی نشان‌دهنده شکست توافقات سیاسی و نهادهای عراق در ارائه توسعه فراگیر و حکمرانی پایدار است. نظام محاصره و ترتیبات تقسیم قدرت نخبگان، فرقه‌گرایی و روابط حامی پروری را تثبیت کرد و اصلاحات اقتصادی گسترده و ایجاد اشتغال را محدود نمود. بیکاری بالا به‌ویژه در میان جوانان، همراه با خدمات عمومی ضعیف و فساد، اعتراضات گسترده‌ای در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ را به دنبال داشت که خواستار پایان سهمیه‌بندی‌های فرقه‌ای، بهبود حکمرانی و فرصت‌های اقتصادی بودند. این اعتراضات شکنندگی توافق سیاسی عراق و ناتوانی نهادهای رسمی در پاسخگویی به نیازهای شهروندان را آشکار کرد که با چارچوب نظری نورث و همکاران درباره دولت‌های شکننده و توافقات سیاسی بهره‌کش همخوانی دارد. نوسانات اقتصادی و ضعف‌های نهادی که عجم اوغلو و رایبسون به آن اشاره کرده‌اند نیز کمبود رشد اقتصادی پایدار را توضیح می‌دهد. تأکید مشتاق خان بر توافقات غیررسمی نخبگان نشان می‌دهد چرا اصلاحات متوقف شد و چرا منافع اقتصادی به بخش‌های گسترده جامعه نرسید که باعث نارضایتی‌ها و اعتراضات شد.

پس از کاهش شدید تولید ناخالص داخلی به میزان ۱۱,۳ درصد در سال ۲۰۲۰ به دلیل همه‌گیری کووید-۱۹ و شوک‌های نفتی، اقتصاد عراق شروع به بهبود کرد؛ تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۱ به طور متوسط ۱,۳ درصد رشد کرد که ناشی از افزایش تولید نفت و بهبود اقتصاد غیرنفتی، به‌ویژه بخش خدمات با کاهش محدودیت‌های کووید بود. در سال ۲۰۲۲، رشد اقتصادی با افزایش قابل توجهی به حدود ۸,۹ درصد افزایش یافت، زیرا تولید نفت عراق پس از پایان سهمیه‌های اوپک پلاس از سطح پیش از همه‌گیری (۴,۶ میلیون بشکه در روز) فراتر رفت (World Bank,).

2022). تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۳ حدود ۲۵۰٫۸ میلیارد دلار بود و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۵ به حدود ۲۶۱ میلیارد دلار برسد که نشان‌دهنده بهبود تدریجی اما نامتوازن است (Trading Economics, 2025)؛ اما اقتصاد عراق همچنان به شدت به نفت وابسته است؛ نفت بیش از ۵۸ درصد از تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۳ و بیش از ۸۵ درصد از درآمدهای دولت را تشکیل می‌دهد (Global Finance Magazine, 2023).

تولید ناخالص داخلی غیرنفتی در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ رشد قوی داشت، اما در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ به دلیل محدودیت‌های مالی و چالش‌های جهانی کند شد. بخش‌های کلیدی مانند کشاورزی، تولید و ساخت‌وساز مقاومت نشان دادند و از بهبود پس از خشک‌سالی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها بهره‌مند شدند (IMF, 2025). بیکاری همچنان چالشی مهم است که تا سال ۲۰۲۴ به حدود ۱۶ درصد نزدیک شده است. نرخ فقر ملی عراق در سال ۲۰۲۲، ۳۰ درصد تخمین زده می‌شود و نابرابری‌های قابل توجهی بین مناطق روستایی و شهری وجود دارد (ifad, 2025).

جدول ۱. خلاصه یافته‌های پژوهش درباره نقش نهادهای سیاسی و اقتصادی در بحران و اعتراضات عراق (۲۰۰۳-۲۰۲۵) (یافته‌های پژوهش)

حوزه نهادی / اقتصادی	ویژگی‌ها و کارکردها	پیامدها	ارتباط با اعتراضات
نهادهای رسمی (قانون اساسی، انتخابات، بوروکراسی)	طراحی بر اساس دموکراسی، اما با ابهام در مالکیت نفت و تقسیم قدرت	ضعف در اجرای قانون، کاهش ظرفیت دولت	ناتوانی در ارائه خدمات عمومی و کاهش اعتماد عمومی
نهادهای غیررسمی (محاصره / سهمیه‌بندی نخبگان)	تقسیم قدرت فرقه‌ای و قومی، توزیع پست‌ها بر اساس سهمیه	رانت‌خواری، فساد ساختاری، حامی‌پروری	افزایش نابرابری و نارضایتی اجتماعی
نهادهای اقتصادی	وابستگی به نفت (بیش از ۸۵٪ درآمد دولت)، ضعف در تنوع بخشی	رشد GDP بدون توسعه فراگیر، بیکاری و فقر بالا	فشار اقتصادی و اجتماعی بر جوانان، گسترش اعتراضات
ظرفیت دولت	بوروکراسی ضعیف، فساد، نفوذ گروه‌های سیاسی	ناتوانی در مدیریت منابع عمومی و ارائه خدمات	تشدید بی‌اعتمادی به دولت و مطالبه تغییرات بنیادی
پیامد کلی	استمرار نهادهای بهره‌کش و غیر فراگیر	رشد نامتوازن، فساد، شکاف اجتماعی	اعتراضات گسترده (به‌ویژه از ۲۰۱۹ به بعد)

۷. آینده عراق در افق ۲۰۳۵

آینده عراق تا سال ۲۰۳۵ دارای پتانسیل قابل توجه اما چالش‌های چشم‌گیری است که عمدتاً تحت تأثیر نهادهای سیاسی، ساختار اقتصادی و پویایی‌های جهانی انرژی شکل می‌گیرد. طبق گزارش آژانس بین‌المللی انرژی (IEA)، تولید نفت عراق تا سال ۲۰۳۵ ممکن است تقریباً سه برابر شود و در صورت تحقق، این کشور پس از عربستان سعودی دومین تأمین‌کننده بزرگ نفت جهان خواهد بود. این تولید ممکن است به بیش از ۸٫۳ میلیون بشکه در روز برسد و سالانه تا ۲۰۰ میلیارد دلار درآمد ایجاد کند. این جهش می‌تواند تولید ناخالص داخلی عراق را که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۵ حدود پنج برابر سطح فعلی باشد، به‌طور چشم‌گیری افزایش دهد و تولید ناخالص داخلی سرانه آن را به سطح کشورهای با درآمد متوسط مانند برزیل نزدیک کند (IEA, 2019).

نقشه راه چشم‌انداز عراق ۲۰۳۵ با هدف بهره‌گیری از این ثروت نفتی برای متنوع‌سازی اقتصاد، بهبود زیرساخت‌ها و ارتقای سرمایه انسانی طراحی شده تا عراق به رهبر منطقه‌ای در جهان عرب تبدیل شود (SISCO, 2023). این طرح بر تحول اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی فراتر از نفت مانند کشاورزی، تولید و خدمات، به همراه اصلاحات نهادی تأکید دارد. در سال‌های اخیر شاهد احیای رشد تولید ناخالص داخلی غیرنفتی (تا ۶ درصد در سال ۲۰۲۳) و تلاش‌های دولت برای افزایش سرمایه‌گذاری و خدمات عمومی بوده‌ایم که می‌تواند زمینه‌ساز توسعه پایدارتر شود. اگر عراق بتواند نهادهای سیاسی خود را تثبیت کند و حاکمیت مطلوب را ارتقا دهد، این روندها می‌توانند شتاب بیشتری یابند. با وجود چشم‌اندازهای رشد، اقتصاد عراق همچنان به شدت به درآمدهای نفتی (بیش از ۸۵ درصد درآمد دولت) وابسته است و در معرض شوک‌های قیمتی نفت جهانی و سهمیه‌های تولید اوپک پلاس قرار دارد (World Bank,).

۲۰۲۲)؛ بنابراین دوره طولانی قیمت‌های پایین نفت یا عدم افزایش تولید طبق برنامه می‌تواند پایداری مالی و رشد را به شدت تحت تأثیر قرار دهد. از سوی دیگر، توافقات مربوط به سهم‌خواهی فرقه‌ای (محاصصه)، فساد و ضعف حاکمیت قانون همچنان مانع حکمرانی مؤثر و اصلاحات اقتصادی است (Gunter, 2020). بدون انجام اصلاحات نهادی قابل توجه، عراق همچنان در معرض در بند نهادهای بهره‌کش که توسعه فراگیر را محدود می‌کنند، خواهد ماند. افزایش مخارج عمومی، به‌ویژه هزینه‌های دستمزد و یارانه‌های انرژی، همراه با پایه مالیاتی محدود، کسری بودجه و سطح بدهی‌ها را افزایش می‌دهد (IMF, 2025). این فشار مالی سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی را که برای توسعه فراگیر و کاهش فقر ضروری است، محدود می‌کند. چالش‌های امنیتی جاری و تأثیرات تغییرات اقلیمی (مانند کمبود آب، خشک‌سالی) تولیدات کشاورزی و ثبات اجتماعی را تهدید می‌کند و خطرات اضافی برای رشد و توسعه اقتصادی به همراه دارد (World Bank, 2021).

اگر عراق بتواند اصلاحات نهادی معناداری را برای بهبود حاکمیت، کاهش فساد و تنوع‌بخشی به اقتصاد خود فراتر از نفت اجرا کند، این کشور می‌تواند تا سال ۲۰۳۵ به رشد اقتصادی قابل توجه و ارتقای سطح معیشت دست یابد. با این حال، عدم برخورد با نهادهای سیاسی و اقتصادی ریشه‌دار که منافع نخبگان را تأمین کرده و بی‌ثباتی را تداوم می‌بخشند، به احتمال زیاد توسعه را محدود کرده و تنش‌های اجتماعی را تشدید خواهد کرد. چارچوب اقتصاد نهادی جدید نشان می‌دهد که بدون تبدیل نهادهای سیاسی عراق از حالت بهره‌کش به نهادهای فراگیر، عواید اقتصادی حاصل از ثروت نفتی به توسعه‌ای فراگیر تبدیل نخواهد شد؛ بنابراین آینده عراق به‌طور حیاتی بر توانایی آن در اصلاح نهادهای مدیریت عاقلانه ثروت نفت و ایجاد ساختارهای حکمرانی مقاوم تکیه دارد.

نتیجه‌گیری

در بررسی اقتصاد سیاسی عراق پس از سال ۲۰۰۳، روشن شد که این کشور با ترکیبی از فرصت‌های بی‌نظیر و چالش‌های پیچیده روبه‌رو بوده است. سقوط رژیم صدام حسین و شکل‌گیری نظم سیاسی جدید، از یک‌سو امکان برگزاری انتخابات منظم، تدوین قانون اساسی و ایجاد چارچوبی برای حکمرانی دموکراتیک را فراهم کرد و از سوی دیگر، منجر به ظهور سازوکارهای غیررسمی‌ای مانند نظام محاصصه شد که به‌طور بنیادین مسیر توسعه عراق را تعیین کردند. پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه‌های نهادگرایی جدید، به‌ویژه رویکردهای نورث، عجم اوغلو و رابینسون و همچنین مفهوم توافق سیاسی مشتاق خان، نشان داد که چگونه تعامل میان نهادهای رسمی و غیررسمی، همراه با ساختارهای قدرت مبتنی بر قومیت و مذهب، مانع از شکل‌گیری نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی شده است. این وضعیت نه تنها به فساد و ناکارآمدی در مدیریت منابع منجر شده، بلکه باعث شد عراق نتواند از ثروت عظیم نفتی خود برای ایجاد توسعه پایدار و رفاه عمومی بهره‌برداری کند.

بر اساس یافته‌های این تحقیق، نهادهای سیاسی عراق پس از سال ۲۰۰۳ هرچند به‌ظاهر مبتنی بر اصول دموکراتیک بنا شدند، اما در عمل کارکردی بهره‌کشانه پیدا کردند. نظام محاصصه که هدف اولیه آن کاهش تنش‌های فرقه‌ای و ایجاد توازن قدرت میان گروه‌های قومی و مذهبی بود، به‌مرور زمان به سازوکاری برای تثبیت سلطه نخبگان تبدیل شد. این نظام نه تنها مانع شکل‌گیری بوروکراسی حرفه‌ای و کارآمد گردید، بلکه فساد ساختاری را به بخش‌های مختلف دولت و اقتصاد گسترش داد. در نتیجه، ظرفیت دولت برای اجرای سیاست‌های توسعه‌ای تضعیف شد و منابع عمومی به‌جای آنکه صرف سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، آموزش، بهداشت و ایجاد اشتغال شوند، در شبکه‌های رانت‌جویانه میان گروه‌های نخبه باز توزیع گردیدند.

این سازوکار بهره‌کشانه پیامدهای مستقیمی بر شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی عراق داشت. در حالی که تولید ناخالص داخلی کشور به‌واسطه افزایش تولید و صادرات نفت رشد چشم‌گیری را تجربه کرد و از حدود ۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ به بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۳ رسید، این رشد به‌طور عادلانه در میان اقشار مختلف جامعه توزیع

نشد. نرخ بیکاری در سطحی بالا باقی ماند، فقر گسترده شد و خدمات عمومی همچنان ناکافی و ناکارآمد ماندند. وابستگی شدید اقتصاد به نفت، مانع از تنوع‌بخشی و توسعه بخش‌های غیرنفتی شد و هرگونه شوک در بازار جهانی انرژی، تأثیرات شدیدی بر اقتصاد ملی بر جای گذاشت. این وضعیت نشان می‌دهد که رشد کمی اقتصاد الزاماً به معنای توسعه کیفی و فراگیر نیست، بلکه کیفیت نهادها و نحوه مدیریت منابع است که تعیین می‌کند آیا رشد اقتصادی به بهبود واقعی معیشت مردم منجر خواهد شد یا خیر.

از منظر نظری، چارچوب نورث و عجم اوغلو و رابینسون به‌خوبی وضعیت عراق را توضیح می‌دهد. عراق نمونه‌ای بارز از کشوری است که در آن نهادهای سیاسی بهره‌کش، مانع از ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر شدند. قانون اساسی عراق، هرچند در ظاهر اصولی همچون حقوق مالکیت، آزادی‌های مدنی و حاکمیت قانون را تضمین می‌کند، اما به‌دلیل ضعف اجرایی، ابهام در تقسیم اختیارات و نفوذ نهادهای غیررسمی، نتوانست به بنیانی برای توسعه تبدیل شود. درواقع، همان‌طور که عجم اوغلو و رابینسون تأکید می‌کنند، نهادهای سیاسی فراگیر شرط لازم برای ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر هستند؛ و چون در عراق نهادهای سیاسی به‌صورت بنیادین بهره‌کشانه باقی مانده‌اند، نهادهای اقتصادی نیز کارکردی در راستای منافع عموم پیدا نکردند.

همچنین مفهوم توافق سیاسی مشتاق خان کمک می‌کند تا بهتر درک کنیم چرا اصلاحات در عراق دشوار و پرهزینه بوده است. نظام محاصره را می‌توان مصداقی از یک توافق سیاسی دانست که میان نخبگان برای تقسیم قدرت و منابع شکل گرفت و به‌دلیل دارا بودن «قدرت نگه‌دارنده»، توانست در برابر بحران‌های متعدد ازجمله جنگ داخلی، ظهور داعش و اعتراضات گسترده دوام بیاورد. این توافق اگرچه به‌طور موقت از درگیری مستقیم میان گروه‌های قدرتمند جلوگیری کرد، اما در بلندمدت موجب تضعیف ظرفیت دولت، گسترش فساد و نارضایتی اجتماعی شد. به بیان دیگر، توافق سیاسی عراق ثباتی شکننده ایجاد کرد که در عمل مانع از توسعه پایدار گردید.

اعتراضات گسترده از سال ۲۰۱۹ به بعد، بازتاب شکست این نظم نهادی در پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی بود. معترضان، فراتر از خواسته‌های اولیه معیشتی، نظام سیاسی مبتنی بر فرقه‌گرایی را به چالش کشیدند و خواستار پایان دادن به سلطه نخبگان و ایجاد حکمرانی پاسخگو شدند. این اعتراضات نشان می‌دهد که جامعه عراق در حال عبور از هویت‌های سنتی فرقه‌ای و حرکت به‌سوی مطالبات ملی‌تر و مدنی‌تر است. با این حال، واکنش سخت‌گیرانه دولت و تداوم محاصره مانع از تحقق اصلاحات بنیادین شد و وضعیت همچنان شکننده باقی ماند.

چشم‌انداز آینده عراق تا سال ۲۰۳۵ دوگانه است. از یک‌سو، این کشور با داشتن دومین ذخایر نفتی جهان و پیش‌بینی افزایش تولید تا بیش از هشت میلیون بشکه در روز، ظرفیت آن را دارد که به یکی از قدرت‌های اقتصادی منطقه تبدیل شود. نقشه راه «چشم‌انداز ۲۰۳۵» اگر با اصلاحات نهادی همراه گردد، می‌تواند اقتصاد عراق را متنوع‌تر کند، زیرساخت‌ها را بهبود بخشد و سرمایه انسانی را ارتقا دهد. از سوی دیگر، اگر نهادهای بهره‌کش و نظام محاصره همچنان تداوم یابند، ثروت نفتی نه‌تنها به توسعه منجر نخواهد شد، بلکه می‌تواند منبعی برای فساد بیشتر، تعمیق نابرابری و تداوم بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی باشد. تجربه گذشته عراق نشان می‌دهد که بدون تغییرات نهادی اساسی، فرصت‌های ناشی از درآمدهای نفتی به هدر خواهد رفت و بحران‌های اعتراضی همچنان تکرار خواهند شد.

پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش روشن است: نهادهای سیاسی و اقتصادی عراق پس از ۲۰۰۳، به‌ویژه نظام محاصره، نقشی اساسی در ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌ساز بحران‌ها ایفا کرده‌اند. این نهادها نه‌تنها مانع توسعه اقتصادی شدند، بلکه موجب شدند منابع نفتی در خدمت شبکه‌های نخبه‌گرایانه قرار گیرد و بخش اعظم جامعه از مزایای آن بی‌بهره بماند. در چنین شرایطی، اعتراضات اجتماعی نه پدیده‌ای گذرا بلکه نتیجه منطقی تداوم نهادهای بهره‌کش بوده است.

برای عبور از این وضعیت، عراق نیازمند اصلاحات عمیق نهادی است؛ اصلاحاتی که فراتر از تغییرات صوری در قوانین یا چهره‌های سیاسی بوده و ساختار قدرت را به‌طور واقعی متحول کند. حرکت به سمت نهادهای فراگیر مستلزم

ایجاد حکمرانی قانون‌مدار، تقویت بوروکراسی حرفه‌ای، کاهش فساد، ارتقای شفافیت و مهم‌تر از همه پایان دادن به نظام سهمیه‌بندی فرقه‌ای است. تنها در این صورت است که می‌توان انتظار داشت ثروت نفتی به سرمایه‌ای برای توسعه پایدار تبدیل شود و اقتصاد عراق از وابستگی شکننده به نفت رها گردد.

درنهایت، مطالعه حاضر تأکید می‌کند که سرنوشت عراق در دهه‌های آینده نه صرفاً به قیمت نفت یا میزان ذخایر زیرزمینی آن، بلکه به کیفیت نهادهای سیاسی و اقتصادی بستگی دارد. اگر اصلاحات نهادی صورت گیرد، عراق می‌تواند تا سال ۲۰۳۵ شاهد تحولی اساسی باشد و به جایگاه شایسته‌ای در اقتصاد منطقه و جهان دست یابد؛ اما اگر نهادهای بهره‌کش ادامه پیدا کنند، فرصت‌های تاریخی از دست خواهد رفت و بحران‌های اجتماعی و سیاسی تداوم خواهند یافت. به همین دلیل، آینده عراق به توانایی آن در تغییر قواعد بازی و حرکت به سوی نهادهای فراگیر وابسته است؛ آینده‌ای که اگرچه پرچالش، اما همچنان امکان‌پذیر است.

منابع

- کاظمی، حامد، دانش‌نیا، فرهاد؛ حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۴۰۲). اقتصاد سیاسی بازتولید بی‌ثباتی و منازعه در عراق پس‌اصدام. *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، ۱۲(۱)، ۴۶۰-۴۸۸. doi: 10.22067/irlip.2023.73916.1198
- مرزه، محمدحسین؛ نجف‌زاده، رضا (۱۴۰۱). تعدیل ساختاری نئولیبرالیسم و تأثیرات آن بر عراق پس از ۲۰۰۳ م. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۵(۱)، ۷۷-۱۰۹. doi: 10.22126/ipes.2022.7425.1444

References

- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2021). Culture, Institutions and Social Equilibria: A Framework (Becker Friedman Institute Working Paper No. 2021-61). University of Chicago. https://bfi.uchicago.edu/wp-content/uploads/2021/05/BFI_WP_2021-61.pdf
- Acemoglu, D., Jackson, M. O., & Robinson, J. A. (2021). Social Norms, Organizations, and Cooperation (NBER Working Paper No. 28832). National Bureau of Economic Research. https://www.nber.org/system/files/working_papers/w28832/w28832.pdf
- Ahram Online (2019, December 1). Timeline: Deadly anti-government protests in Iraq. <https://english.ahram.org.eg/WorldCup/News/359898.aspx>
- Al-Ghazali, M., Aqareb Parast, M., & Fayyaz, A. (2024). Political instability and its impact on economic development in Iraq after 2003, *Iranian Review for UN Studies*, 5(1), 61-96. doi: 10.22034/iruns.2024.213199
- Brousseau, E., Garrouste, P., & Raynaud, E. (2011). Institutional Changes: Alternative Theories and Consequences for Institutional Design. *Review of Economics and Institutions*, 2(2), Article 2. <https://rei.unipg.it/rei/article/viewFile/14/22>
- Dellepiane-Avellaneda, S. (2012). From property rights and institutions, to beliefs and social orders: Revisiting Douglass North's approach to development (IOB Discussion Paper 2012.01). University of Antwerp, Institute of Development Policy and Management. <https://medialibrary.uantwerpen.be/oldcontent/container2143/files/Publications/DP/2012/01-Dellepiane-Avellaneda.pdf>
- Elbadawi, I., Selim, H., & Selim, R. (2022). The Political Economy of Iraq's Institutional Structure (ERF Working Paper No. 1563). Economic Research Forum. https://erf.org.eg/app/uploads/2022/08/1661171143_557_725631_1563.pdf
- Elgazzar, H., & Benstead, L. J. (2020). Conflict, institutions, and the Iraqi economy: 2003–2018 (ERF Policy Research Report No. 47). Economic Research Forum. <https://erf.org.eg/publications/conflict-institutions-and-the-iraqi-economy-2003-2018/>
- Global Finance Magazine. (2025). Iraq GDP country report. Retrieved May 21, 2025, from <https://gfmag.com/country/iraq-gdp-country-report/>
- Gunter, F. R. (2020). The political economy of Iraq: Restoring balance in a post-conflict society. Edward Elgar Publishing.
- Hamilton, A. (2020). The political economy of economic policy in Iraq, *LSE Middle East Centre Paper Series* 37. London School of Economics and Political Science. https://eprints.lse.ac.uk/104086/4/Hamilton_political_economy_of_economic_policy_iraq_published.pdf
- International Energy Agency (2019). Iraq's energy sector: A roadmap to a brighter future.

- https://iea.blob.core.windows.net/assets/fb1f67b9-3515-4b5a-bb40-06ca0b83ef70/Iraq_Energy_Outlook.pdf
- International Fund for Agricultural Development (IFAD). (2025). Iraq country strategy note 2025-2026. Retrieved September 2, 2025, from <https://www.ifad.org/en/w/countries/iraq#:~:text=Iraq's%20national%20poverty%20rate%20is,68%20per%20cent%20of%20men.>
- International Monetary Fund (IMF). (2025, May 15). Iraq: Concluding statement of the 2025 IMF Article IV mission. <https://www.imf.org/en/News/Articles/2025/05/15/mcs-iraq-concluding-statement-of-the-2025-imf-article-iv-mission>
- Kazemi, H., Daneshnia, F., Hajiyousefi, A., (2023). The Political Economy of Reproducing the instability and conflict in Post-Saddam Iraq, *Iranian Research Letter of International Politics*, 12(1), 460-488. doi: 10.22067/irlip.2023.73916.1198 (In Persian).
- Macrotrends. (2025). Iraq GDP 1960-2025. Retrieved May 21, 2025, from <https://www.macrotrends.net/global-metrics/countries/irq/iraq/gdp-gross-domestic-product>
- Marze, M., Najafzadeh, R. (2022). Structural Adjustment of Neoliberalism and Its Effects on Iraq after 2003. *Journal of International Political Economy Studies*, 5(1), 77-109. doi: 10.22126/ipes.2022.7425.1444 (In Persian).
- Relief Web. (2019, October 10). Iraq: Lethal force used against protesters. <https://reliefweb.int/report/iraq/iraq-lethal-force-used-against-protesters>
- Robinson, J. A., & Acemoglu, D. (2012). *Why nations fail: The origins of power, prosperity and poverty*. London: Profile.
- Salama, V. (2019, November 9). Iraq protest death toll rises as government crackdown continues. CNN. <https://www.cnn.com/2019/11/09/middleeast/iraq-protest-death-toll-intl>
- Sassoon, J. (2016). Iraq's political economy post 2003: From transition to corruption. *International Journal of Contemporary Iraqi Studies*, 10(1-2), 17-33.
- Sisco, J. (2023). Iraq Vision 2035: A roadmap for economic transformation and regional integration. LinkedIn. <https://www.linkedin.com/pulse/iraq-vision-2035-roadmap-economic-transformation-regional-james-sisco-1yv7e>
- United Nations Assistance Mission for Iraq (UNAMI) & Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights (OHCHR). (2019, December 9). Human rights and demonstrations in Iraq: 3rd report. https://www.ohchr.org/Documents/Countries/IQ/3rd_UNAMI_report_Human_Rights_and_Demonstrations_9_Dec_2019.pdf
- World Bank. (2021). Iraq Economic Monitor: The slippery road to economic recovery. <https://documents1.worldbank.org/curated/en/981071637593726857/pdf/Iraq-Economic-Monitor-The-Slippery-Road-to-Economic-Recovery.pdf>
- World Bank. (2021). Iraq macro poverty outlook [PDF]. <https://thedocs.worldbank.org/en/doc/65cf93926fdb3ea23b72f277fc249a72-0500042021/related/mpo-irq.pdf>
- World Bank. (2022). Iraq Economic Update. <https://documents1.worldbank.org/curated/en/099658404122331585/pdf/IDU14de39d241466314fd81a6c51fe93d6b61243.pdf>
- World Bank. (2025). GDP growth (annual %) - Iraq. Retrieved May 21, 2025, from <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.KD.ZG?locations=IQ>

Assessing the Impacts of the U.S.-China Trade War on Iran: Political, Economic, and Cultural Aspects

Reza Zabihi¹✉, Javad Golestani²

1. Corresponding author: Assistant Professor of International Relations, Iranian Studies Policy Group, Iranology Foundation, Tehran, Iran. E-mail: r.zabihi@iranology.ir
2. M.A., Department of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran.Iran. E-mail: javad.golestani70@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 05 May 2025 Received in revised form: 07 May 2025 Accepted: 21 May 2026 Published online: 22 May 2026 Keywords: Trade War, United States, China, Geoeconomics, Iran.	One of the most important geoeconomic developments is the US-China trade war; this competition has not been purely economic and has political, technological, and cultural aspects. This research aims to analyze the political, economic, and cultural aspects of this war and its effects on Iran, 2018 - 2025. The main question of this research is to investigate the consequences of the geoeconomic situation, foreign relations, and economic structure of Iran. This study is based on a combined theoretical framework including geoeconomic realism, asymmetric interdependence, and modern mercantilism. The findings indicate that Iran has benefited from the gap between U.S-China to expand its interaction with the East by taking measures such as a 25- year agreement with China and joining in Shanghai. Iran has also increased exports to China with an oil discount, but due to the sanctions, it couldn't take advantage of exchange opportunities in the supply chain and the American market, and in spite of concerns about technological dependence, digital cooperation with China has increased. In total, Iran's foreign policy, considering the balance between East and West, should focus on the national interest based on strategic independence, sectoral diversity of partners, and strengthening domestic technological capabilities.
Cite this article: Zabihi, R., & Golestani, J. (2026). Assessing the Impacts of the U.S.-China Trade War on Iran: Political, Economic, and Cultural Aspects. <i>International Political Economy Studies</i>, 9(1), 105-124. http://doi.org/10.22126/ip.es.2026.12132.1746 (in Persian).	
	© The Author(s). DOI: http://doi.org/10.22126/ip.es.2026.12132.1746 Publisher: Razi University

1. Introduction

The trade war between the United States of America and the People's Republic of China, which began in 2018 with the imposition of extensive trade tariffs, has gradually become one of the most significant geoeconomic trends in the international system over the past decade. This conflict has not been limited to tariff disputes; rather, it has expanded into areas such as foreign investment, advanced technologies, global supply chains, and even identity-based and cultural competition. The consequences of this trade war have affected not only the two main powers but also third countries, particularly developing states and those facing political–economic pressures, including Iran. Owing to its specific geopolitical position, an energy-dependent economic structure, and exposure to U.S. sanctions, Iran has been influenced by both the direct and indirect effects of this conflict. Within this context, the main question of the present study is what political, economic, and cultural–technological opportunities and threats the U.S.–China trade war has created for Iran, and how Iran can manage these developments in order to secure its national interests.

2. Theoretical Framework

To conduct a multidimensional analysis of the impacts of the U.S.–China trade war on Iran, this study adopts a composite theoretical framework. First, geoeconomic realism, which emphasizes the linkage between power and economics, explains how states employ economic instruments such as tariffs, sanctions, technology controls, and investment policies to advance geopolitical objectives. From this perspective, the U.S.–China trade war constitutes part of hegemonic competition within a transitioning global order. Second, the theory of asymmetric interdependence provides a basis for analyzing unequal economic relationships, demonstrating that in conditions of interdependence, the actor that incurs higher costs from severing ties occupies a weaker position. This approach is particularly important for analyzing Iran–China relations under sanctions. Third, neo-mercantilism highlights the active role of the state in supporting domestic industries, industrial policy, and controlling foreign trade, and is useful for understanding China's economic policies and the implications of Iran's cooperation with a state-centered power. The combination of these three approaches enables a comprehensive analysis of Iran's position within the geoeconomic competition of major powers.

3. Method

Methodologically, this study is qualitative and descriptive–analytical in nature. Data have been collected through library and documentary research, including academic studies, international reports from institutions such as the World Bank, the World Trade Organization, and the International Monetary Fund, official trade statistics, and relevant domestic and international research. Data analysis has been conducted using an inferential approach within the integrated theoretical framework. The temporal scope of the study covers the period from 2018 to 2025, encompassing developments before and after the onset of the trade war, the administrations of Trump and Biden, and the renewed escalation of tensions in 2025.

4. Discussion and Findings

The findings indicate that the U.S.–China trade war has generated multilayered impacts on Iran across three main dimensions. In the political dimension, Iran has sought to benefit from the strategic rift between Washington and Beijing by deepening its relations with China and other Asian powers. The signing of the 25-year Comprehensive Cooperation Agreement with China and Iran's permanent membership in the Shanghai Cooperation Organization exemplify this approach and have contributed to strengthening Iran's regional

and international standing. Nevertheless, excessive concentration on a single eastern pole entails the risk of increased political dependency and reduced diversification in Iran's foreign policy. In the economic dimension, although Iran's exports to China have increased in recent years, this growth has largely relied on energy exports and raw materials sold under mandatory discounts. Due to sanctions, political uncertainty, and institutional constraints, Iran has been unable to exploit opportunities arising from the relocation of global supply chains and the attraction of foreign direct investment in the same way as countries such as Vietnam, India, and Mexico. Conversely, Iran's dependence on imports of intermediate goods and industrial equipment from China has increased, which may weaken the country's economic bargaining power in the long term. In the cultural and technological dimension, the expansion of scientific and academic interactions and the use of Chinese technologies and platforms in Iran are evident. While this trend may facilitate Iran's short-term access to alternatives to Western technologies, in the long run, it raises concerns regarding technological dependency, cybersecurity, and the erosion of the country's digital, cultural, and technological autonomy.

5. Conclusion

The results of the study demonstrate that the U.S.–China trade war simultaneously presents Iran with multidimensional opportunities and threats. Iran has been able to take advantage of competition among major powers to strengthen relations with the East and reduce Western political pressures; however, due to structural and sanction-related constraints, its economic gains from this conflict have remained limited. Accordingly, the optimal strategy for Iran is neither unilateral reliance on the East nor a simple return to past patterns, but rather the adoption of a balanced policy that preserves strategic autonomy, diversifies economic partners, strengthens domestic technological capabilities, and actively participates in regional and global value chains. Only within such a framework can Iran define an active, flexible, and national interest-oriented position in the emerging economic order shaped by U.S.–China competition.

Ethical Considerations

Not applicable

Funding

Not applicable

Conflict of interest

The authors declare no conflict of interest

بررسی تأثیرات جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران: ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

رضا ذبیحی^۱ | جواد گلستانی^۲

۱. نویسنده مسئول، گروه مطالعات سیاسی ایران شناختی، بنیاد ایران شناسی، تهران، ایران. رایانامه: r.zabihi@iranology.ir

۲. دانش آموخته روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: Javad.golestani70@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۳۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: جنگ تجاری، آمریکا، چین، ژئواکونومیک، ایران.	یکی از مهم‌ترین تحولات ژئواکونومیک دهه اخیر، جنگ تجاری آمریکا-چین است که این رقابت تنها اقتصادی نبوده و ابعاد سیاسی، فناورانه و فرهنگی متعددی داشته است. هدف پژوهش، واکاوی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی جنگ مربوطه و بررسی تأثیرات آن بر ایران بین ۲۰۱۸-۲۰۲۵ است. پرسش اصلی پژوهش، به پیامدهای وارده بر موقعیت ژئواکونومیک، روابط خارجی و ساختار اقتصادی ایران می‌پردازد. این مطالعه با چارچوب نظری ترکیبی، شامل رئالیسم ژئواکونومیک، وابستگی متقابل نامتقارن، مرکانتیلیسم نوین، به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند، در بعد سیاسی، ایران، با اقداماتی همچون امضای توافق نامه ۲۵ ساله با چین و عضویت در شانگهای، از شکاف میان آمریکا-چین برای گسترش تعامل با شرق بهره برده است. در بعد اقتصادی، ایران با تخفیف‌های نفتی به چین، صادرات خود را افزایش داده ولی به دلیل تحریم‌ها نتوانسته از فرصت‌های جابه‌جایی زنجیره تأمین و بازار آمریکا بهره گیرد. در بعد فناوری با وجود نگرانی از وابستگی فناورانه، همکاری‌های دیجیتال با چین افزایش یافته است. در مجموع، سیاست خارجی ایران با در نظر گرفتن توازن میان شرق-غرب، باید بر اساس منافع ملی مبتنی بر استقلال راهبردی، تنوع‌بخشی شرکا، تقویت توان فناورانه داخلی متمرکز باشد.

استناد: ذبیحی، رضا؛ گلستانی، جواد (۱۴۰۵). بررسی تأثیرات جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران: ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۱۰۵-۱۲۴. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12132.1746>

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.12132.1746>



مقدمه

در دهه‌های اخیر، مناسبات اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل دست‌خوش دگرگونی‌های بنیادینی شده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، منازعه تجاری میان ایالات متحده و چین به شمار می‌رود. این منازعه به‌طور رسمی از سال ۲۰۱۸ با اعمال تعرفه‌های سنگین از سوی واشنگتن بر واردات کالاهای چینی آغاز شد و به‌سرعت ابعاد گسترده‌تری یافت؛ به‌گونه‌ای که اقدامات متقابل دو کشور در مجموع حدود ۴۵۰ میلیارد دلار از جریان‌های تجاری جهانی را دربر گرفت و روند چند دهه‌ای کاهش موانع تجارت بین‌المللی را متوقف ساخت (Fajgelbaum et al, 2023: 1). نکته مهم می‌تواند این باشد که هر بحران اقتصادی می‌تواند فرصتی بالقوه‌ای برای بازآرایی ساختارهای جهانی فراهم آورد، در فاصله سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۲۲، سهم چین از واردات ایالات متحده حدود ۶ درصد کاهش یافت و از ۲۲ درصد به ۱۶ درصد رسید. این جابه‌جایی موجب تغییر مسیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ به‌سوی قطب‌های نوظهور تولیدی شد؛ به‌عنوان نمونه، منطقه آسه‌آن در سال ۲۰۱۸، سال آغاز جنگ تجاری شاهد دو برابر شدن جریان ورودی سالانه FDI خود تا رقم ۶۰٫۸ میلیارد دلار بود. کشورهایی نظیر ویتنام، مکزیک و هند نیز به مقاصد اصلی شرکت‌هایی تبدیل شدند که برای کاهش ریسک زنجیره‌های تأمین و دور زدن تعرفه‌های تنبیهی، به اجرای راهبردهایی چون «چین + ۲۱» یا «نزدیک‌سازی»^۳ روی آوردند (Barbaros, 2025).

رقابت ژئواکونومیک میان ایالات متحده و جمهوری خلق چین، به‌ویژه در قالب این جنگ تجاری، به یکی از روندهای تعیین‌کننده نظم اقتصادی و سیاست بین‌الملل در دهه اخیر بدل شده است. این منازعه از سطح تعرفه‌های گمرکی فراتر رفته و ابعاد کلان‌تری شامل سرمایه‌گذاری، ورود فناوری‌های پیشرفته، جابه‌جایی زنجیره‌های تأمین و نفوذ دیجیتال را نیز دربر گرفته است؛ به‌گونه‌ای که نه‌تنها مناسبات واشنگتن و پکن را بازتعریف کرده، بلکه پیامدهای ساختاری برای کشورهای ثالث، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه و تحت فشار سیاسی-اقتصادی، ایجاد کرده است. در این میان، ایران به‌عنوان کشوری با موقعیت ژئوپلیتیکی حساس و در معرض تحریم‌های ایالات متحده، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از پیامدهای این جنگ تجاری تأثیر پذیرفته است.

از یک‌سو، این وضعیت فرصت‌هایی برای تقویت همکاری‌های راهبردی با چین، افزایش صادرات غیرنفتی و بهره‌گیری از فناوری‌های جایگزین غربی فراهم کرده است و از سوی دیگر، تهدیدهایی مانند افزایش وابستگی اقتصادی، کاهش تنوع شرکای بین‌المللی و تضعیف استقلال فناورانه و فرهنگی را به همراه داشته است. با این حال، جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل تداوم تنش‌های سیاسی با واشنگتن، تحریم‌های بین‌المللی و نبود اعتماد کافی در میان شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی، نتوانسته همانند هند، ویتنام یا مکزیک از انتقال زنجیره‌های تأمین جهانی و جذب FDI برای احیای اقتصاد در حال رکود و مهار تورم فزاینده خود بهره‌برداری کند.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر چنین است: جنگ تجاری آمریکا و چین چه فرصت‌ها و تهدیدهایی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی-فناورانه برای ایران ایجاد کرده و چه راهبردهایی می‌توان برای مدیریت و بهره‌برداری از آن تدوین کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله از چارچوب نظری ترکیبی بهره می‌گیرد که شامل سه مؤلفه اصلی است: ۱. رئالیسم ژئواکونومیک برای تحلیل پیوند قدرت و اقتصاد در رقابت ابرقدرت‌ها؛ ۲. وابستگی متقابل نامتقارن برای تحلیل روابط ایران با چین و ۳. مرکانتیلیسم نوین برای توضیح منطق حمایت‌گرایی و سیاست صنعتی در روابط قدرت‌های بزرگ و جایگاه ایران در این چارچوب. پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی و با تمرکز بر بازه زمانی ۲۰۱۸-۲۰۲۵، در سه بخش اصلی به بررسی پیامدهای جنگ تجاری بر ایران در سطوح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی-فناورانه می‌پردازد و در پایان، با طبقه‌بندی فرصت‌ها و تهدیدها، مجموعه‌ای از راهبردهای سیاستی برای مواجهه هوشمندانه ایران با نظم اقتصادی نوظهور ارائه می‌دهد.

1. FDI

2. China + 1

3. nearshoring

۱. پیشینه پژوهش

مطالعه جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین در سال‌های اخیر، توجه گسترده‌ای در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ژئواکونومیک به خود جلب کرده است. با این حال، آثار این منازعه بر کشورهای ثالث، از جمله ایران، کمتر به صورت مستقیم، نظام‌مند و چندبعدی بررسی شده است. پیشینه پژوهش را می‌توان در سه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد:

۱-۱. مطالعات خارجی مرتبط با جنگ تجاری

مطالعات متعددی به بررسی زمینه‌ها و پیامدهای جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین پرداخته‌اند. برای مثال، بلک‌ویل و هریس (۲۰۱۶) با تبیین مفهوم رئالیسم ژئواکونومیک، نشان می‌دهند که جنگ تجاری بخشی از استراتژی آمریکا برای اعمال قدرت از طریق ابزارهای اقتصادی است. همچنین، آمیتی و همکاران (۲۰۱۹) تأکید دارند که این جنگ پیامدهای اقتصادی و سیاسی غیر منتظره‌ای در ایالت‌های کلیدی آمریکا ایجاد کرده و بر مصرف‌کنندگان آمریکایی نیز تأثیر گذاشته است، داده‌های کمیسیون تجارت بین‌الملل ایالات متحده^۱ و پایگاه اطلاعاتی سازمان ملل متحد^۲ نشان می‌دهند که حجم تجارت دوجانبه آمریکا و چین در حوزه‌هایی مانند کشاورزی، انرژی و تجهیزات صنعتی، پس از سال ۲۰۱۸ دست‌خوش تغییرات بنیادین شده است. مطالعات مؤسسه پی.آی.ای.^۳ (۲۰۲۵) نیز تأکید دارند که جنگ تعرفه‌ای، زنجیره‌های تأمین جهانی را به طور عمیق‌تری مختل کرده است.

۲-۱. مطالعات خارجی درباره آثار جنگ تجاری بر کشورهای ثالث

چوی و لین نگوین (۲۰۲۳) اثرات جنگ تجاری آمریکا و چین بر ویتنام^۴ را بررسی کرده و نشان داده‌اند که ویتنام توانسته از این فرصت‌ها بهره کافی برد. شائوتیان (۲۰۲۳) در مطالعه‌ای پیرامون تأثیر جنگ تجاری بر اقتصاد هند، نتیجه گرفته است که هند^۵ می‌تواند با اتخاذ سیاست‌های هوشمندانه، جایگزین مناسبی برای چین باشد. اوتار و همکاران (۲۰۲۳) در پژوهشی با عنوان «جنگ تجاری آمریکا و چین و انتقال زنجیره‌های ارزش جهانی مکزیک»^۶، نشان داده‌اند که این جنگ موجب تعدیل زنجیره‌های ارزش جهانی و نزدیک‌تر شدن برخی فعالیت‌های اقتصادی به مکزیک شده است. تحلیل‌های بانک جهانی^۷ نیز نشان می‌دهد که کشورهای دارای مزیت نسبی در بخش‌هایی مانند کشاورزی، پتروشیمی و منابع معدنی، ظرفیت جایگزینی بخشی از تجارت متوقف‌شده را دارند.

۳-۱. پژوهش‌های داخلی درباره جنگ تجاری و تأثیر آن بر اقتصاد کشورها

در ادبیات فارسی نیز مطالعاتی به طور مستقیم به جنگ تجاری آمریکا و چین پرداخته‌اند. به عنوان نمونه: پایان‌نامه گلستانی (۱۴۰۱) به بررسی آثار این جنگ بر اقتصاد آمریکا و سابقه تاریخی جنگ تجاری می‌پردازد. قربانی (۱۳۹۹) جنگ تجاری را از منظر علل و پیامدها تحلیل کرده است. همچنین، قربانی و همکاران (۱۴۰۲) آثار جنگ تجاری را بر ویتنام و تایوان بررسی کرده‌اند. مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۴۰۰) در گزارشی درباره روابط ایران و چین، به طور ضمنی به زمینه‌های بهره‌گیری ایران از شکاف ایجادشده اشاره کرده است.

پژوهش حاضر در پی پر کردن خلأ موجود در ادبیات فارسی است، به ویژه در تحلیل آثار چندبعدی جنگ تجاری (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) بر ایران به صورت تلفیقی و سیاست‌محور. این مقاله با استفاده از داده‌های آماری معتبر مانند بانک جهانی و کمیسیون تجارت بین‌الملل ایالات متحده، تلاش دارد تصویری واقع‌گرایانه از فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از این منازعه برای ایران ارائه دهد.

1. USITC

2. UN Comtrade

3. PIIE

4. Trade diversion effects of the US-China trade war on Vietnam

5. The spillover impact of the US-China trade war on india's economy

6. The US-China Trade War and the Relocation of Global Value Chains to Mexico

7. World Bank

۲. چارچوب نظری

تحلیل تأثیرات جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران نیازمند چارچوب نظری‌ای است که پیوند قدرت، اقتصاد و فناوری را در بستر سیاست خارجی کشورهای درحال توسعه تبیین کند. پژوهش حاضر از ترکیب سه رهیافت نظری بهره می‌گیرد: ۱. رئالیسم ژئواکونومیک؛ ۲. وابستگی متقابل نامتقارن و ۳. مرکانتیلیسم نوین.

۲-۱. رئالیسم ژئواکونومیک: پیوند قدرت و اقتصاد در سیاست خارجی

رئالیسم ژئواکونومیک که توسط رابرت بلک‌ویل و جنیفر هریس مطرح شده است، مبتنی بر این فرض است که قدرت‌های بزرگ از ابزارهای اقتصادی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی خود بهره می‌برند (Blackwill & Harris, 2016: 8). در این رویکرد، ابزارهایی مانند تعرفه، تحریم، سرمایه‌گذاری خارجی و کنترل فناوری، صرفاً ابزارهای اقتصادی خنثی نیستند، بلکه ابزارهایی برای اعمال قدرت در نظام بین‌المللی آنارشیک به شمار می‌آیند. از این منظر، جنگ تجاری آمریکا و چین نه تنها نزاعی بر سر تراز تجاری یا تعرفه‌ها، بلکه نمود رقابت برای کنترل مسیرهای قدرت در نظم جهانی آینده از بعد ژئومونیک است. در چنین چارچوبی، جایگاه ایران باید نه صرفاً به‌عنوان یک بازیگر اقتصادی، بلکه به‌مثابه یک بازیگر فعال در تعاملات ژئواکونومیک تحلیل و بازتعریف شود.

۲-۲. وابستگی متقابل نامتقارن: قدرت در تعاملات نابرابر

نظریه وابستگی متقابل نامتقارن که توسط کوهن و نای مطرح شده است، امکان تحلیل روابط قدرت میان بازیگران نابرابر را در چارچوب وابستگی اقتصادی و فناورانه فراهم می‌کند. بر اساس این نظریه، حتی در شرایط وابستگی متقابل، طرفی که هزینه بیشتری برای قطع رابطه متحمل می‌شود، در موقعیت ضعیف‌تری قرار دارد. در تعامل ایران و چین، با توجه به تحریم‌های بین‌المللی، ایران ناگزیر به توسعه همکاری‌های عمیق با چین شده و در حوزه‌هایی مانند واردات فناوری، زیرساخت و تجارت انرژی، وابستگی قابل توجهی به طرف چینی پیدا کرده است. این وابستگی نامتقارن می‌تواند قدرت چانه‌زنی ایران را کاهش دهد و در بلندمدت استقلال اقتصادی، فناورانه و حتی تعاملات دیپلماتیک کشور را تضعیف کند.

۲-۳. مرکانتیلیسم نوین: نقش دولت در حمایت از قدرت اقتصادی

مرکانتیلیسم نوین که ریشه در اندیشه‌های فریدریش لیست و رابرت گیلپین دارد، بر این اصل تأکید می‌کند که دولت‌ها باید با حمایت هدفمند از صنایع ملی در برابر رقابت خارجی، انباشت سرمایه و فناوری را در خدمت امنیت ملی به کار گیرند. (Gilpin, 2001: 14) سیاست‌های تجاری و صنعتی چین در دو دهه اخیر، به‌ویژه در چارچوب برنامه «ساخت چین ۲۰۲۵»، مصداق بارز این رویکرد به شمار می‌رود. از منظر این نظریه، همکاری ایران با چین را می‌توان تعامل میان یک کشور درحال توسعه با قدرتی مرکانتیلیستی و دولت‌محور دانست. در چنین الگویی، خطر آن وجود دارد که ایران صرفاً به تأمین‌کننده مواد خام یا بازار مصرف کالاهای چینی تبدیل شود، مگر آنکه سیاست‌گذاری هوشمندانه‌ای برای انتقال فناوری، تولید مشترک و خلق ارزش افزوده در داخل کشور طراحی و اجرا گردد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است، داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای گردآوری شده و منابع مورد استفاده شامل مطالعات علمی، گزارش‌های بین‌المللی (نظیر بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، داده‌های آماری رسمی و پژوهش‌های پیشین است. در تحلیل داده‌ها، از رویکرد استنباطی بهره گرفته شده تا پیامدهای جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران استخراج شود. پژوهش‌ها با تکیه بر چارچوب نظری تلفیقی شامل رئالیسم ژئواکونومیک، وابستگی متقابل نامتقارن و مرکانتیلیسم نوین، تحلیلی چندبعدی از ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فناورانه این پدیده ارائه می‌دهد. بازه زمانی تحقیق بین سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۲۵ را دربر می‌گیرد تا تحولات قبل، حین و پس از شدت گرفتن جنگ تجاری و اقدامات تعرفه‌ای ترامپ و بایدن را پوشش دهد.

۴. جنگ تجاری ایالات متحده و چین و تأثیر آن بر اقتصاد دو کشور

۴-۱. زمینه‌شناسی جنگ تجاری آمریکا و چین

در سال‌های اخیر، ظهور جنبش‌های پوپولیستی در عرصه جهانی، چشم‌انداز سیاسی را دگرگون کرده و تأثیر عمیقی بر دستور کارهای سیاست‌گذاری، به‌ویژه در حوزه تجارت جهانی برجای گذاشته است. یکی از بارزترین نمودهای این تحول، در ایالات متحده مشاهده شد، جایی که دولت ترامپ با اتخاذ رویکردی حمایت‌گرایانه به‌صورت تمام‌عیار و با تکیه بر شعار «اول آمریکا» سیاست خارجی و اقتصادی کشور را بر مبنای ملی‌گرایی اقتصادی و کاهش وابستگی متقابل تجاری بازتعریف کرد. این رویکرد بیش از هر حوزه‌ای در روابط تجاری واشنگتن و پکن آشکار شد و به کانون اصلی تنش‌ها و تغییرات ساختاری در سیاست‌های تجاری ایالات متحده تبدیل گردید (Jiang, 2024: 139-140). در این چارچوب، جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین فراتر از یک رقابت صرفاً تعرفه‌ای تلقی می‌شود، درواقع، بازتابی از تلاش برای بازتعریف نظم اقتصادی جهانی و تقابل ایدئولوژیک و برتری هژمونیک میان دو قدرت برتر جهانی است. ریشه‌های این منازعه را می‌توان در رشد سریع و مستمر اقتصاد چین در دهه‌های اخیر جست‌وجو کرد. چین پس از پیوستن به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱، به‌تدریج به بزرگ‌ترین صادرکننده کالا در جهان و دومین اقتصاد بزرگ جهانی بدل شد، جایگاهی که به‌طور مستقیم برتری اقتصادی و صنعتی ایالات متحده را به چالش کشید و زمینه‌ساز مناقشات تجاری و راهبردی گسترده میان دو کشور شد (Kapustina et al., 2020: 3; Morrison, 2018: 58).

دوره نخست ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۲۰)

دولت ترامپ، چین را به سوءاستفاده از مزایای نظام تجارت جهانی، سرقت مالکیت معنوی، اعطای یارانه‌های گسترده به صنایع دولتی و دست‌کاری در نرخ ارز متهم نمود (Jiang, 2024: 139-143; گلستانی، ۱۴۰۱: ۱۳۱) که منجر به جنگ تعرفه‌ای میان دو قدرت جهانی شد، هدف اصلی این سیاست، مهار رشد اقتصادی و فناوری چین از طریق ایجاد اختلال در صادرات و زنجیره‌های تأمین جهانی آن بود. در مارس ۲۰۱۸، ایالات متحده نخستین دور از تعرفه‌های سنگین بر کالاهای چینی را اعلام کرد و چین نیز در پاسخ، اقدامات تلافی‌جویانه مشابهی در پیش گرفت. در فاصله سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ چندین موج از جنگ تعرفه‌ای و اقدامات متقابل تجاری میان دو کشور رخ داد (Amiti et al., 2019: 193). در نتیجه صادرات کل ایالات متحده به جهان از ۱٫۶۶۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۸ به ۱٫۶۴۴ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۹ کاهش یافت (معادل ۲۱ میلیارد دلار یا ۱٫۲۶ درصد) و در سال ۲۰۲۰ با افتی چشم‌گیر به عدد ۱٫۴۲۰ تریلیون دلار رسید (کاهش ۲۲۴ میلیارد دلار یا ۱۳٫۶۲ درصد) (World Bank). این روند نزولی، حتی در بخش‌هایی که مشمول تعرفه‌های تلافی‌جویانه مستقیم نبودند، اهمیت بازننگری در ساختار زنجیره‌های تأمین و پیامدهای تعرفه‌های وارداتی را برجسته ساخت (گلستانی، ۱۴۰۲: ۱۸۲).

از منظر نظری، مرکانتیلیسم نوین که در بسیاری از تحلیل‌های سیاست اقتصادی ترامپ مورد استفاده قرار گرفته، منطق جنگ تعرفه‌ای را توجیه می‌کند. مطابق این دیدگاه، دولت‌ها باید از ابزارهایی مانند حمایت‌گرایی تجاری و مداخله مستقیم در بازار، برای حفظ تراز تجاری مثبت و تقویت صنایع داخلی بهره‌گیرند (Gilpin, 2001: 196-202). بر همین اساس، دولت ترامپ، چین را تهدیدی برای منافع ملی آمریکا دانست و راهبرد مقابله با آن را به حوزه‌های امنیت ملی، سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری‌های پیشرفته گسترش داد. توافق‌نامه موسوم به فاز اول که در ژانویه ۲۰۲۰ میان دو کشور امضا شد، با وجود تعهدات چین برای افزایش واردات از آمریکا و بهبود حمایت از مالکیت معنوی، نتوانست اختلافات ساختاری میان دو اقتصاد را حل کند. با شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ و تداوم بی‌اعتمادی متقابل، بخش عمده‌ای از مفاد این توافق عملی نشد و تنش‌ها به حوزه‌های غیر تعرفه‌ای مانند فناوری، امنیت سایبری و رقابت ژئوپلیتیکی گسترش یافت.

در سطح کلان، جنگ تجاری میان آمریکا و چین به نمادی از رقابت هژمونیک در نظام بین‌الملل بدل شد و آغازگر بازتعریف نقش اقتصاد در سیاست جهانی بود. در این میان کشورهایی مانند ایران که در جست‌وجوی مسیرهای تازه همکاری اقتصادی هستند، ناگزیرند در میان این تقابل ژئواکونومیک، فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از آن را به‌دقت شناسایی و مدیریت

کنند. از این منظر، بررسی زمینه‌ها و پیامدهای جنگ تجاری آمریکا و چین برای تحلیل اثرات آن بر اقتصاد و دیپلماسی اقتصادی ایران ضروری است.

دوره بایدن (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

با آغاز ریاست‌جمهوری جو بایدن در ژانویه ۲۰۲۱، انتظار می‌رفت که سیاست‌های سخت‌گیرانه تجاری ایالات متحده علیه چین تعدیل شود اما در عمل دولت بایدن نه تنها بخش عمده‌ای از تعرفه‌های اعمال‌شده در دوره ترامپ را حفظ کرد و حتی با گسترش محدودیت‌ها در حوزه فناوری‌های پیشرفته، نشان داد که رقابت راهبردی با چین به اجماع دوحزبی در سیاست آمریکا تبدیل شده است. از جمله اقدامات مهم در این دوره می‌توان به ممنوعیت صادرات تراشه‌های پیشرفته به چین، اعمال محدودیت‌های گسترده بر شرکت‌هایی نظیر Huawei و SMIC و کنترل زنجیره تأمین فناوری‌های حیاتی مانند نیمه‌رساناها اشاره کرد (THE WHITE HOUSE, 2024).

برخلاف دولت ترامپ که تمرکز خود را بر تراز تجاری و حمایت‌گرایی اقتصادی قرار داده بود، دولت بایدن جنگ تجاری را در قالب امنیت ملی تعریف کرد. در این رویکرد، چین، نه تنها به عنوان یک رقیب اقتصادی تلقی شده، بلکه به عنوان چالش راهبردی در حوزه فناوری‌های نوظهور، انرژی‌های پاک، هوش مصنوعی و امنیت سایبری قلمداد شد. بر این اساس، دولت بایدن با اعمال مجموعه‌ای از سیاست‌ها، برای کاهش وابستگی به زنجیره‌های تأمین چینی و بازطراحی نظم صنعتی جهانی به نفع بلوک غرب در پیش گرفت. از جمله، اجرای سیاست‌هایی نظیر «چین‌زدایی از زنجیره‌های تأمین»^۱ تصویب قوانین حمایتی برای تقویت تولید نیمه‌رساناهای داخلی و «ائتلاف‌سازی فناوریانه با متحدان غربی» با هدف محدودسازی دسترسی چین به فناوری‌های پیشرفته، در دستور کار قرار داد.

دولت دوم ترامپ (۲۰۲۴-۲۰۲۶)

در کمپین انتخاباتی سال ۲۰۲۴، دونالد ترامپ وعده داد در صورت بازگشت به قدرت، تعرفه‌های گسترده‌تری بر واردات از چین و حتی برخی شرکای سنتی آمریکا اعمال کند. بر همین اساس، پس از بازگشت به کاخ سفید، این وعده‌ها را به سرعت عملیاتی کرد و موج جدیدی از تعرفه‌های تنبیهی، محدودیت‌های سرمایه‌گذاری و خروج شرکت‌های آمریکایی از چین آغاز گردید (AP, 2025). این اقدامات فضای جنگ تجاری میان دو کشور را مجدداً شعله‌ور ساخت و سطح عدم قطعیت در اقتصاد جهانی را به طور قابل توجهی افزایش داد. در نخستین ماه‌های آغاز دوره ریاست جمهوری ترامپ، او اعلام کرد که دور تازه‌ای از تعرفه‌ها بر طیف وسیعی از کالاهای چینی شامل محصولات فناوریانه، تجهیزات صنعتی و وسایل نقلیه الکتریکی و کالاهای مصرفی اعمال خواهد شد (PIIE, 2025).

ترامپ هدف از این سیاست‌ها را «حمایت از صنایع داخلی و بازگرداندن مشاغل به آمریکا» عنوان کرد. با این حال، تحلیلگران اقتصادی تأکید دارند که این مرحله جدید از سیاست‌های تعرفه‌ای، بازتابی از رویکرد تهاجمی‌تر واشنگتن برای مهار رشد چین در حوزه‌های راهبردی، به ویژه در زمینه فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی، انرژی سبز و کوانتوم است (CSIS, 2025). اعمال تعرفه‌های جدید در سال ۲۰۲۵، موجی از بی‌ثباتی در زنجیره‌های تأمین جهانی ایجاد کرد. در همین راستا، بسیاری از شرکت‌های چندملیتی به دنبال انتقال خطوط تولید خود، از چین، به سایر کشورها، نظیر هند، ویتنام، تایلند و مکزیک برآمدند. هم‌زمان، دولت چین نیز مجموعه‌ای از سیاست‌های تقابلی در قالب «خوداتکایی راهبردی» و «گسترش صادرات به کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و کشورهای در حال توسعه آسیایی را» به اجرا گذاشت (Supply China Brain, 2025).

۴-۲. پیامدهای جنگ تجاری بر اقتصاد ایالات متحده و چین (۲۰۱۸-۲۰۲۵)

دوره نخست ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۲۰)

در دوره نخست ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، ایالات متحده تعرفه‌هایی به ارزش بیش از ۳۷۰ میلیارد دلار بر واردات کالاهای

1. China decoupling

چینی اعمال کرد. در پاسخ، چین نیز حدود ۱۱۰ میلیارد دلار کالاهای آمریکایی را مشمول تعرفه‌های تلافی‌جویانه قرار داد. (USTR, 2020) این اقدامات منجر به کاهش حدود ۲۵ درصدی تجارت دوجانبه در سال ۲۰۱۹ نسبت به سال قبل شد (USCensus Bureau, 2020). در ایالات متحده، افزایش هزینه واردات، به رشد ۰٫۳ تا ۰٫۴ درصدی شاخص قیمت مصرف‌کننده^۱ در فاصله ۲۰۱۸-۲۰۱۹ انجامید و برآوردها نشان می‌دهد هر خانواده آمریکایی به‌طور متوسط، سالانه بین ۶۰۰ تا ۱۳۰۰ دلار هزینه اضافی پرداخت کرده است (Amiti et al., 2019; PII, 2025).

افزون بر این، با کم شدن تقاضای واردات تجهیزات و ماشین‌آلات، بهره‌وری صنایع کوچک را با روند کاهشی مواجه ساخت. در سوی مقابل، صادرات چین، به ایالات متحده که در سال ۲۰۱۷ حدود ۴۳۰ میلیارد دلار بود (World Bank, 2017)، در سال ۲۰۱۹ به ۴۱۸ میلیارد دلار کاهش یافت (World Bank, 2019). هم‌زمان، نرخ رشد اقتصادی چین برای نخستین بار طی سه دهه، به ۶٫۱ درصد در سال ۲۰۱۹ تنزل یافت (World Bank) که بخشی از این افت به پیامدهای جنگ تجاری نسبت داده می‌شود. در واکنش، دولت چین مجموعه‌ای از سیاست‌های انبساطی اقتصادی شامل تحریک تقاضای داخلی، کاهش مالیات‌های صادراتی و افزایش سرمایه‌گذاری دولتی را برای کاهش اثرات منفی تعرفه‌ها و حمایت از رشد اقتصادی در پیش گرفت.

دوره بایدن (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

با روی کار آمدن جو بایدن، رویکرد ایالات متحده از «تعرفه‌محوری» به «رقابت فناوریانه» تغییر یافت. افزایش تعرفه‌ها در بخش‌های استراتژیک مانند فولاد و آلومینیوم، نیمه‌هادی‌ها، خودروهای برقی، باتری‌ها، مواد معدنی حیاتی، سلول‌های خورشیدی، حمل و نقل دریایی و محصولات پزشکی ادامه یافت. اقتصاد آمریکا در این دوره کوشید با بازگرداندن برخی زنجیره‌های تأمین به داخل کشور، وابستگی خود به چین را کاهش دهد. در همین راستا، صنایع فناوریانه داخلی از یارانه‌های گسترده دولت در قالب قانون CHIPS بهره‌مند شدند. صادرات محصولات پیشرفته^۲ ایالات متحده و متحدانش، به دلیل کمیت و کیفیت بالا، همچنان اجزای حیاتی زنجیره‌های تأمین چین را تشکیل می‌دادند.

تا سال ۲۰۲۱، ایالات متحده، حدود ۴۷ درصد از درآمد جهانی فروش نیمه‌هادی‌ها را در اختیار داشت، در حالی که چینی‌ها با بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در سال، بزرگ‌ترین واردات این بخش را تشکیل می‌دادند. نتیجه این روند، در کوتاه‌مدت، افزایش هزینه‌های تولید و بروز تورم وارداتی در اقتصاد آمریکا بود (HOOVER HISTORY LAB, 2023) فشارهای ناشی از اختلال در زنجیره تأمین، باعث شد نرخ تورم آمریکا در سال ۲۰۲۲ به ۸ درصد، یعنی بالاترین سطح در ۴۰ سال گذشته برسد، در حالی که این رقم در سال ۲۰۲۱، حدود ۴٫۷ درصد بود. در همین دوره، سهم چین از صادرات به کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی افزایش پیدا کرد، به‌عنوان نمونه صادرات چین به خاورمیانه و شمال آفریقا از ۱۶۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ به ۱۹۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۲ افزایش یافت (Worldbank, 2022).

در ۲ آوریل ۲۰۲۵، با آغاز موج دوم تعرفه‌ها که منجر به تشدید بی‌ثباتی شد، ترامپ بسته‌ای گسترده از تعرفه‌های جدید را علیه واردات کالای چینی و سایر کشورهایی که مازاد تجاری با آمریکا داشتند، اعلام کرد. در برخی موارد، تعرفه‌ها تا ۳۰ درصد یا بیشتر افزایش یافت و تقریباً همه کالاها تحت پوشش تعرفه‌ها قرار گرفتند. همچنین، معافیت‌های تعرفه‌ای برای واردات کم‌ارزش چین (۸۰۰ دلار یا کمتر) لغو شد (AP, 2025). در واکنش، چین پس از آنکه ایالات متحده، تعرفه‌های خود را بر کالاهای چینی افزایش داد، تهدید به افزایش نرخ‌های بسیار بالاتر کرد، در همین راستا، تعرفه‌های جدیدی بر زغال‌سنگ، گاز طبیعی مایع و سایر واردات ایالات متحده وضع نمود. چین ابتدا تعرفه‌هایی کوچک اما هدفمند بین ۱۰ تا ۱۵ درصد برای زغال‌سنگ، گاز طبیعی مایع، ماشین‌آلات و کالاهای کشاورزی کلیدی مانند سویا، گندم و گوشت خوک، اعمال کرد.

در ۴ آوریل، پکن تعرفه کلی ۳۴ درصد بر تمام کالاهای آمریکایی وضع کرد که نشان‌دهنده تغییر اساسی در بن‌بست تجاری بود و تنها چند روز بعد، این تعرفه‌ها حتی بیشتر شد و بین ۹ تا ۱۱ آوریل، ابتدا به ۸۴ درصد و سپس به ۱۲۵ درصد

رسید (Choi & Huang, 2025). به‌طور کلی، جنگ تجاری نه‌تنها موفق به حل مسائل ساختاری در روابط چین و آمریکا نشد، بلکه با تقویت رقابت فناورانه، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظم اقتصادی دوقطبی در جهان شده است. ایران در چنین محیطی باید با دقت، بین فرصت‌های تعامل با چین و تهدیدات وابستگی بلندمدت، موازنه ایجاد کند.

۵. آثار سیاسی جنگ تجاری ایالات متحده و چین بر ایران

جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین، پیامدهای سیاسی متعددی بر سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران داشته است که در ادامه بررسی می‌شود.

۵-۱. تقویت پیوندهای راهبردی با چین

یکی از مهم‌ترین آثار سیاسی جنگ تجاری برای ایران، تشدید تمایل تهران به تقویت همکاری‌های راهبردی با چین بوده است. در شرایطی که ایالات متحده با اعمال سیاست فشار حداکثری و خروج از برجام در سال ۲۰۱۸، سیاست مهار ایران را دنبال می‌کرد، چین به‌عنوان شریک غیر غربی کلیدی، جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی ایران پیدا کرد. امضای سند همکاری جامع ۲۵ ساله ایران و چین در سال ۲۰۲۱، نمادی برجسته از این تغییر رویکرد است. این سند افزون بر ابعاد اقتصادی، شامل همکاری‌های امنیتی، انرژی، حمل‌ونقل و زیرساختی نیز می‌شود. (Wiley online library, 2021) از دیدگاه ایران، همکاری با چین می‌تواند نقش بازدارنده‌ای در برابر تحریم‌های حداکثری آمریکا ایفا کند و امکان تنوع‌بخشی به روابط خارجی را فراهم آورد. به‌ویژه در بستر جنگ تجاری، چین نیز به شرکای مستقل برای کاهش وابستگی به زنجیره‌های غربی نیاز دارد و ایران می‌تواند نقش مکمل در این روند ایفا کند.

۵-۲. فرصت برای چرخش شرقی در سیاست منطقه‌ای

تشدید رقابت و تقابل میان ایالات متحده و چین، زمینه‌ای فراهم ساخت تا ایران با تکیه بر سیاست «نگاه به شرق»، جایگاه منطقه‌ای خود را تقویت کند. در این چارچوب، عضویت رسمی ایران در سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۲۳ و گسترش تعاملات با کشورهایی مانند روسیه، هند و دولت‌های آسیای مرکزی، جلوه‌ای از این رویکرد به شمار می‌آید (bne-intellinews, 2023). ایران از طریق حضور فعال‌تر در سازوکارهای منطقه‌ای و آسیایی، در پی ایجاد نوعی موازنه در برابر فشارها و انزوای ناشی از سیاست‌های غربی بوده است.

۵-۳. چالش‌های وابستگی سیاسی و تضعیف چندجانبه گرایی

در کنار فرصت‌های ناشی از نزدیکی راهبردی به چین، نگرانی‌هایی نیز درباره ایجاد وابستگی بیش‌ازحد سیاسی به یک قدرت شرقی مطرح شده است. برخی از نخبگان سیاسی و کارشناسان در ایران هشدار داده‌اند که جایگزینی غرب با شرق، بدون حفظ استقلال در سیاست خارجی، می‌تواند منجر به شکل‌گیری نوعی وابستگی جدید شود. افزون بر این، تعمیق بیش‌ازحد روابط با چین ممکن است باعث کاهش تنوع‌گرایی در سیاست خارجی و محدود شدن ظرفیت ایران برای تعامل مؤثر با سایر قدرت‌های جهانی گردد.

۵-۴. فرصت شراکت‌های گزینشی با آمریکا

در کنار گسترش همکاری‌های راهبردی با چین، تشدید بحران تجاری میان واشنگتن و پکن می‌تواند فرصت‌هایی محدود اما معنادار برای تعامل اقتصادی گزینشی میان ایران و ایالات متحده فراهم کند. اعمال تعرفه‌های سنگین بر کالاهای چینی سبب شده بسیاری از شرکت‌های آمریکایی در جست‌وجوی منابع جایگزین برای تأمین کالاهای اولیه و خدمات فنی باشند. ایران، با برخورداری از موقعیت ژئواقتصادی ممتاز، نیروی انسانی متخصص و دسترسی به بازارهای منطقه‌ای، از ظرفیت بالقوه‌ای برای ایفای نقش جایگزین در برخی حوزه‌ها مانند صنایع پتروشیمی، مواد معدنی، محصولات کشاورزی و خدمات دانش‌بنیان برخوردار است. البته تحقق چنین ظرفیتی منوط به کاهش سطح تحریم‌ها و تعدیل روابط سیاسی میان تهران و واشینگتن است. با این حال، از منظر راهبردی، حفظ توانایی تعامل با هر دو بلوک قدرت ایالات متحده و چین، می‌تواند ایران را از موقعیت

انفعال خارج کرده و به بازیگری مستقل در رقابت میان قدرت‌های بزرگ تبدیل کند. این رویکرد که در ادبیات روابط بین‌الملل از آن با عنوان بازی میان دو قطب یاد می‌شود، به ایران امکان می‌دهد از شکاف‌های ناشی از رقابت ابرقدرت‌ها برای ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی و اقتصادی خود بهره‌گیرد.

۵-۵. فرصت‌ها و تهدیدهای سیاسی جنگ تجاری آمریکا و چین برای ایران

جدول ۱. فرصت‌ها و تهدیدهای ایران در جنگ تجاری

بُعد	فرصت‌ها	تهدیدها
سیاسی	- تقویت همکاری راهبردی با چین در قالب سند ۲۵ ساله؛ - عضویت در سازمان همکاری شانگهای؛ - بهره‌گیری از شکاف آمریکا-چین برای بازی مستقل در نظام جهانی.	- وابستگی بیش‌ازحد به چین و تضعیف استقلال راهبردی؛ - کاهش انعطاف ایران در سیاست چندجانبه‌گرایی؛ - بی‌اعتمادی طرفین غربی به نقش منطقه‌ای ایران.

۶. آثار اقتصادی جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران

جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین، با اعمال تعرفه‌های متقابل و محدودیت‌های تجاری، موجب تغییرات قابل توجهی در الگو تجارت جهانی، زنجیره‌های تأمین و جریان سرمایه‌گذاری بین‌المللی شده است. این تحولات، به‌طور غیرمستقیم، اقتصاد ایران را نیز تحت تأثیر قرار داده است. از یک‌سو، کاهش واردات چین از آمریکا در برخی بخش‌ها به‌ویژه محصولات کشاورزی، انرژی و فناوری‌های صنعتی، فرصت‌هایی را برای ایران فراهم کرده تا به‌عنوان جایگزینی بالقوه برای تأمین‌کنندگان آمریکایی در بازار چین مطرح شود. از سوی دیگر، تعرفه سنگین آمریکا بر کالاهای چینی، واشنگتن را به تنوع‌بخشی به منابع وارداتی و جست‌وجوی شرکای جدید سوق داده است. به‌طور کلی پیامدهای اقتصادی این جنگ تجاری بر ایران را، می‌توان در چهار محور عمده مورد بررسی قرار داد:

۶-۱. فرصت برای گسترش صادرات غیرنفتی به چین

با کاهش واردات چین از آمریکا در پی تشدید جنگ تجاری، فرصت‌هایی برای کشورهای جایگزین از جمله ایران فراهم شد. داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که صادرات ایران به چین از حدود ۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ به حدود ۱۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ افزایش یافت و در سال‌های بعد نیز روندی صعودی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۱ به حدود ۲۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۲۲ به بیش از ۲۲ میلیارد دلار رسیده است (Worldbank, 2022).

۶-۲. افزایش وابستگی ایران به واردات تجهیزات صنعتی از چین

در دوره تشدید تحریم‌های اقتصادی و هم‌زمان با اوج‌گیری جنگ تجاری آمریکا و چین، وابستگی ایران به واردات کالاهای واسطه‌ای و تجهیزات صنعتی از چین، به‌طور قابل توجهی افزایش یافت. بر اساس داده‌های بانک جهانی (۲۰۲۲)، ارزش واردات ایران از چین در این سال حدود ۱۶ میلیارد دلار برآورد شده است که معادل ۲۷ درصد از کل واردات کشور را تشکیل می‌دهد (Worldbank, 2022). این وابستگی که در ابتدا به‌عنوان راه‌حلی کوتاه‌مدت برای جبران خروج شرکت‌های غربی از بازار ایران تلقی می‌شد، به‌تدریج به منبعی از آسیب‌پذیری تبدیل گردید. پایین بودن کیفیت برخی تجهیزات چینی، کندی در انتقال فناوری و وابستگی ارزی یک‌جانبه از جمله پیامدهای این روند بوده است. افزون بر این، محدود شدن گزینه‌های تجاری موجب کاهش قدرت چانه‌زنی ایران در مذاکرات اقتصادی و افزایش تأثیرپذیری آن از سیاست‌های تجاری پکن شده است.

۶-۳. فرصت تعامل محدود با بازار آمریکا از طریق واسطه‌ها

داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که صادرات ایران به ایالات متحده در سال ۲۰۲۲ تقریباً صفر درصد بوده است (Worldbank, 2022). این روند بیانگر آن است که محدودیت‌های تحریمی و اختلافات دیرینه سیاسی میان تهران و واشنگتن، مانع شکل‌گیری روابط اقتصادی مؤثر میان دو کشور و استفاده ایران از فرصت‌های ناشی از خلأ تجاری چین در بازار آمریکا شده است. تحریم‌ها مانع از حضور برخی کالاها مانند فرش، خشکبار، پسته، زعفران و محصولات صنایع سبک یا جایگزین بخشی از کالاهای چینی به بازار آمریکا شده است. در صورت عدم وجود تحریم‌ها ایران می‌توانست با ارتقای کیفیت

تولید، توسعه صادرات رقابتی و استانداردسازی محصولات، امکان حضور بلندمدت در زنجیره‌های تأمین منطقه‌ای و شرق آسیا کسب و اقتصاد خود را از شرایط رکود و تورم‌های افسارگسیخته نجات دهد.

۴-۶. فرصت‌های صادراتی ایران در پی کاهش واردات آمریکا و چین از یکدیگر

۴-۶-۱. فرصت‌های صادراتی ایران به چین

در سال ۲۰۱۷، چین دومین بازار بزرگ صادرات محصولات کشاورزی ایالات متحده بود و مجموع واردات آن به ۱۹٫۶ میلیارد دلار رسید. از این میزان، حدود ۱۲٫۳ میلیارد دلار (معادل ۶۳ درصد) مربوط به دانه سویا بود که به‌تنهایی ۵۷ درصد کل صادرات سویای آمریکا را تشکیل می‌داد (Heritage Foundation, 2018). در سال ۲۰۱۸، دولت چین در واکنش به تعرفه‌های آمریکا، نرخ تعرفه واردات بر محصولات کشاورزی آمریکایی را به‌طور قابل توجهی افزایش داد؛ ازجمله اعمال تعرفه ۲۵ درصدی بر دانه سویا (Kansas City Fed, 2021). این اقدام سبب شد چین برای جبران شکاف وارداتی، به سمت تأمین‌کنندگان جایگزین ازجمله برزیل، روسیه و برخی کشورهای منطقه روی آورد.

هرچند ایران در زمینه تولید دانه‌های روغنی از مزیت رقابتی بالایی برخوردار نیست، اما در صادرات محصولات کشاورزی ویژه همچون پسته، خرما، زعفران و برخی صیفی‌جات، ظرفیت بالفعل قابل توجهی دارد. طبق گزارش گمرک جمهوری اسلامی ایران، ارزش صادرات محصولات کشاورزی کشور در سال منتهی به مارس ۲۰۲۴ حدود ۵٫۲ میلیارد دلار بوده که نسبت به سال پیش از آن ۲۹ درصد رشد نشان می‌دهد (TehranTimes, 2024). در حوزه انرژی نیز، چین در بازه ژانویه تا نوامبر ۲۰۲۴ حدود ۱۰٫۵ میلیارد دلار گاز مایع (LPG) از ایالات متحده وارد کرده است. اهمیت LPG در زنجیره انرژی چین به حدی است که برخی تحلیلگران هشدار داده‌اند در صورت اعمال محدودیت واردات از آمریکا، صنایع پتروشیمی چین ممکن است آسیب ببینند (argus, 2025) در همین زمینه، ایران یکی از تأمین‌کنندگان مهم LPG چین به شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۳، چین حدود ۷۸ درصد از کل صادرات گاز مایع ایران را خریداری کرده که معادل ۸٫۹ میلیون تن بوده است (کیان پترولیوم، ۱۴۰۴).

۴-۶-۲. فرصت‌های صادراتی ایران به آمریکا

در صورت کاهش یا رفع محدودیت‌های تحریمی، چشم‌اندازهایی برای حضور هدفمند ایران در بازار ایالات متحده قابل تصور است. محصولات هم‌چون فرش دستباف، زعفران، پسته، خرما، خشکبار و برخی کالاهای صنایع دستی می‌توانند با بهره‌گیری از برندسازی بخشی از جای خالی کالاهای چینی در بازار آمریکا را پر کنند. داده‌های TradeMap (2024)، World Bank (2024)، FAO (2024)، usitc (2024) نشان می‌دهد:

جدول ۲. فرصت‌های صادراتی ایران به آمریکا و چین در نتیجه جنگ تجاری (بر اساس میلیارد دلار)

کالا / حوزه	مبدأ واردات	واردات آمریکا از چین (۲۰۲۴)	پتانسیل جایگزینی ایران
سویا	چین از آمریکا	۱۲٫۶۴	ضعیف (در حال حاضر امکان تأمین مکمل خوراک دام داراست)
LPG و انرژی	چین از آمریکا	۱۱٫۲	قوی (صادرات LPG و متانول)
تجهیزات الکترونیکی	آمریکا از چین	۱۴۰	خیلی ضعیف (ایران در این زمینه ضعیف است مگر در قطعات خاص با تولید مشترک)
پوشاک و نساجی	آمریکا از چین	۳۷	نسبتاً ضعیف (در زمینه فرش دستباف و صنایع دستی هم‌اکنون ظرفیت صادرات دارد ولی در حوزه پوشاک باید تمرکز بیشتری برای تولیدات بازار هدف و صادرات انجام شود)
میوه خشک و خشکبار	آمریکا از چین	۱	خوب (پسته، کشمش، خرما و زعفران هم‌اکنون قدرت صادرات در این محصولات را داراست)
لوازم خانگی سبک	آمریکا از چین	۱۸٫۵	متوسط
مواد شیمیایی پایه	چین از آمریکا	۹	خوب (اوره، متانول، پلیمرها)
مواد معدنی فلزی	چین از آمریکا	۱	متوسط (سنگ آهن، کنسانتره مس)

۷. آثار فرهنگی و فناورانه جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران

اگرچه جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین ماهیتی اقتصادی و ژئوپلیتیکی دارد، اما پیامدهای آن فراتر از حوزه اقتصاد بوده

و به عرصه‌های فرهنگی، علمی و فناورانه نیز گسترش یافته است. در این میان، ایران به‌عنوان کشوری در حال توسعه که سطح تعاملاتش با چین در سال‌های اخیر افزایش یافته، با مجموعه‌ای از فرصت‌ها و چالش‌ها در حوزه‌های فرهنگی، دانشگاهی، رسانه‌ای و فناوری مواجه شده است.

۷-۱. گسترش تعاملات دانشگاهی و علمی با چین

در پی محدود شدن فرصت‌های تحصیلی و علمی برای دانشجویان ایرانی در کشورهای غربی، چین به‌تدریج به یکی از مقاصد جایگزین برای تحصیل و همکاری‌های علمی تبدیل شده است. بر اساس آمارهای رسمی، شمار دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های چین طی سال‌های اخیر افزایش قابل‌توجهی یافته و در سال ۲۰۲۵ حدود ۴ هزار نفر از آنان در مؤسسات آموزش عالی چین مشغول تحصیل بوده‌اند (ایرنا، اردیبهشت ۱۴۰۴). این روند در کوتاه‌مدت می‌تواند به انتقال دانش، تبادل علمی و شکل‌گیری شبکه‌های آموزشی مؤثر بین دو کشور منجر شود؛ اما در بلندمدت، نگرانی‌هایی درباره کیفیت علمی، آزادی‌های دانشگاهی و فقدان زبان علمی مشترک در تعاملات آموزشی میان ایران و چین مطرح می‌شود.

۷-۲. گسترش مصرف فناوری و رسانه چینی در ایران

با محدود شدن دسترسی به محصولات و پلتفرم‌های غربی در نتیجه تحریم‌ها و فضای نظارتی داخلی، فناوری‌های چینی در حوزه تلفن همراه، تجهیزات دیجیتال، شبکه‌های مخابراتی و حتی نرم‌افزارهای کاربردی جایگاه مهمی در بازار ایران یافته‌اند. به‌طور نمونه برندهای تلفن همراه مانند شیائومی و هواوی، در میان مصرف‌کنندگان ایرانی پررنگ‌تر شده است. این نفوذ فناورانه اگرچه از منظر دسترسی به فناوری مزایایی دارد، اما نگرانی‌هایی درباره امنیت سایبری، کیفیت محصولات و وابستگی زیرساختی به چین ایجاد کرده است. به‌ویژه در زمینه مخابرات و هوش مصنوعی، اتکای بیش‌ازحد به شرکت‌های چینی ممکن است در بلندمدت استقلال دیجیتال ایران را تحت‌الشعاع قرار دهد.

۷-۳. تأثیرات فرهنگی ضمنی و چالش‌های هویتی

گسترش تعاملات اقتصادی و علمی، خواه‌ناخواه به افزایش مواجهه فرهنگی میان جوامع منجر می‌شود. در حالی که فرهنگ غربی طی دهه‌های اخیر بر فضای رسانه‌ای و آموزشی ایران سایه افکنده بود، اکنون با افزایش حضور چینی‌ها در پروژه‌های ایران، تغییراتی در فضای عمومی، زبان تجاری، آداب بین‌المللی تعامل و حتی ترجیح مصرف فرهنگی مشاهده می‌شود. این تغییرات، به‌ویژه برای نسل جوان، هم فرصت یادگیری فرهنگی جدید فراهم می‌کند و هم سؤال‌هایی درباره حفظ هویت و اصالت فرهنگی در فضای چندقطبی آینده ایجاد می‌کند.

۸. جمع‌بندی تأثیر جنگ تجاری آمریکا و چین بر ایران

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جنگ تجاری آمریکا و چین تأثیرات چندلایه‌ای بر جایگاه اقتصادی، سیاسی و فناورانه-فرهنگی ایران داشته است:

۸-۱. بعد سیاسی

ایران با بهره‌گیری از شکاف راهبردی میان آمریکا و چین، توانسته مناسبات راهبردی خود را با چین و سایر قدرت‌های آسیایی، به‌ویژه روسیه، تعمیق بخشد. اقداماتی مانند امضای سند همکاری جامع ۲۵ ساله با چین و عضویت دائم در سازمان همکاری شانگهای به تقویت جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران کمک کرده است. با این حال تعمیق مناسبات، باعث افزایش وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به چین شده است و تمرکز بر یک قطب، نمی‌تواند به‌تنهایی منافع ملی ایران را به‌طور کامل تأمین کند.

۸-۲. بعد اقتصادی

هرچند صادرات ایران به چین در سال‌های اخیر افزایش یافته است ولی این روند عمدتاً ناشی از خام‌فروشی انرژی و ارائه تخفیف‌های اجباری نفتی به چین بوده است. ایران به‌دلیل تحریم‌ها و تنش‌های سیاسی با واشنگتن، نتوانسته همانند کشورهای

مانند هند، ویتنام و مکزیک از فرصت‌های ناشی از انتقال زنجیره‌های تأمین و بازار آمریکا بهره‌برداری کند. به بیان دیگر، ظرفیت ایران برای استفاده از این فرصت‌ها به‌منظور احیای اقتصاد در حال رکود و مهار تورم فزاینده محدود باقی مانده است.

۸-۳. بعد فناوریانه و فرهنگی

تعاملات علمی، دانشگاهی و دیجیتال بین ایران و چین گسترش یافته است؛ ازجمله افزایش اعزام دانشجویان ایرانی به دانشگاه‌های چینی و رشد استفاده از پلتفرم‌ها و فناوری‌های چینی در ایران. با این حال، نگرانی‌هایی همچنان وجود دارد، ازجمله وابستگی فناوریانه، تهدید امنیت سایبری و تضعیف استقلال راهبردی ایران. درمجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست خارجی و اقتصادی ایران باید بر حفظ استقلال راهبردی، تنوع‌بخشی به شرکا و تقویت توان فناوریانه داخلی متمرکز باشد تا بتواند منافع ملی را تأمین کرده و توازن دیپلماتیک خود را میان شرق و غرب حفظ کند.

۹. راهبردها و توصیه‌های سیاستی برای ایران

در شرایطی که جنگ تجاری آمریکا و چین به تغییرات ساختاری در نظم اقتصاد جهانی منجر شده، ایران به‌عنوان کشوری تحت فشار تحریمی و در حال بازتعریف جایگاه خود در نظام بین‌الملل، نیازمند رویکردی چندلایه، عمل‌گرا و آینده‌نگر است. بر این اساس، راهبردهای زیر به‌عنوان چارچوب سیاستی پیشنهادی مطرح می‌شود:

۹-۱. حفظ توازن در سیاست خارجی و پرهیز از وابستگی راهبردی

در این راستا باید مواردی را مدنظر داشت: ۱- توسعه روابط با چین باید در قالب چندجانبه‌گرایی فعال و نه جایگزینی مطلق غرب صورت گیرد ۲- تقویت روابط با سایر قدرت‌های شرقی مانند هند، روسیه، آسیای مرکزی و حتی تعامل گزینشی با اروپا و آمریکا در حوزه‌های خاص ضروری است ۳- ایران باید ظرفیت موازنه‌سازی در سیاست خارجی خود را حفظ کند، نه آنکه به بلوکی خاص وابسته شود.

۹-۲. تقویت توان صادراتی و تنوع‌بخشی به بازارها

در این راستا باید مواردی را مدنظر داشت: ۱- توسعه دیپلماسی اقتصادی با تمرکز بر بازارهای چین، جنوب شرق آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ۲- حمایت هدفمند از صنایع دارای مزیت صادراتی (پتروشیمی، معدن، کشاورزی خاص، صنایع دانش‌بنیان) برای جایگزینی بخشی از واردات چین از آمریکا ۳- فعال‌سازی مسیرهای صادرات به بازار آمریکا و کشورهای غربی با فعال‌سازی دیپلماسی هوشمند و خارج کردن کشور از زیر بار تحریم‌ها و برگرداندن تعادل به اقتصاد کشور با حفظ توازن روابط دیپلماتیک با بلوک شرق و غرب

۹-۳. مدیریت هوشمند وابستگی فناوریانه

در این راستا باید مواردی را مدنظر داشت: ۱- طراحی راهبرد «خودتکایی نسبی» با هدف حفظ حداقلی از استقلال در فناوری‌های حساس (مخابرات، انرژی، امنیت سایبری)؛ ۲- تعامل گزینشی با شرکت‌های چینی در قالب انتقال فناوری، تولید مشترک و مشروط‌سازی همکاری‌ها همچنین تنوع‌بخشی به این حوزه با همکاری با شرکت‌های غربی فعال در این حوزه و ۳- حمایت از نخبگان فناور برای الگو گرفتن از دستاوردهای شرکت‌های پیشرفته جهان و توسعه جایگزین‌های داخلی.

۹-۴. حفظ تنوع فرهنگی و هویت دیجیتال

در این راستا باید مواردی را مدنظر داشت: ۱- سیاست‌گذاری آگاهانه در مواجهه با رسانه‌ها و فناوری‌های چینی، به‌ویژه در حوزه آموزش، سرگرمی و فضای مجازی؛ ۲- ایجاد استانداردهای بومی در امنیت سایبری و حریم خصوصی و ۳- ترویج تعامل فرهنگی دوسویه، نه صرفاً پذیرش منفعلانه جریان فرهنگی شرق.

۹-۵. آینده‌نگری و پایش منظم نظم اقتصادی جهانی

در این راستا باید مواردی را مدنظر داشت: ۱. ایجاد مرکز رصد جنگ تجاری و تحولات بین‌المللی در یکی از نهادهای راهبردی

کشور؛ ۲. بهره‌گیری از سناریونویسی و تحلیل آینده برای آمادگی در برابر پیامدهای احتمالی تشدید رقابت قدرت‌ها و ۳. تربیت دیپلمات‌های اقتصادی و متخصصان ژئواکونومی برای بهره‌گیری مؤثر از فرصت‌های در حال ظهور.

نتیجه‌گیری

جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین از یک منازعه تعرفه‌ای صرف فراتر رفته و به یکی از برجسته‌ترین نمودهای رقابت ژئواکونومیک در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این جنگ، ساختار تجارت جهانی را به صورت بنیادین دگرگون کرده و فرصت‌ها و تهدیدهای هم‌زمانی را برای کشورهای ثالث، از جمله ایران، به وجود آورده است. در بُعد سیاسی، ایران با بهره‌گیری از خلأ راهبردی ناشی از شکاف واشنگتن-پکن، تلاش کرده است تا از طریق تعمیق روابط با چین در قالب اسناد همکاری بلندمدت و عضویت در ترتیبات چندجانبه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای، جایگاه خود را در معادلات آسیایی و جهانی تقویت کند. با این حال، گرچه این رویکرد می‌تواند به افزایش وزن ژئواستراتژیک ایران بینجامد، اما وابستگی بیش‌ازحد به شرق ممکن است در بلندمدت بر استقلال راهبردی کشور تأثیر منفی بگذارد.

در بُعد اقتصادی، جنگ تجاری موجب رشد نسبی صادرات غیرنفتی ایران به چین، افزایش واردات از این کشور و شکل‌گیری فرصت‌هایی برای جایگزینی در بازار چین شده است. با این حال، افزایش صادرات ایران عمدتاً بر پایه خام‌فروشی انرژی و ارائه تخفیف‌های نفتی شکل گرفته است. از سوی دیگر، تحریم‌های مالی و سیاسی سبب شده ایران نتواند همچون کشورهای نظیر هند، ویتنام و مکزیک از فرصت‌های ناشی از جابه‌جایی زنجیره‌های تأمین جهانی بهره‌برداری کند. در مجموع، بر پایه‌ی رویکردهای رئالیسم ژئواکونومیک، وابستگی متقابل نامتقارن و مرکانتیلیسم نوین، می‌توان نتیجه گرفت که منازعات اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ نه تنها عرصه‌ای برای رقابت اقتصادی، بلکه بازتابی از بازآرایی توازن قدرت در نظام بین‌الملل هستند. در چنین شرایطی، کشورهایی چون ایران باید از موضع واکنشی فاصله گرفته و با اتخاذ راهبردهایی نظیر، بازی میان دو قطب، تنوع‌بخشی به شرکای تجاری، تقویت مزیت‌های صادراتی، مدیریت وابستگی فناورانه و بهره‌گیری از سازوکارهای چندجانبه، جایگاه خود را در نظم جهانی نوظهور تثبیت کنند.

منابع

- ایرنا (۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴). تحویل بیش از چهار هزار دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های چین، قابل دسترس در: <https://www.irna.ir/news/85812198/>
- قربانی، مژگان (۱۳۹۹). جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن. *مطالعات راهبردی و سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۰ (۳۵)، ۱۳۴-۱۵۴.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان؛ حدادزند، شیرین (۱۴۰۲). جنگ تجاری چین و ایالات متحده و پیامد آن بر کشورهای جنوب شرق آسیا، *مطالعه موردی ویتنام و تایوان، مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۴ (۷۳)، ۲۰۱-۲۲۸. doi: 10.48308/piaj.2023. 229624.1316
- کیان پترولیوم (۱۴۰۴). صادرات گاز مایع، قابل دسترس در: <https://www.kianpetroleum.com/export-of-liquefied-gas/>
- گلستانی، جواد (۱۴۰۱). جنگ تجاری ایالات متحده و چین و تأثیر آن بر اقتصاد آمریکا. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۰). بررسی سند همکاری ۲۵ ساله ایران و چین، قابل دسترس در: <https://rc.majlis.ir/fa/news/show/1647901>

References

- Amiti, M., Redding, S. J., & Weinstein, D. E. (2019). *The impact of the 2018 tariffs on prices and welfare* (NBER Working Paper No. 25672). National Bureau of Economic Research. Associated Press. (2025, April 3). *Trump announces sweeping new tariffs to promote US manufacturing, risking inflation and trade wars*. <https://www.ap.org/news-highlights/spotlights/2025/trump-announces-sweeping-new-tariffs-to-promote-us-manufacturing-risking-inflation-and-trade-wars/>

- Argus. (2025). *Asian LPG market braces for Trump tariff war*. <https://www.argusmedia.com/en/news-and-insights/latest-market-news/2649522-asian-lpg-market-braces-for-trump-tariff-war>
- Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2016). *War by other means: Geoeconomics and statecraft*. Harvard University Press.
- BNE IntelliNews. (2023, July 5). *Iran officially joins Shanghai Cooperation Organization as full member*.
- Choi, J., & Huang, H. (2025, September 9). *China retaliatory tariffs: A complete guide*. <https://www.chinalegalexperts.com/news/china-retaliatory-tariffs>
- Choi, B.-Y., & Nguyen, T. L. (2023). Trade diversion effects of the US–China trade war on Vietnam. *Pacific Economic Review*, 28(4), 570–588.
- Chen, S. (2023). *The spillover impact of the US–China trade war on India's economy*. EMFRM.
- Center for Strategic and International Studies. (2025). *Press briefing: Assessing the impact of "Liberation Day" tariffs*. <https://www.csis.org/analysis/press-briefing-assessing-impact-liberation-day-tariffs>
- Barbaros. (2025). *The winner of the US–China tariff war? The Global South*. <https://barbarosozturk.com/blog/the-winner-of-the-us-china-tariff-war-the-global-south/>
- Freedom House. (2024). *Digital authoritarianism and Chinese technology in the Global South*.
- Fajgelbaum, P. D., Goldberg, P. K., Kennedy, P. J., Khandelwal, A. K., & Taglioni, D. (2023). *The US–China trade war and global reallocations*. National Bureau of Economic Research.
- Fulton, J. (2021, December). *China between Iran and the Gulf monarchies*. Wiley Online Library.
- Ghorbani, M. (2019). US–China trade war: Its causes and consequences. *Strategic Studies and Public Policy*, 10(35), 134–154. (In Persian)
- Ghorbani Sheikhneshin, A., & Hadadzand, S. (2024). China–United States trade war and its consequences on Southeast Asian countries: Case study of Vietnam and Taiwan. *Journal of Political and International Approaches*, 14(73), 201–228. doi: 10.48308/piaj.2023.229624.1316 (In Persian)
- Gilpin, R. (2001). *Global political economy: Understanding the international economic order*. Princeton University Press.
- Golestani, J. (2023). *The United States–China trade war and its impact on the American economy* (Master's thesis, Allameh Tabataba'i University). (In Persian)
- Heritage Foundation. (2018). *Agriculture trade with China: What's a stake for American farmers, rancher and families*. <https://www.heritage.org/agriculture/report/agricultural-trade-china-whats-stake-american-farmers-ranchers-and-families>
- HOOVER HISTORY LAB. (2023, April). *U.S. sensitive technology export controls toward China: Lessons from the Soviet Union*. https://www.hoover.org/sites/default/files/research/docs/US%20sensitive%20technology%20export%20controls%20toward%20China%20lessons%20learned%20from%20the%20Soviet%20Union_update.pdf
- IRNA. (2025, May 6). *More than four thousand Iranian students studying in Chinese universities*. <https://www.irna.ir/news/85812198/> (In Persian).
- Jiang, M. (2024). *Populism in Trump's China trade policy: An analysis focused on the "America First" narrative*. Department of Diplomacy, China Foreign Affairs University, Beijing, China, 11.
- KansasCityFed. (2021). *Reshuffling soybean markets*. <https://www.kansascityfed.org/documents/6891/reshuffling-soybean-markets-v105n1cowley.pdf>
- Kapustina, J., Lipková, L., Silin, A., & Drevalov, A. (2019). *US-China trade war: Causes and outcomes*. Ural State University of Economics, Marketing and International Management Department, 8 Marta St., Ekaterinburg, Russian Federation.
- Kian Petroleum (2025). *Export of liquefied gas*. <https://www.kianpetroleum.com/export-of-liquefied-gas/> (In Persian).
- Morrison, W. M. (2018). *China-U.S. trade issues*. Congressional Research Service.

- PIIE. (2025). *The global economic effects of Trump's 2025 tariffs*.
- PIIE. (2025). *Trump's trade policy redux: Phase two*.
- PIIE. (2025). *Trump's new tariff strategy: Implications for global trade*. Peterson Institute for International Economics.
- PIIE. (2025). *Trump's tariffs on Canada, Mexico, and China would cost the typical US household over \$1,200 a year*. <https://www.piie.com/research/piie-charts/2025/trumps-tariffs-canada-mexico-and-china-would-cost-typical-us-household>
- Research Center of the Islamic Consultative Assembly. (2021). *Review of the 25-year cooperation document between Iran and China*. <https://rc.majlis.ir/fa/news/show/1647901> (In Persian).
- SupplyChainBrain. (2025). *How tariffs are reshaping global supply chains in 2025*. <https://www.supplychainbrain.com/blogs/1-think-tank/post/41852-how-tariffs-are-reshaping-global-supply-chains-in-2025>
- THE WHITE HOUSE. (2024). *FACT SHEET: President Biden Takes Action to Protect American Workers and Businesses from China's Unfair Trade Practices*. <https://bidenwhitehouse.archives.gov/briefing-room/statements-releases/2024/05/14/fact-sheet-president-biden-takes-action-to-protect-american-workers-and-businesses-from-chinas-unfair-trade-practices/>
- Tehrantimes. (2024). *Annual agricultural export surge 29% to \$5.2b*. <https://www.tehrantimes.com/news/512058/Annual-argicultural-exports-surge-29-to-5-2b>
- Utar, H., Zurita, A. C., & Torres Ruiz, L. B. (2023). *The US-China trade war and the relocation of global value chains to Mexico* (CESifo Working Paper No. 10638).
- U.S. International Trade Commission. (2019). *Executive briefing on soybean trade*. https://usitc.gov/publications/332/executive_briefings/chinasoyebot.pdf
- U.S. International Trade Commission. (2020). *Trade shifts 2019: Electronics*. https://www.usitc.gov/research_and_analysis/trade_shifts_2019/electronic.htm
- USITC. (2024). *Electronic products*. https://www.usitc.gov/research_and_analysis/tradeshifts/2024/electronic
- USTR. (2020, April 7). *UNITED STATES-TARIFF MEASURES ON CERTAIN GOODS FROM CHINA*. https://ustr.gov/sites/default/files/enforcement/DS/US.Exec.Summ.fin.%28public%29_1.pdf
- USTR. (2020, February). *Trade policy agenda and 2019 annual report*. https://ustr.gov/sites/default/files/2020_Trade_Policy_Agenda_and_2019_Annual_Report.pdf
- USCensusBureau. (2020). *Top trading partners 2020*. <https://www.census.gov/foreign-trade/statistics/highlights/top/top1912yr.html>
- USCensusBureau. (2020). *CES Working Paper 24-43*. <https://www2.census.gov/library/working-papers/2024/adrm/ces/CES-WP-24-43.pdf>
- USCensusBureau. (2020). *Annual trade highlights*. <https://www.census.gov/foreign-trade/statistics/highlights/annual.html>
- World Bank. (2017). *Trade summary for China (2017)*. <https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/CHN/Year/2017/Summarytext>
- World Bank. (2019). *Trade summary for CHN 2019*. <https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/CHN/Year/2019/Summarytext>
- World Bank. (2022). *Inflation, consumer prices (annual %) – United States*. <https://data.worldbank.org/indicator/FP.CPI.TOTL.ZG?locations=US>
- World Bank. (n.d.). *GDP growth (annual %) – China*. <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.KD.ZG?locations=CN>
- World Bank. (2022). *China product imports from Iran, Islamic Rep*. <https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/CHN/StartYear/2018/EndYear/2025/TradeFlow/Import/Indicator/MPRT-TRD-VL/Partner/IRN/Product/Total>
- World Bank. (2022). *Iran, Islamic Rep. product imports by country and region*.
- World Bank. (2018–2022). *Iran, Islamic Rep. product imports by country and region*.

<https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/IRN/StartYear/2018/EndYear/2022/TradeFlow/Import/Indicator/MPRT-TRD-VL/Partner/ALL/Product/Total>

World Bank. (2022). *Iran, Islamic Rep. product exports by country and region*.

World Bank. (2018–2022). *Iran, Islamic Rep. product exports by country and region*.

<https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/IRN/StartYear/2018/EndYear/2022/TradeFlow/Export/Indicator/XPRT-TRD-VL/Partner/ALL/Product/Total>

Representation of two Opposing and Interactive Models of Foreign Policy in Iran Based on the Distinction between Spirit-Based and Appetite-Based Societies: A Comparative Analysis of the Mossadegh and Rouhani eras

Hamid Yahyavi¹ , Najaf Sheikhsaraei² 

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. E-mail: yahyavi@basu.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. E-mail: Sheikhsaraei@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 27 Feb 2026 Received in revised form: 24 Mar 2026 Accepted: 07 May 2026 Published online: 22 May 2026 Keywords: Iran's foreign policy, Anthropology, Thymos, Appetite-based society, spirit-based society, Mohammad Mossadegh, Hassan Rouhani.	This article offers a comparative analysis of Iran's foreign policy during the administrations of Dr. Mohammad Mossadegh and Dr. Hassan Rouhani, based on the conceptual distinction between "spirit-based" and "appetite-based" societies. The theoretical framework draws on Platonic philosophical anthropology and contemporary reinterpretations of thymos in the thought of Hegel and Fukuyama. Within this framework, when reason serves "spirit," a pattern of behavior oriented toward dignity, recognition, and independence emerges; when reason serves "appetite," political conduct becomes primarily directed toward material interests, welfare, and economic calculation. The central question of the article is why Mossadegh adopted a confrontational foreign policy toward external powers, whereas Rouhani pursued a strategy of engagement and cooperation. The main hypothesis argues that the predominance of spirit-based elements during Mossadegh's era and appetite-based elements during Rouhani's presidency led to the formation of two distinct foreign policy models. The findings indicate that during the oil nationalization movement, national dignity and political independence took precedence over economic considerations, resulting in a confrontational approach. In contrast, under Rouhani, resolving the nuclear crisis and lifting sanctions aimed at attracting foreign investment and improving domestic welfare became the primary objective, transforming foreign policy into an instrument of economic development. Using a descriptive-analytical method and relying on historical and documentary sources, the article concludes that the divergence between these two models stems from differing conceptions of human nature, national interest, and the relationship between dignity and welfare. At the same time, the experience of both periods suggests that the absence of a sustainable balance between spirit and appetite may generate structural challenges in foreign policy.

Cite this article: Yahyavi, H., & Sheikhsaraei, N. (2026). Representation of two Opposing and Interactive Models of Foreign Policy in Iran Based on the Distinction between Spirit-Based and Appetite-Based Societies: A Comparative Analysis of the Mossadegh and Rouhani eras. *International Political Economy Studies*, 9(1), 125-140. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.13681.1820> (in Persian).



© The Author(s).
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.13681.1820>

Publisher: Razi University

1. Introduction

This article seeks to conduct a comparative analysis of Iran's foreign policy during the Dr. Mosaddegh and Dr. Hassan Rouhani administrations. The main research question is that Why did Mosaddegh pursue a policy of confrontation, whereas Rouhani chose the path of cooperation? The article's hypothesis is that during Mosaddegh's era, the reason of Iranian society served 'the spirit', leading him, as a representative of this society, to adopt a 'spirit-based' foreign policy. Conversely, during Rouhani's era, society's reason served 'the appetites', leading him, as a representative of such society, to pursue an 'appetite-based' foreign policy. In the nationalization of the oil industry movement, the element of dignity-seeking and independence-seeking prevailed over economic interests. However, in Rouhani's era, it was believed that cooperation between foreign capital and domestic labor could benefit the national economy.

2. Theoretical framework

The theoretical framework of this article is based on the foundations of Platonic political philosophy and also reinterpretations of the concept of "spirit" in the thought of philosophers such as Hegel. In Plato's view, humans possess three main drives: appetite, reason, and thymos. If reason is placed in the service of the thymos, virtues such as courage, self-esteem, independence-seeking, and self-sacrifice are strengthened in society. Plato described thymos as a part of human desire that encompasses anger, shame, and the need for "recognition." Hegel calls thymos the "desire for recognition" and considers it the source of history movement. Fukuyama, based on his own reading of Hegel, argues that the desire for recognition is a driving force behind many political and social transformations.

When reason comes to serve appetite, material interests take precedence in individual and social motivations. Adam Smith published 'The Wealth of Nations' in 1776. The main message of 'The Wealth of Nations' is that there is coordination between the activities of profit-seeking individuals and the provision of public goods for the whole society.

Considering the above, two types of society can be distinguished, which form the basis for two different behaviors in politics: First, a spirit-based society, in which humans strive to gain respect. Second, an appetite-based society, in which human behavior is based on achievement to material interests.

3. Method

The methodology of this article is descriptive-analytical and, using historical sources and documents, seeks to comparatively analyze the intellectual foundations of Iran's foreign policy in two historical periods. Therefore, the article does not aim to adopt a prescriptive approach toward these two periods.

4. Discussion

Mosaddegh, leader of the National Front, pursued a policy of oil nationalization. Initially, the National Front emphasized two advantages of oil nationalization: first, increased economic revenue; and second, preservation of political independence. However, the aspect of independence-seeking eventually prevailed over economic interests. Mosaddegh rejected international proposals to resolve the oil crisis due to their contradiction with the principle of nationalization. In his view, the activities of the Anglo-Iranian Oil Company not only intensified the economic interest conflict between Iran and Britain but also constituted a form of national humiliation and damage to Iranian dignity. The oil nationalization movement can be considered the crystallization of a spirit-based approach in foreign policy.

Hassan Rouhani directed his administration toward "saving the country's economy, reviving ethics and constructive interaction with the world." Rouhani based his foreign

policy on resolving the nuclear dispute and returning Iran to the global economy. The Rouhani administration believed that cooperation with global powers, especially Europe, could bring foreign capital back to Iran, accelerate economic growth, and reduce international tensions. Highlighting the country's young workforce, high rate of university education, abundant oil and gas resources, and industrial capacities, Rouhani presented Iran as an attractive location for investment. Rouhani's foreign policy was an attempt to connect foreign capital, natural resources, and domestic labor. The approach that aligns with the theoretical framework of "appetite-based society."

5. Conclusion

This article, relying on the theoretical framework distinguishing between spirit-based and appetite-based societies, conducted a comparative analysis of the foreign policies of two administrations: Mohammad Mosaddegh and Hassan Rouhani. Mosaddegh considered humans as "dignity-seeking beings," whereas Rouhani assumed humans as "welfare-seeking beings." These two perspectives created two different approaches to foreign policy: one based on recognition and dignity, the other based on interests and interaction. Although both approaches followed a specific logic in their historical context, the inability to create a balance between spirit and appetite in both periods led to serious challenges; In Mosaddegh's era, the dominance of spirit over appetite led to an economic crisis and in Rouhani's era, the dominance of appetite over spirit placed independence and bargaining power under pressure. Successful foreign policy depends on a sustainable balance between dignity-seeking and pragmatism.

بازنمایی دو الگوی تقابلی و تعاملی سیاست خارجی ایران بر مبنای تمایز جوامع روح‌بنیان و اشتها‌بنیان: تحلیل مقایسه‌ای دوره‌های مصدق و روحانی

حمید یحیوی^۱ | نجف شیخ‌سرای^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: yahyavi@basu.ac.ir

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: Sheikhsaraei@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۱/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۱ کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی ایران، انسان‌شناسی، تیموس، جامعه روح‌بنیان، جامعه اشتها‌بنیان، محمد مصدق، حسن روحانی.	این مقاله با تکیه بر تمایز مفهومی میان «جامعه روح‌بنیان» و «جامعه اشتها‌بنیان»، به تحلیل تطبیقی سیاست خارجی ایران در دو مقطع تاریخی دولت دکتر محمد مصدق و دولت دکتر حسن روحانی می‌پردازد. چارچوب نظری پژوهش بر انسان‌شناسی افلاطونی و بازخوانی معاصر مفهوم «تیموس» در اندیشه هگل و فوکویاما استوار است. بر این اساس، هرگاه عقل در خدمت «روح» قرار گیرد، الگوی رفتاری عزت‌طلب، استقلال‌خواه و مبتنی بر شناسایی شکل می‌گیرد؛ و هرگاه عقل در خدمت «اشتها» باشد، سیاست‌ورزی معطوف به منافع مادی، رفاه و محاسبه اقتصادی غلبه می‌یابد. پرسش اصلی مقاله آن است که چرا مصدق سیاست تقابل با قدرت‌های خارجی را برگزید، در حالی که روحانی راهبرد تعامل و همکاری را دنبال کرد؟ فرضیه پژوهش این است که غلبه مؤلفه‌های روح‌بنیان در دوره مصدق و اشتها‌بنیان در دوره روحانی، به تکوین دو الگوی متفاوت در سیاست خارجی انجامیده است. یافته‌ها نشان می‌دهد در نهضت ملی شدن صنعت نفت، کرامت ملی و استقلال سیاسی بر ملاحظات اقتصادی تقدم یافت و سیاست خارجی ماهیتی تقابلی پیدا کرد. در مقابل، در دوره روحانی، حل بحران هسته‌ای و رفع تحریم‌ها به‌منظور جذب سرمایه خارجی و بهبود معیشت عمومی در اولویت قرار گرفت و سیاست خارجی به ابزاری برای توسعه اقتصادی بدل شد. مقاله با روش توصیف تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع تاریخی و اسنادی نتیجه می‌گیرد که تفاوت این دو الگو، ریشه در برداشت متفاوت از انسان، منافع ملی و نسبت عزت و رفاه دارد. در عین حال، تجربه هر دو دوره نشان می‌دهد فقدان توازن پایدار میان روح و اشتها می‌تواند به بروز چالش‌های ساختاری در سیاست خارجی بینجامد.

استناد: یحیوی، حمید؛ شیخ‌سرای، نجف (۱۴۰۵). بازنمایی دو الگوی تقابلی و تعاملی سیاست خارجی ایران بر مبنای تمایز جوامع روح‌بنیان و اشتها‌بنیان: تحلیل مقایسه‌ای دوره‌های مصدق و روحانی. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ۱۹(۱)، ۱۲۵-۱۴۰. <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.13681.1820>

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان
DOI: <http://doi.org/10.22126/ipes.2026.13681.1820>



مقدمه

بر پایه انسان‌شناسی افلاطونی، انسان از سه رانه تشکیل شده است: اشتها، عقل و روح. زمانی که عقل در خدمت روح قرار گیرد، جامعه‌ای «روح‌بنیان» شکل می‌گیرد و در صورتی که عقل در خدمت اشتها باشد، جامعه‌ای «اشتهابنیان» به وجود می‌آید. این دو گونه، دو شیوه متفاوت از رفتار انسانی و اجتماعی را رقم می‌زنند. هگل، میل به شناسایی را به‌عنوان جوهر رانه روح تبیین می‌کند. از دیدگاه او، این میل چنان قدرتمند است که انسان برای کسب آن، جان خود را نیز به خطر می‌اندازد. چنین منطقی، نقطه آغاز تاریخ را با پدیدار شدن رابطه ارباب و برده رقم می‌زند. در جامعه روح‌بنیان، عزت، شجاعت، استقلال و نیاز به احترام، رفتارها را جهت‌دهی می‌کند. در مقابل، جامعه اشتهابنیان بر اساس منافع مادی و حسابگری اقتصادی عمل می‌کند. در این نوع جامعه، منافع شخصی مهم‌ترین انگیزه رفتار انسان‌هاست؛ برخی اقتصاددانان این وضعیت را مثبت و برخی منفی ارزیابی می‌کنند.

داریوش شایگان در توصیف وضعیت ما ایرانیان، ما را بازماندگان تمدن‌های آسیایی معرفی می‌کند که هم به «هگل» دچاریم و هم به «مارکس» (شایگان، ۱۳۹۲: ۴۳). اگر به این توصیف، «آدام اسمیت» را نیز بیفزاییم، می‌توان گفت که ذهنیت ایرانی درهم‌تنیده‌ای از رانه‌های روح، اشتها و عقل را تجربه می‌کند. بر اساس این چارچوب، مقاله حاضر به دنبال بررسی تطبیقی سیاست خارجی ایران در دولت مصدق و دولت حسن روحانی است. پرسش اصلی مقاله این است که چرا مصدق سیاست تقابل را در پیش گرفت، اما روحانی مسیر همکاری را برگزید؟

فرضیه مقاله نیز این است که در دوران مصدق، عقل جامعه ایرانی بیشتر در خدمت روح قرار داشت و باعث گردید وی به‌عنوان نماینده این جامعه، یک سیاست خارجی روح‌بنیان را در پیش گیرد. در مقابل، در دوران روحانی، عقل جامعه بیشتر در خدمت اشتها قرار گرفت و باعث شد که وی به‌عنوان نماینده چنین جامعه‌ای، یک سیاست خارجی اشتهابنیان را دنبال کند. البته، این دو نوع جامعه در عالم واقعیت به‌صورت ناب و مطلق وجود ندارند و هر جامعه‌ای آمیزه‌ای از این دو است. در نهضت ملی شدن صنعت نفت، عنصر عزت‌طلبی و استقلال‌خواهی نسبت به منافع اقتصادی غلبه داشت؛ اما در دوره روحانی، باور بر این بود که همکاری میان سرمایه خارجی و نیروی کار داخلی می‌تواند به نفع اقتصاد ملی تمام شود.

روش مقاله توصیفی-تحلیلی است و در پی داوری ارزشی درباره برتری یکی از این دو الگو نیست؛ بلکه هدف، تبیین نظری مبانی فکری سیاست خارجی ایران در دو مقطع تاریخی است.

سازمان پژوهش حاضر از چهار بخش تشکیل شده است: در بخش نخست، پیشینه پژوهش مرور می‌شود. بخش دوم شامل چارچوب مفهومی و مبانی نظری است. در این بخش بر مبانی انسان‌شناسی افلاطونی دو نوع جامعه روح‌بنیان و اشتهابنیان توضیح داده می‌شوند. بخش سوم به یافته‌های پژوهش اختصاص دارد؛ در این بخش، بر اساس مبانی نظری طرح‌شده در بخش قبلی، ابتدا به سیاست خارجی دولت محمد مصدق و سپس به سیاست خارجی دولت حسن روحانی پرداخته می‌شود. سرانجام، در بخش نتیجه‌گیری تفاوت رفتار سیاست خارجی این دو دولتمرد آشکار می‌شود.

مروری بر پیشینه پژوهش

ایده این مقاله ابتکاری است و تاکنون پژوهشی که سیاست خارجی دولت‌های مصدق و روحانی را به‌طور تطبیقی و از منظر انسان‌شناختی با یکدیگر مقایسه کرده باشد، انجام نگرفته است. این پژوهش با تمرکز بر همین خلأ شکل گرفته است. با این حال، درباره هر یک از این دو دوره، به‌طور مستقل پژوهش‌هایی صورت گرفته است. درباره دوره مصدق، به دلیل قدمت زمانی آن، آثار پژوهشی فراوان تری وجود دارد. یرواند آبراهامیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب* (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۷۰۹)؛ مصدق را اشراف‌زاده‌ای معرفی می‌کند که نه ولخرج بود و نه اهل تجارت؛ نکته‌ای که در تحلیل شخصیت روح‌محور او اهمیت دارد. همایون کاتوزیان نیز در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۴۲). معتقد است که مصدق آثار اقتصادی نفت را کمتر از آنچه بود، تلقی می‌کرد. موسی غنی‌نژاد در کتاب *اقتصاد و دولت در ایران* (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۲۴)، از منظر اقتصاد لیبرال، به نقد مصدق به‌سبب ملی کردن نفت پرداخته و استدلال می‌کند که پیشنهاد تصنیف منافع از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران که مصدق آن را رد کرد، منافع ملی ایران را تأمین می‌کرد. محمدعلی موحد، در کتاب *خواب آشفته نفت* (موحد، ۱۳۸۶: ۱۵۳)،

ملی کردن نفت را رمز بازیافت شرف و آبروی ملتی می‌داند که در یک قرن و نیم گذشته ملعبه هوی و هوس سیاست‌گذاران لندن شده بود.

در مورد دوره روحانی، به دلیل جدید بودن آن آثار کمتری وجود دارد. با این وجود، پژوهش‌هایی انجام شده است. از جمله، دهقانی فیروزآبادی و عطایی در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم» (دهقانی فیروزآبادی، عطایی: ۱۳۹۳: ۳۴)، سیاست هسته‌ای روحانی را در چارچوب نظریه گفتمان تحلیل کرده‌اند.

تفاوت نوشتار پیش رو با پژوهش‌های پیشین در این است که رفتار سیاست خارجی دو شخصیت سیاسی یعنی مصدق و روحانی، در پرتو نظریه‌ای انسان‌شناختی تحلیل می‌شود؛ نظریه‌ای که تمایز میان جوامع روح‌بنیان و اشتها‌بنیان را مبنای تبیین رفتارهای سیاست خارجی قرار می‌دهد.

چارچوب مفهومی و مبانی نظری

چارچوب نظری این مقاله بر پایه تمایز میان دو گونه انسان‌شناختی شکل گرفته است: انسان روح‌بنیان و انسان اشتها‌بنیان. در ادامه، هر یک از این دو نوع انسان و درنهایت، پیامد آن‌ها در تحلیل سیاست خارجی، تشریح می‌شود. این چارچوب بر مبنای فلسفه سیاسی افلاطونی و نیز بازخوانی متأخر فوکویاما از مفهوم «روح» در اندیشه فیلسوفانی چون هگل استوار است. در نگاه افلاطون، انسان دارای سه رانه اصلی است: ۱. شهوت (اشتها) که نماینده نیازهای مادی و حیوانی است؛ ۲. عقل (حسابگری)؛ و ۳. تیموس یا روح (افلاطون، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۲). عقل وظیفه کنترل شهوت و تعادل‌بخشی میان اشتها و روح را دارد تا از این طریق زندگی سعادتمندانه ممکن شود اما در عمل معمولاً به خدمت یکی از این دو درمی‌آید؛ بنابراین جوامع موجود یا روح‌بنیان هستند یا اشتها‌بنیان (لیبو، ۱۳۹۱: ۵۸). ویژگی‌های این دو نوع جامعه در ادامه توضیح داده می‌شوند:

جامعه روح‌بنیان

اگر عقل در خدمت روح قرار گیرد، فضیلت‌هایی چون شجاعت، عزت‌نفس، استقلال‌طلبی و ایثار در جامعه تقویت می‌شوند. افلاطون، تیموس را به‌عنوان بخشی از میل انسان که دربردارنده خشم (ناشی از بی‌اعتنایی یا توهین یا بیداد)، خجالت و نیاز به «به رسمیت شناخته شدن» است، توضیح داده است. تیموس خصلت انسانی اجتناب‌ناپذیری در جهان باستان بوده که تاکنون به بقای خود ادامه داده است.

هگل، روح یا تیموس را میل به شناسایی یا ارج‌شناسی می‌نامد و آن را سرچشمه حرکت تاریخ می‌داند. در بخش «خودآگاهی: ارباب و برده» از کتاب پدیدارشناسی روح، او نشان می‌دهد که انسان برای آنکه از سوی دیگری به رسمیت شناخته شود، حاضر است جان خود را به خطر اندازد. این نزاع برای شناسایی، نقطه آغاز تاریخ است و در صورتی که یکی از طرفین از خطر بگریزد، رابطه ارباب و برده پدید می‌آید (هگل، ۱۳۹۱: ۲۲۵-۲۳۵)؛ بنابراین هگل از عبارت «میل به ارج-به رسمیت‌شناسی» برای اشاره به این بعد غیرمادی انسان استفاده می‌کند و آن را عامل حرکت تاریخ می‌داند. به نظر هگل تنها در حالت به رسمیت شناخته شدن از جانب دیگری و از جانب دیگران و حداکثر از جانب همه کسان دیگر است که وجود یک انسان، خواه برای خودش و خواه برای دیگران، به‌راستی انسانی می‌شود (کوژو، ۱۳۶۶: ۳۸).

انسان برای آنکه خود را انسان بداند باید تصویری را که از خویشتن در ذهن دارد بر دیگران تحمیل کند؛ یعنی باید خود را از جانب دیگران (و در حد کمال مطلوب، از جانب همگان) بشناسد. باید جهان (طبیعی و انسانی) موجود را که در آن قدر و احترامش شناخته نیست به جهانی مبدل کند که قدر و احترامش در آن شناخته باشد (کوژو، ۱۳۶۶: ۳۸). بر این اساس روح، نیاز به کرامت، احترام، افتخار و استقلال دارد؛ این رانه در سیاست خارجی، به شکل مقاومت در برابر سلطه، ملی‌گرایی و تأکید بر استقلال سیاسی نمود می‌یابد.

فوکویاما در کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان*، از تیموس به‌عنوان عنصر حیاتی در شکل‌گیری هویت فردی و جمعی یاد می‌کند. به باور او، تاریخ بشر نه صرفاً از کشاکش منافع مادی، بلکه از نزاع بر سر شناسایی و ارج‌شناسی شکل گرفته است. او بر پایه خوانش خود از هگل استدلال می‌کند که انسان‌ها به همان اندازه که به معیشت اهمیت می‌دهند، در پی کسب احترام و

کرامت نیز هستند و این میل به شناسایی، پیشران بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی در تاریخ بشر بوده است (فوکویاما، ۱۳۷۱: ۱۶-۲۰).

بر این اساس تیموس چیزی شبیه حس فطری انسان از عدالت و همین‌طور مجموعه روان‌شناختی‌ای از همه فضایل شرافتمندانه نظیر از خودگذشتگی، آرمان‌گرایی، اخلاق‌گرایی، ایثار، شجاعت و آبرومندی است. در طول تاریخ فلسفه سیاسی واژه واحدی برای اشاره به این میل غیرمادی انسان وجود نداشته است. افلاطون از تیموس (روح)، ماکیاولی از میل به افتخار، هابز از افتخار و غرور، روسو از عزت‌نفس، الکساندر همیلتون از عشق به شهرت، جیمز مدیسون از جاه‌طلبی، هگل از میل به ارج‌شناسی و نیچه از حیوانی با گونه‌های سرخ سخن گفتند. همه این واژه‌ها به احساس نیاز انسان به ارزش گذاشتن به چیزها- در مرحله اول به خودش، سپس به مردم، اعمال و هر آنچه در اطراف وی است اشاره دارند (فوکویاما، ۱۳۷۱: ۱۷۴).

جامعه اشتها‌بنیان

زمانی که عقل در خدمت اشتها قرار گرفته و منافع مادی و فردی در صدر انگیزه‌های فردی و اجتماعی قرار گیرد، جامعه اشتها‌بنیان امکان ظهور می‌یابد. آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ در سال‌های آغازین انقلاب صنعتی، کتابی منتشر کرد تحت عنوان ثروت ملل. در این کتاب اسمیت با خوش‌بینی آینده اقتصاد سرمایه‌داری را پیش‌گویی کرد؛ پیام اصلی ثروت ملل این است که بین فعالیت‌های افراد سودجو و تأمین خیر عمومی کل جامعه هماهنگی وجود دارد؛ اگرچه هر فرد دنبال منفعت خویش است، اما اثر سراسری آن پیشبرد منافع کل جامعه است (هال، گبین، ۱۳۹۰: ۲۱۱). اسمیت با طرح ایده «دست نامرئی»، بر آن است که تعقیب نفع فردی به‌طور ناخواسته به تأمین خیر عمومی می‌انجامد. او در کتاب ثروت ملل به‌ویژه در فصل مربوط به تقسیم کار در صنعت سوزن‌سازی، نشان می‌دهد که چگونه تخصص‌گرایی و منفعت‌طلبی فردی منجر به افزایش بهره‌وری و رفاه عمومی می‌شود (اسمیت، ۱۳۹۷: ۴۷-۵۵).

به نوشته او «ساخت یک سوزن به هجده مرحله عملیات مجزا نیاز دارد. اگر یک کارگر به‌تنهایی بخواهد سوزن بسازد، شاید به زحمت بتواند یک سوزن در طول روز بسازد؛ اما اگر هر یک از این مراحل توسط کارگری که در آن عملیات تخصص دارد انجام شود، در طول روز این کارگران می‌توانند بیش از چهل و هشت هزار سوزن تولید کنند. پس در نتیجه تقسیم کار هر کارگر می‌تواند بیش از چند هزار سوزن در روز تولید کند. تکثیر عظیم محصولات تمامی فنون متفاوت در نتیجه تقسیم کار، سبب می‌شود تا در یک جامعه توانگری عمومی در صفوف پایین مردم گسترش یابد. هر کارگر مقدار زیادی از کار خویش را فراتر از آن چیزی که نیاز دارد در دسترس مردم قرار می‌دهد؛ و هر کارگر دیگری که دقیقاً در این موقعیت باشد، قادر است مقدار زیادی از کالاهای خود را به ازای مقدار زیادی کالاهای دیگر، یا به بیان بهتر به بهای مقدار زیادی کالاهای دیگر معاوضه کند. او این کالاهای خود را برای آن‌ها که نیازمندند فراهم می‌کند و آن‌ها نیز آنچه را که او نیاز دارد به نحو معتدلی تأمین می‌کنند و وفور عام کالاهای به این طریق در صفوف متفاوت جامعه پخش می‌شود... زندگی صنعت‌گر زحمتکش اروپایی فراخ‌تر از زندگی شاهان آفریقایی است.» (هال، گبین، ۱۳۹۰: ۲۴۳-۲۴۵)

با توجه به مطالب پیش‌گفته، می‌توان دو گونه جامعه را از هم متمایز ساخت که مبنای بروز دو الگوی مختلف در سیاست خارجی می‌شوند: نخست، جامعه روح‌بنیان که در آن انسان‌ها، به شکل فردی یا جمعی، در تلاش برای کسب احترام روابط نزاع‌آلودی با یکدیگر دارند. دوم جامعه اشتها‌بنیان که در آن، مبنای رفتار انسان‌ها تأمین منافع مادی است و این امر بر سایر امور برتری یافته است.

یافته‌های پژوهش

در این بخش ابتدا سیاست خارجی دولت مصدق و سپس سیاست خارجی دولت حسن روحانی مورد بررسی قرار می‌گیرند:

سیاست خارجی دولت مصدق

سیاست خارجی دولت مصدق در زمینه‌ای شکل گرفت که مسئله استعمار و نفوذ بیگانگان محور آن بود. نفوذ غرب در ایران از

نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی، به‌ویژه با فشار نظامی روسیه و سپس انگلستان، آغاز شد. نتیجه آن تحمیل قراردادهای گلستان (۱۸۱۳ م) و ترکمانچای (۱۸۲۸ م) از سوی روسیه و قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م) از سوی انگلیس بود. پس از این شکست‌ها، شاهان قاجار مجموعه‌ای از امتیازات تجاری را به روسیه و انگلستان واگذار کردند. به این ترتیب، شکست نظامی به واگذاری امتیازات اقتصادی انجامید و عصر «شکار امتیازات» در ایران توسط قدرت‌های اروپایی، به‌ویژه بریتانیا، آغاز شد؛ قدرتی که در جست‌وجوی عرصه‌هایی برای سرمایه‌گذاری بود (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۸۱-۶۱). یکی از مهم‌ترین این امتیازات، امتیاز نفت بود.

در سال ۱۲۸۰ ش/ ۱۹۰۱ م، مظفرالدین شاه در چارچوب یک حکومت استبدادی، امتیاز کشف، استخراج و فروش نفت را در قالب قراردادی ۱۸ ماده‌ای به ویلیام ناکس دارسی واگذار کرد. طبق ماده اول، «دولت اعلیحضرت شاه به صاحب‌امتیاز، امتیاز ویژه و انحصاری برای جستجو، بهره‌برداری، توسعه و فروش منابع نفتی در سراسر قلمرو امپراتوری ایران برای مدت شصت سال از تاریخ این قرارداد می‌دهد». ماده دهم نیز سهم ایران را مشخص می‌کرد که شامل پرداخت‌های نقدی و درصدی از سود خالص بود (به متن قرارداد رجوع شود).

در سال ۱۳۱۲ ش/ ۱۹۳۳ م، پس از مذاکرات بی‌نتیجه با نمایندگان انگلیسی، رضاشاه با پاره کردن قرارداد دارسی، آن را ملغی اعلام کرد. با این حال، قدرت پشت پرده شرکت دارسی یعنی بریتانیا، مانعی جدی برای اجرای این تصمیم بود. در نهایت، قراردادی تازه به امضای طرفین رسید که طبق آن، ایران نه تنها ۲۰ درصد از سود شرکت نفت ایران و انگلیس در داخل کشور را دریافت می‌کرد، بلکه به همین میزان در سود جهانی آن شرکت نیز سهیم شناخته شد (میلانی، ۱۳۹۲: ۵۸).

با آغاز جنگ جهانی دوم، ایران با وجود اعلام بی‌طرفی، در شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین اشغال شد. رضاشاه مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش محمدرضا جانشین او گردید (ازغندی، ۱۳۸۶: ۹۷). در این دوران، اقتصاد ایران تحت فشار مضاعف خارجی قرار داشت؛ بریتانیا با استخراج گسترده نفت از جنوب ایران، سود هنگفتی کسب می‌کرد. برای مثال، تولید نفت از ۶/۶ میلیون تن در سال ۱۳۲۰ به ۸/۱۶ میلیون تن در سال ۱۳۲۴ رسید، در حالی که مجموع پرداخت بریتانیا به ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۱۹ تنها ۴ میلیون پوند بود (فوران، ۱۳۹۲: ۳۹۹، ۴۰۵).

در این شرایط، نارضایتی اقتصادی افزایش یافت. در سال ۱۳۲۵، ۸۰ هزار کارگر در آبادان تظاهرات کردند و خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند. در آغاجاری نیز اعتصابات گسترده‌ای در اعتراض به شرایط کاری و دستمزدها صورت گرفت. شرکت نفت در پاسخ، ابتدا منابع آب منطقه کارگری را قطع کرد اما سرانجام به خواسته‌های کارگران تن داد (فوران، ۱۳۹۲: ۴۱۹).

با پایان جنگ، شوروی برخلاف تعهدش از خروج نیروهای نظامی از ایران امتناع کرد. استالین خواستار امتیاز نفت در شمال ایران شد و در سال ۱۳۲۲ گروهی از مهندسان خود را برای ارزیابی منابع نفت شمال به ایران فرستاد (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۳۱). در پاسخ، مجلس شورای ملی با پیشنهاد محمد مصدق، قانونی را تصویب کرد که هرگونه مذاکره درباره امتیازات نفتی را تا پایان جنگ ممنوع می‌کرد (فوران، ۱۳۹۲: ۴۰۸).

مصدق در توضیح این قانون، مفهوم «موازنه منفی» را مطرح کرد. او این سیاست را در برابر «موازنه مثبت» قرار داد که مبتنی بر اعطای هم‌زمان امتیازات به شوروی و بریتانیا بود. به باور مصدق، این رویکرد همانند آن بود که «دست راست کسی را ببرند و برای موازنه، دست چپش را نیز قطع کنند» (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

در سال ۱۳۲۶، مجلس پانزدهم با اکثریت قاطع، امتیاز نفت شمال به شوروی را رد کرد و از دولت خواست برای استیفای حقوق ایران در جنوب وارد مذاکره با بریتانیا شود (فوران، ۱۳۹۲: ۴۲۴).

موضوع نفت، به تدریج به مسئله‌ای ملی تبدیل شد. در فاصله سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۸، شرکت نفت انگلیس و ایران نزدیک به ۸۹۵ میلیون پوند درآمد داشت که تنها ۱۰۵ میلیون پوند آن به ایران پرداخت شد (فوران، ۱۳۹۲: ۴۲۵). در واقع، ایران تنها ۱۱/۹ درصد از درآمد خالص یا ۱۴/۶ درصد از سود را دریافت می‌کرد و ۸۸ درصد باقی‌مانده در اختیار بریتانیا بود (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

در واکنش به درخواست ایران برای بازنگری در قرارداد، شرکت نفت تنها به افزایش اندک سهم ایران در قالب قرارداد

گس-گلشائیان رضایت داد (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۹۹). در سال ۱۳۲۹، جبهه ملی به رهبری مصدق این قرارداد را رد کرد و خواستار ملی شدن صنعت نفت شد. دلایل اصلی این درخواست، سهم اندک ایران، پرداخت نکردن مالیات‌های محلی، مداخله در سیاست داخلی و نقض حاکمیت ملی بود (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۳۲۳-۳۲۷).

پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در اسفند ۱۳۲۹ و انتخاب مصدق به نخست‌وزیری، او مسئولیت اجرای قانون را بر عهده گرفت. شرکت نفت تکسین‌های خود را خارج کرد و بریتانیا با تقویت نیروهای نظامی در خلیج فارس، به شورای امنیت شکایت برد. مصدق برای دفاع از ایران به نیویورک رفت و در آنجا از ملی شدن نفت به‌عنوان اقدامی در جهت احقاق حقوق ملت ایران دفاع کرد (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۳۳۰).

در آغاز، جبهه ملی روی دو مزیت ملی کردن نفت تأکید داشت: نخست، افزایش درآمد اقتصادی و دوم، حفظ استقلال سیاسی. این دو انگیزه، معادل دو رانه اشتها و روح بودند (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۰۱)، اما در ادامه جنبه استقلال‌طلبانه و حیثیتی جنبش بر منافع اقتصادی غلبه یافت. مصدق پنج پیشنهاد بین‌المللی برای حل بحران نفت را به دلیل تضاد با اصل ملی شدن، رد کرد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۱۹۹). او تصریح کرد که پذیرش این پیشنهادها به معنای «پشت پا زدن به حیثیت ملی» است (فاتح، ۱۳۸۴: ۶۰۲).

درنهایت، جنبش ملی شدن نفت را می‌توان تبلور یک رویکرد روح‌بنیان در سیاست خارجی دانست؛ جایی که عقل در خدمت استقلال‌خواهی و کرامت ملی قرار گرفت و منافع اقتصادی به حاشیه رانده شد. این عدم تعادل منجر به رکود اقتصادی، کاهش درآمدهای دولت و تضعیف منابع ارزی شد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۲۵). با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت مصدق سقوط کرد و مصدق بازداشت شد.

نفوذ انگلیس در ایران همواره در معرض مخالفت بود. در اینجا انگلیسی‌ها با مردمی مغرور و سرکش مواجه بودند و از برخورد با آنان احساس رضایت نداشتند. به طوری که فرانسویس شپرد، سفیر بریتانیا، مصدق را مردی محیل و دمدمی مزاج قلمداد می‌کرد (موحد، ۱۳۸۶: ۱۹۳). همایون کاتوزیان در توصیف واکنش بریتانیا می‌نویسد که ناتوانی انگلیسی‌ها در درک رفتار مصدق، از ناآشنایی آنان با فرهنگ ایرانی ناشی می‌شد؛ فرهنگی که کرامت، شجاعت و طنز را به‌عنوان مؤلفه‌های روح‌بنیان در خود جای داده بود (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۱۳).

دولت محمد مصدق را می‌توان نماینده رویکردی روح‌بنیان در سیاست خارجی ایران دانست. در این دوران، ارزش‌هایی چون عزت ملی، استقلال سیاسی و مقاومت در برابر سلطه‌طلبی خارجی در کانون تصمیم‌گیری‌های دیپلماتیک قرار داشتند. مهم‌ترین نمود این سیاست را می‌توان در ملی شدن صنعت نفت و مقابله با سلطه شرکت نفت انگلیس و ایران مشاهده کرد. از دید مصدق، ادامه فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران نه تنها تضاد منافع اقتصادی میان ایران و بریتانیا را تشدید می‌کرد، بلکه به‌نوعی تحقیر ملی و خدشه به کرامت ایرانیان تلقی می‌شد. مصدق با تأکید بر اصل استقلال سیاسی، استدلال می‌کرد که منابع طبیعی ایران باید در اختیار ملت ایران باشد و نه شرکتی خارجی با سابقه استعماری. این درک، برخاسته از یک جهان‌بینی روح‌بنیان بود که در آن، شناسایی و احترام بین‌المللی مقدم بر منافع کوتاه‌مدت اقتصادی تلقی می‌شد.

در این راستا، مصدق در مجامع بین‌المللی نیز از موضعی اخلاقی و مبتنی بر حقانیت ملی سخن گفت. دفاع او در شورای امنیت سازمان ملل در سال ۱۳۳۰، نمونه‌ای بارز از این نگاه است. او در آن سخنرانی تاریخی، ملی شدن نفت را اقدامی مشروع در راستای احقاق حقوق ملت ایران دانست و خواهان احترام جامعه جهانی به استقلال سیاسی ایران شد (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۳۴۵-۳۶۰).

در سطح داخلی نیز مصدق تلاش کرد تا با اتکا به پشتیبانی مردم و نهادهای منتخب، مسیر ملی شدن را پیش ببرد. او با استناد به پشتوانه افکار عمومی، در برابر فشارهای خارجی و تهدیدهای اقتصادی ایستادگی کرد. چنین رفتاری را می‌توان مصداقی از غلبه عنصر «روح» در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی دانست؛ عنصری که شجاعت، ایثار و عزت‌طلبی را بر مصلحت‌سنجی اقتصادی مقدم می‌دارد.

در مجموع، سیاست خارجی مصدق را می‌توان مبتنی بر نوعی «تیموس ملی» دانست؛ جایی که احساس کرامت جمعی،

شناسایی بین‌المللی و استقلال سیاسی، بر هرگونه محاسبه اقتصادی ارجحیت دارد. این رویکرد با رویکرد دولت روحانی که بر همکاری و منافع اقتصادی تأکید داشت، تفاوتی بنیادین دارد که در بخش بعدی تحلیل خواهد شد.

سیاست خارجی دولت روحانی

در مقابل سیاست روح‌بنیان مصدق که بر عزت، استقلال و مقاومت در برابر سلطه استوار بود، دولت حسن روحانی رویکردی واقع‌گرایانه و تعامل‌محور را در سیاست خارجی برگزید. این رویکرد را می‌توان در چارچوب جامعه‌اشتهاب‌بنیان تحلیل کرد؛ جامعه‌ای که در آن عقل در خدمت تأمین منافع اقتصادی و امنیتی از طریق تعامل و همکاری قرار می‌گیرد.

در سال ۱۳۹۲، حسن روحانی در شرایطی به ریاست‌جمهوری رسید که کشور تحت تحریم‌های شدید بین‌المللی ناشی از پرونده هسته‌ای قرار داشت. این تحریم‌ها نه تنها صادرات نفت را به شدت محدود کرده بودند، بلکه سیستم بانکی ایران را نیز از نظام مالی جهانی جدا کرده بودند. نرخ ارز سه برابر شده بود، تورم فزاینده بود و سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً به صفر رسیده بود (دهقانی فیروزآبادی، عطایی، ۱۳۹۳).

در خرداد ۱۳۹۲، انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شد و حسن روحانی با کسب ۵۱ درصد آرا به ریاست‌جمهوری رسید (روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۲ الف: ۲). او در مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری‌اش، با تأکید بر خواست مردم برای تغییر، اعلام کرد که «با حمایت و پشتوانه مردمی که خواهان تغییر و بهبود معیشت و منزلتشان هستند پای به میدان مسئولیت نهاده است؛ مردمی که می‌خواهند زندگی بهتری داشته باشند و دور از فساد، تبعیض و فقر باشند» (روحانی، ۱۳۹۲ الف: ۱). همچنین، درباره جهت‌گیری کلی دولت گفت: «نجات اقتصاد کشور، احیای اخلاق و تعامل سازنده با جهان جهت‌گیری دولت خواهد بود... در عرصه روابط خارجی، اقدامات جدیدی را جهت ارتقای منزلت ایران بر اساس تأمین منافع ملی و رفع تحریم‌های موجود انجام خواهد داد» (روحانی، ۱۳۹۲ الف: ۱).

روحانی در همان جلسه لیست اعضای کابینه پیشنهادی خود را به مجلس نهم ارائه کرد و در توضیح آن گفت: «وضع کشور در همه زمینه‌ها سخت و پیچیده شده است... وزارتی انتخاب شده‌اند تا با کمک آن‌ها بتوانیم مشکلات اقتصادی کشور را حل کنیم» (هفته‌نامه تجارت فردا، ۱۳۹۲: ۱). نمایندگان مجلس نیز با اکثریت، به اعضای کابینه رأی اعتماد دادند و دولت به‌طور رسمی کار خود را آغاز کرد. در این دوره، برخی ناظران روحانی را با دنگ شیائوپینگ، رهبر اصلاح‌طلب چین، مقایسه کردند (حسین‌زاده، ۱۳۹۵: ۱). دنگ در دهه ۱۹۸۰ با سیاست‌های بازارمحور، چین را از ایدئولوژی گرای به کارایی اقتصادی سوق داد (لویسکی و لوکان، ۱۴۰۲: ۱۷۵). این مدل توسعه‌ای که با عنوان «دنگیسم» شناخته می‌شود، ترکیبی از سوسیالیسم دولتی با سیاست درهای باز، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، خصوصی‌سازی و اتکا به تکنولوژی غربی بود (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۱۷۱. ایمانی‌راد، ۱۳۶۷: ۲۳-۱۹).

روحانی نیز در بیانیه‌ای پس از پیروزی، پنج سرفصل اقتصادی دولت خود را برشمرد: کسری تراز پرداخت‌ها، نظام چندنرخ ارز، کسری بودجه، نابسامانی نظام بانکی و اجرای ناقص هدفمندی یارانه‌ها. او تحریم‌های بین‌المللی را نیز به این مشکلات افزوده دانست و در این چارچوب، «رونق تولید و هدایت پول به سمت تولید» را راهکار اساسی عنوان کرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۲ ب: ۵).

با توجه به اینکه ریشه اصلی بحران اقتصادی ایران در تحریم‌های ناشی از پرونده هسته‌ای بود، دولت روحانی تمرکز سیاست خارجی خود را بر حل این مسئله گذاشت. روحانی با تأکید بر «تعامل سازنده با جهان»، سیاست خارجی خود را بر محور حل‌وفصل مناقشه هسته‌ای و بازگرداندن ایران به اقتصاد جهانی قرار داد. او محمدجواد ظریف را به‌عنوان وزیر امور خارجه و مسئول مذاکرات با گروه ۱+۵ منصوب کرد. این مذاکرات در سه مرحله به پیش رفت: توافق موقت ژنو (آذر ۱۳۹۲)، تفاهم لوزان (فروردین ۱۳۹۴) و توافق نهایی در وین با عنوان «برنامه جامع اقدام مشترک» (برجام) در تیر ۱۳۹۴ (دهقانی فیروزآبادی و دامن‌پاک، ۱۳۹۴: ۱۹).

بر اساس برجام، ایران برخی محدودیت‌ها را در برنامه هسته‌ای خود پذیرفت و در ازای آن، تحریم‌های اقتصادی شورای

امنیت و تحریم‌های دوجانبه و چندجانبه لغو شد. متن رسمی برجام تصریح می‌کند که این توافق «امکانات تجارت، تأمین مالی، انرژی و فناوری را برای ایران فراهم می‌سازد» (وزارت امور خارجه، ۱۳۹۴: ۲). روحانی در واکنش به حصول توافق اعلام کرد: «در این مذاکرات چهار هدف: ۱- حفظ توانمندی و فناوری هسته‌ای، ۲- لغو تحریم‌های غلط و ظالمانه، ۳- لغو کلیه قطعنامه‌های شورای امنیت و ۴- خارج کردن پرونده ایران از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد را دنبال کردیم که به همه آن‌ها رسیدیم» (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴: ۲).

برجام، بر پایه اصل تصنیف منافع اقتصادی و اعتمادسازی متقابل طراحی شده بود. ایران در ازای محدودیت‌هایی در فعالیت‌های هسته‌ای خود، از لغو تحریم‌های اقتصادی و آزادسازی دارایی‌های بلوکه‌شده بهره‌مند شد. دولت روحانی بر این باور بود که همکاری با قدرت‌های جهانی، به‌ویژه اروپا، می‌تواند سرمایه خارجی را به ایران بازگرداند، رشد اقتصادی را تسریع کند و از تنش‌های بین‌المللی بکاهد. درواقع، روحانی تلاش کرد تا سرمایه خارجی را با نیروی کار داخلی پیوند دهد؛ الگویی اسمیتی که بر هماهنگی منافع میان بازیگران داخلی و خارجی تأکید دارد (اسمیت، ۱۳۹۷: ۵۲).

نگاه روحانی به سیاست خارجی، برخاسته از تحلیلی بود که در آن تهدیدهای خارجی نه از طریق مقاومت، بلکه از طریق دیپلماسی کاهش می‌یافت. از این منظر، تحریم‌ها نه نمادی از سلطه، بلکه نتیجه سوءتفاهم یا سوء مدیریت در روابط بین‌الملل بودند. از این‌رو، تغییر در رفتار بین‌المللی ایران می‌توانست به تغییر در نگرش جهان نسبت به ایران بینجامد.

با اجرای برجام، بسیاری از شرکت‌های خارجی از جمله توتال، پژو، ایرباس و زیمنس برای سرمایه‌گذاری و همکاری به ایران بازگشتند. با این حال، خروج ایالات متحده از برجام در سال ۱۳۹۷ و بازگشت تحریم‌ها، این روند را متوقف کرد. منتقدان دولت روحانی استدلال کردند که اتکا به توافق‌های بین‌المللی بدون ضمانت اجرایی کافی، اشتباهی استراتژیک بود؛ اما از نگاه هواداران روحانی، مسیر تعامل همچنان بهترین گزینه برای تأمین منافع ملی بود.

روحانی خود در سخنرانی‌های متعدد، به‌صراحت از اولویت منافع اقتصادی، رفاه مردم و بهبود شرایط معیشتی سخن گفته است. در گفت‌وگو، سیاست خارجی ابزاری برای توسعه داخلی و تأمین منافع مادی ملت تلقی می‌شد. این دیدگاه با رویکرد روح‌بنیان که استقلال و عزت را هدف ذاتی سیاست خارجی می‌دانست، تفاوتی بنیادین داشت.

روحانی پس از توافق ژنو، برای نخستین بار به مجمع جهانی اقتصاد در داووس رفت و در سخنرانی خود، سیاست اقتصادی دولت را بر پایه سه عامل تولید تشریح کرد.^۱ او اعلام کرد که دولت «مصمم است از طریق بازتر کردن و رقابتی‌تر نمودن اقتصاد ایران، موقعیت آن را در دنیای پرقابلیت ارتقا دهد» و از سرمایه‌گذاران خارجی دعوت کرد تا به ایران بیایند (روحانی، ۱۳۹۲: ب: ۱).

روحانی با اشاره به نیروی کار جوان، نرخ بالای تحصیلات دانشگاهی، منابع غنی نفت و گاز و ظرفیت‌های صنعتی کشور (خودروسازی، پتروشیمی، انرژی)، ایران را به‌عنوان مکانی امن و جذاب برای سرمایه‌گذاری معرفی کرد. او گفت که «ما آمادگی داریم برای تأمین نظر سرمایه‌گذاران در صنعت پتروشیمی و انرژی، قراردادهای بلندمدت با قیمت‌های ترجیحی منعقد کنیم» (روحانی، ۱۳۹۲: ب: ۱). او همچنین ایران را به کشورهای عضو گروه بریکس (BRICS) نزدیک دانست؛ اقتصادهایی نوظهور که سرمایه‌گذاران باهوش جهانی تمایل به حضور در آن‌ها را دارند (رونهیل، ۱۳۹۹: ۷۶۸).

در پی برجام، هیئت‌های متعدد تجاری به ایران آمدند، به‌ویژه در بخش نفت و خودروسازی؛ اما در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷، دونالد ترامپ از برجام خارج شد و تحریم‌ها بازگشتند. شرکت‌های اروپایی نیز ایران را ترک کردند. روحانی خروج آمریکا را مصداق «تروریسم اقتصادی» دانست: «تروریسم اقتصادی به معنای ایجاد وحشت در اقتصاد یک کشور و بازداشتن دیگر کشورها از تجارت و سرمایه‌گذاری در آن کشور است» (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۹۷: ۱).

در واکنش، مجلس شورای اسلامی قانون ۹ ماده‌ای «اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها» را در آذر ۱۳۹۹ تصویب کرد. این

۱. اقتصاددانان نئوکلاسیک عوامل تولید را شامل زمین، نیروی کار و سرمایه می‌دانند. زمین تمامی منابع طبیعی از درختان تا گوسفندان، از اورانیوم تا طلا و از آب تا خاک را در برمی‌گیرد. نیروی کار انواع نقش‌های کار در تولید از مدیران تا سرپرست‌ها، از کارگران خط تولید تا آموزگاران و از افسران پلیس تا فیزیک‌دانان هسته‌ای را شامل می‌شود. سرمایه به ابزارهای تولیدی انسان اشاره دارد که برای ساخت یا تقویت ساخت محصولات به کار می‌رود. این ابزارها از چکش تا کارخانه ذوب آهن، از تراکتور تا پالایشگاه و از مغازه خواروبار فروشی تا فرودگاه را دربر می‌گیرد (میلر، ۱۳۹۴: ۲۷۰).

قانون دولت را موظف می‌کرد بدون توجه به محدودیت‌های برجام، فعالیت‌های هسته‌ای را گسترش دهد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۹: ۱). حسن روحانی بعدها این قانون را «بدترین قانون در تاریخ جمهوری اسلامی» خواند و آن را مانعی برای حل و فصل مسئله هسته‌ای توصیف کرد (روحانی، ۱۴۰۳: ۱).

در مجموع، سیاست خارجی روحانی را می‌توان نماد یک رویکرد اشتها‌بنیان دانست؛ جایی که عقل در خدمت اشتها، یعنی تأمین منافع اقتصادی و رفاه عمومی قرار می‌گیرد. البته این رویکرد، نه به معنای تسلیم یا وابستگی، بلکه نشانه‌ای از اولویت‌بندی واقع‌گرایانه در عرصه سیاست خارجی است؛ واقع‌گرایی‌ای که در چارچوب منافع ملی بازتعریف شده است. در نهایت، سیاست خارجی دولت روحانی تلاشی بود برای پیوند میان سرمایه خارجی، منابع طبیعی و نیروی کار داخلی. رویکردی که با چارچوب نظری «جامعه اشتها‌بنیان» در مقاله حاضر هم‌خوانی دارد. با این وجود اگرچه خروج آمریکا از برجام، اجازه تحول به یک جامعه اشتها‌بنیان واقعی را نداد، اما با وجود ناکامی‌های ناشی از خروج آمریکا از برجام، همچنان می‌توان روحانی را نماینده یک سیاست خارجی اقتصادمحور دانست.

نتیجه‌گیری

این مقاله با تکیه بر چارچوب نظری تمایز میان جوامع روح‌بنیان و اشتها‌بنیان، به تحلیل تطبیقی سیاست خارجی دو دولت محمد مصدق و حسن روحانی پرداخت. تحلیل‌ها نشان داد که سیاست خارجی ایران در این دو مقطع تاریخی، نه صرفاً متأثر از ساختار نظام بین‌الملل یا الزامات اقتصادی، بلکه بازتابی از درک خاص هر رهبر از مفاهیم انسان، منزلت، منافع ملی و رابطه با بیگانگان بوده است. بنابر تعبیری افلاطونی، در دولت مصدق، عقل در خدمت روح قرار داشت. رهبر نهضت ملی شدن صنعت نفت، تهدید بریتانیا را نه فقط در قالب منافع اقتصادی، بلکه به مثابه تهدیدی علیه کرامت، عزت و استقلال ملی درک می‌کرد. در نتیجه، سیاست خارجی دولت مصدق ماهیتی عزت‌طلبانه، استقلال‌خواه و تقابلی یافت. منافع اقتصادی در اولویت دوم قرار گرفتند و حفظ استقلال سیاسی، اصل راهبردی شد. از این منظر، جامعه ایران در آن دوره با غلبه مؤلفه‌های روح‌بنیان تعریف می‌شد.

در مقابل، دولت حسن روحانی در بستر بحران اقتصادی ناشی از تحریم‌ها، سیاست خارجی را ابزاری برای توسعه اقتصادی و حل مشکلات معیشتی در نظر گرفت. در این دیدگاه، عقل در خدمت اشتها بود؛ یعنی نیاز به رفاه، سرمایه‌گذاری و بهبود سطح زندگی. روحانی با تکیه بر تعامل‌گرایی و بهره‌گیری از فرصت‌های بین‌المللی، سعی در پیوند سرمایه خارجی با منابع داخلی داشت. از این رو، رفتار او نماد جامعه‌ای اشتها‌بنیان بود که همکاری را جایگزین تقابل کرده است. تفاوت میان مصدق و روحانی، صرفاً تفاوتی در سبک رهبری یا اولویت‌گذاری سیاسی نیست، بلکه ریشه در نگرش هستی‌شناختی آن‌ها به انسان، سیاست و جامعه دارد. مصدق «انسان را موجودی عزت‌طلب» می‌دانست، در حالی که روحانی «انسان را موجودی رفاه‌طلب» فرض می‌کرد. این دو دیدگاه، دو رویکرد متفاوت به سیاست خارجی خلق کردند: یکی مبتنی بر شناسایی و کرامت و دیگری مبتنی بر منافع و تعامل.

در مجموع، اگرچه هر دو رویکرد در بستر زمان خود از منطق خاصی پیروی می‌کردند، اما ناتوانی در ایجاد تعادل میان روح و اشتها در هر دو دوره، به چالش‌هایی جدی منجر شد. در دوره مصدق، غلبه روح بر اشتها به بحران اقتصادی انجامید و در دوره روحانی، غلبه اشتها بر روح، استقلال و توان چانه‌زنی را تحت فشار قرار داد؛ بنابراین، سیاست خارجی موفق در گرو توازن پایدار میان عزت‌طلبی و مصلحت‌گرایی است؛ توازن که نیازمند عقلانی‌سازی هر دو رانه و بازتعریف مفاهیم منافع ملی در افق بلندمدت است.

بنا به غلبه تعریف مادی از انسان در عصر مدرن و در غیاب التفات به رانه روح، گرانیگاه انسان‌شناختی نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل نظیر واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم بر مبنای رانه اشتها و «انسان اقتصادی» ساخته و پرداخته شده‌اند. به باور نویسندگان این مقاله، سیاست خارجی اشتها‌بنیان دولت روحانی به علت قرابت مبنای انسان‌شناختی به سهولت با این نظریه‌ها به‌ویژه لیبرالیسم قابل فهم و تحلیل است؛ اما به سبب غیبت التفات به تیموس در نظریه‌های سیاسی جدید، اگرچه

تلاش‌هایی برای لحاظ کردن این رانه در تبیین سیاست بین‌الملل صورت گرفته اما تحلیل سیاست خارجی دولت مصدق، با رجوع به نظریه‌های اشتها بنیان و اقتصاد پایه قابل تبیین نیست و فهم کامل آن نیازمند به صحنه آوردن روح در نظریه‌های روابط بین‌الملل است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۴۰۱). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴). *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۰*. تهران: نشر قومس.
- اسمیت، آدام (۱۳۹۷). *ثروت ملل*. ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده. تهران: انتشارات پیام.
- افلاطون (۱۳۸۹). *جمهوری*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ایمانی‌راد، مرتضی (۱۳۶۷). *مروری بر رشد و توسعه اقتصادی چین بعد از انقلاب ۱۹۴۹*. تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- بهزاد، شاهند؛ طاهایی، سیدجواد (۱۳۸۳). *چین نو؛ دنگ شیاء پینگ و اصلاحات*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ عطایی، مهدی (۱۳۹۳). *گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم. فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۷ (۶۳)، ۸۷-۱۲۰.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ دامن‌پاک چاکی، مرتضی (۱۳۹۴). *جایگاه دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی دولت یازدهم. فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۹ (۱)، ۷-۵۲.
- روحانی، حسن (۱۴۰۳). *روحانی افشاگری کرد/ به مردم خیانت شد/ قانون راهبردی ۳۰۰ میلیارد دلار به کشور ضرر زد*. پایگاه خبری آنلاین، ۳ تیر، در: <https://www.khabaronline.ir/news/1923755>
- روحانی، حسن (۱۳۹۲ الف). *متن کامل سخنان حسن روحانی در مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری از سوی رهبر معظم انقلاب*. پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست‌جمهوری، ۱۳ مرداد، در: <http://president.ir/fa/70471>
- روحانی، حسن (۱۳۹۲ ب). *مشروح گفت‌وگوهای روحانی با مدیران اقتصادی، رسانه‌ای و نفتی در داووس*. پایگاه تحلیلی خبری آنلاین، ۴ بهمن، در: <http://www.khabaronline.ir/detail/334418/World/diplomacy>
- روزنامه اطلاعات (۱۳۹۲ الف). ۲۶ خرداد.
- روزنامه اطلاعات (۱۳۹۲ ب). ۲۸ خرداد.
- روزنامه دنیای اقتصاد (۱۳۹۴). ۲۴ تیر.
- روزنامه دنیای اقتصاد (۱۳۹۷). ۱۷ آذر.
- رونهیل، جان (۱۳۹۹). *اقتصاد سیاسی جهانی*. ترجمه سید محمدعلی موسوی و الهه نوری غلامی‌زاده. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- شایگان، داریوش (۱۳۹۲). *آسیا در برابر غرب*. تهران: انتشارات فرزانه روز.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵). *اقتصاد و دولت در ایران*. تهران: انتشارات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی.
- فاتح، مصطفی (۱۳۸۴). *پنج‌سال نفت ایران*. تهران: نشر علم.
- فوران، جان (۱۳۹۲). *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات رسا.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۶). *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- کوژو، الکساندر (۱۳۶۶). *خدایگان و بنده*. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات خوارزمی.
- لویتسکی، استیون؛ وی، لوکان (۱۴۰۲). *انقلاب و استبداد*. ترجمه امیر میرحاج. تهران: نشر شیرازه.
- لیبو، ند ریچارد (۱۳۹۱). *نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل*. ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی و دیگران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۹). *قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها و صیانت از منافع ملت ایران*. پایگاه اینترنتی مجلس شورای اسلامی، ۱۸ آذر، در: <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/1632857>
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۶). *خواب آشفته نفت*. جلد اول. تهران: نشر کارنامه، چاپ سوم.
- میالانی، محسن (۱۳۹۲). *نگاهی به شاه*. تورنتو: نشر پرشین سیرکل.
- میلر، ریموند (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ جهان‌بینی‌های متعارض*. ترجمه محمدعلی شیرخانی و دیگران. تهران: انتشارات سمت.
- وزارت امور خارجه (۱۳۹۴). *برنامه جامع اقدام مشترک*. پایگاه اینترنتی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، در:

<https://mfa.ir/files/mfa/pdf.pdf>

هال، استوارت؛ گین، برم (۱۳۹۰). *درآمدی بر فهم جامعه مدرن: جلد اول، صورت‌بندی‌های مدرنیته*. ترجمه محمود متحد و دیگران، تهران: نشر آگه.

هفته‌نامه تجارت فردا. ۱۳۹۲/۵/۲۶، شماره ۵۳.

هگل، فردریش (۱۳۹۱). *پدیدارشناسی روح*. ترجمه باقر پرهام. تهران: آگه.

References

- Abrahamian, E. (2022). *Iran between two revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Nay Publishing (In Persian).
- Azghandi, A. (2005). *Iran's Foreign Relations 1320-1357*, Tehran: Qoms Publishing (In Persian).
- Dehghani Firouzabadi, S., & Daman Pak Chaki, M. (2015). The Position of Economic Diplomacy in the Foreign Policy of the Eleventh Government, *Foreign Policy Quarterly*, 29(1), Spring, 7-52 (In Persian).
- Dehghani Firouzabadi. S; Ataei, M. (2014). The Eleventh Government's Nuclear Discourse, *Strategic Studies Quarterly*, Year 17(63), 87-120 (In Persian).
- Donyayeh Eqtesad Newspaper* (2015). July 15 (In Persian).
- Donyayeh Eqtesad Newspaper* (2018). December 8 (In Persian).
- Etelat Newspaper* (2013 A). 06/16/2013 (In Persian).
- Etelat Newspaper* (2013 B). 06/18/2013 (In Persian)
- Fateh, M. (2005). *Fifty Years of Iranian Oil*, Tehran: Alam Publishing House (In Persian).
- Foran, J. (2013). *Fragile Resistance: A History of Iranian Social Developments*, translated by Ahmad Tadayin, Rasa Publications: Tehran (In Persian).
- Fukuyama, F. (1999), *The End of History and the Last Man*, the free press: New York.
- Ghaninejad, M. (2016). *Economy and Government in Iran*, Tehran: Publications of the Chamber of Commerce, Industries, Mines and Agriculture (In Persian).
- Hall, S., & Gibbon, B. (2011). *An Introduction to Understanding Modern Society: Volume One, Formulations of Modernity*, translated by Mahmoud Motahid and others, Tehran: Agah Publishing (In Persian).
- Hegel, F. (2012). *Phenomenology of the Spirit*. Translated by Baqer Parham. Tehran: Agah (In Persian).
- Hosseinzadeh, E. (2016). Iran's "Open-Door" Economic Policy: Recipe for Indebtedness, *Deindustrialization and Dependence, Global research: Center for research on globalization*, 26 march, at; <http://www.globalresearch.ca>.
- Imanirad, M. (1988). *A Review of China's Economic Growth and Development after the 1949 Revolution*, Tehran: Planning and Budget Organization (In Persian).
- Islamic Majlis research center (2019). Strategic Action Law to Lift Sanctions and Protect the Interests of the Iranian Nation, *Islamic Majlis research center website*, December 8, at: <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/1632857> (In Persian).
- Katouzian, H. (2007). *Political Economy of Iran*, translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publishing (In Persian)
- Kojève, A. (1987). *Lords and Slaves*, translated by Hamid Enayat, Tehran: Kharazmi Publications (In Persian).
- Levitsky, S., & Lucan, V. (2023). *Revolution and Tyranny*, translated by Amir Mirhaj, Tehran: Shirazeh Publications (In Persian).
- Libo, N. R. (2012). *Cultural Theory of International Relations*, translated by Seyyed Jalal Dehghani Firouzabadi and others, Tehran: Research Institute of Culture, Art and Communications (In Persian).
- Milani, M. (2013). *A Look at the Shah*, Toronto: Persian Circle Publishing (In Persian).
- Miller, R. (2015). *International Political Economy: Conflicting Worldviews*, translated by Mohammad Ali Shirkhani and others, Tehran: Samt Publications (In Persian).
- Ministry of Foreign Affairs (2015). Joint Comprehensive Plan of Action, *website of the Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran*, at: <https://mfa.ir/files/mfa/pdf.pdf> (In

- Persian).
- Movahed, M. (2007). *The turbulent dream of oil*. Tehran: Karname Publications (In Persian).
- Plato (2010). *Republic*, translated by Mohammad Hassan Lotfi. Kharazmi: Tehran (In Persian).
- Ronheil, J. (2019). *World Political Economy*, translated by Seyyed Mohammad Ali Mousavi and Elaheh Nouri Gholamizadeh, Tehran: Jihad Daneshgahi Publications (In Persian).
- Rouhani, H. (2013 A). Full text of Hassan Rouhani's speech at the ceremony of the presidential decree's Tanfiz by the Leader of the Revolution, *Presidential Information Center*, August 4, at: <http://president.ir/fa/70471> (In Persian).
- Rouhani, H. (2013 B). Details of Rouhani's discussions with economic, media and oil managers in Davos, *KhabarOnline news analysis database*, February 25, at: <http://www.khabaronline.ir/detail/334418/World/diplomacy> (In Persian).
- Rouhani, H. (2024). Rouhani made a revelation/the people were betrayed/the strategic law caused a loss of 300 billion dollars to the country, Khabar Online news site, July 2, at: <https://www.khabaronline.ir/news/1923755> (In Persian).
- Shahandeh, B., & Tahaei, S. J. (2004). *New China; Deng Xiaoping and Reforms*, Tehran: Strategic Research Center (In Persian).
- Shaygan, D. (2013). *The Asia versus the West*, Tehran: Farzan Rooz Publications (In Persian).
- Smith, A. (2018). *Wealth of Nations*, translated by Sirous Ebrahimzadeh, Tehran: Payam Publications (In Persian).
- Tejarat Farda Weekly, 5/26/2013, No. 53 (In Persian).